

مروری بر اندیشه و سیره سیاسی آیت‌الله صاحب‌عروه

علی ابوالحسنی (مُنْدَر)

پیشگفتار

آیت‌الله العظمی آقا سید محمدکاظم طباطبایی یزدی معروف به «سید» و «صاحب‌عروه» (۱۲۵۳-۱۳۳۷ق) مرجع عامّ تشیع در عصر قاجار و مشروطیت است که، به‌ویژه پس از فوت آخوند خراسانی (۱۳۲۹ق) اکثریت قاطع شیعیان جهان به تقلید وی درآمدند و مطیع حکم و فتاوی او گشتند.^۱

تراجم‌نگاران بزرگ معاصر، وی را «سید عالمان امت و شیخ طائفه، پرچمدار تشیع و قطب آسیای شریعت... و مایهٔ برکت روزگار ما» می‌شمارند^۲ و فقهای بزرگ شیعه نوعاً آغاز مرجعیت خود را با نشر حواشی بر «عروة الوثقی»^۳ او اعلام می‌کنند. از محضر وی شخصیت‌های برجسته‌ای برخاسته‌اند مانند آیات عظام: حاج شیخ عبدالکریم حائری و حاج آقا حسین بروجردی که جهان دانش و معنویت به وجودشان مفتخر است. در میزان نفوذ وسیع اجتماعی و دینی وی همین بس که دشمنش مهدی ملکزاده می‌نویسد: «میردان و مقلدین زیاد در ایران داشت و عشایر شیعهٔ عراق عرب از او تقلید می‌کردند و او را پیشوای مطلق خود می‌دانستند و هرگاه ضرورت ایجاب می‌کرد ممکن بود هزارها عرب مسلح تحت اختیار او گذارند و احکامش را با آهن و آتش پیش ببرند».^۴

در مقام «علمی» و (نیز) «معنوی» سید، جای تردید نیست و تراجم‌نگاران بزرگ با تعبیر گوناگون، به علو دانش و پارسایی وی اذعان دارند. روش و منش سیاسی وی، اما، غالباً «ناشناخته»، بلکه «بدشناخته» مانده و به ناروا بروی گمان «دوری و ناآگاهی از سیاست» برده‌اند. و این در حالی است که نامه‌های بسیار او، پیش و پس از مشروطه، به رجال دین و دولت در مسائل سیاسی و اجتماعی، و نیز اعلامیه‌ها و فتاوی وی (در جنگ جهانی اول و پیش از آن) بر ضد متجاوزان روسی

۱. محسن امین. اعیان‌الشیعه، بیروت، دارالتعاون للمطبوعات، ۱۴۰۳. ج ۱۰، ص ۴۳.

۲. تعبیر زنده‌یاد محدث قمی در: فوائد الرضویه. تهران، مرکزی، ۱۳۲۷. ج ۲، صص ۵۹۶-۵۹۷.

۳. مهدی ملکزاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. تهران، علمی، ۱۳۶۳. ج ۳، ص ۵۱۲.

و انگلیسی و ایتالیایی به ایران و جهان اسلام، به وضوح حاکی از اهتمام آن بزرگمرد به حلّ مشکلات جامعه اسلامی (البته با حفظ متانت و احتیاط در برخورد با اشخاص و رویدادها) است.

در صدر مشروطه، از امضای بی‌قید و شرط مجلس شورا که از ماهیت و نیز عملکرد اعضای آن در آتیه بی‌اطلاع و نگران بود— تن زد و حمایت از مجلس را منوط به انطباق کامل مصوبات آن با موازین شرع شمرد. زمانی نیز که عناصر تندرو (گروه تقی‌زاده) زیر نقابِ هواداری از آزادی و ستیز با استبداد، به «مبارزه با دین و روحانیت» پرداختند، به جلوگیری کوشید و در این راه سختیها کشید. وجهه نظر انتقادی نسبت به مشروطه، همسو با آراء و نظریات حاج شیخ فضل‌الله بود و آنگاه که شیخ با یارانش در حضرت عبدالعظیم (ع) متحصن شد، مجدانه به حمایت از او برخاست و در برابر جوّسازیه‌ها و تهدیدهای گروههای فشار، مقاومتی شگرف و مثال زدنی نشان داد...

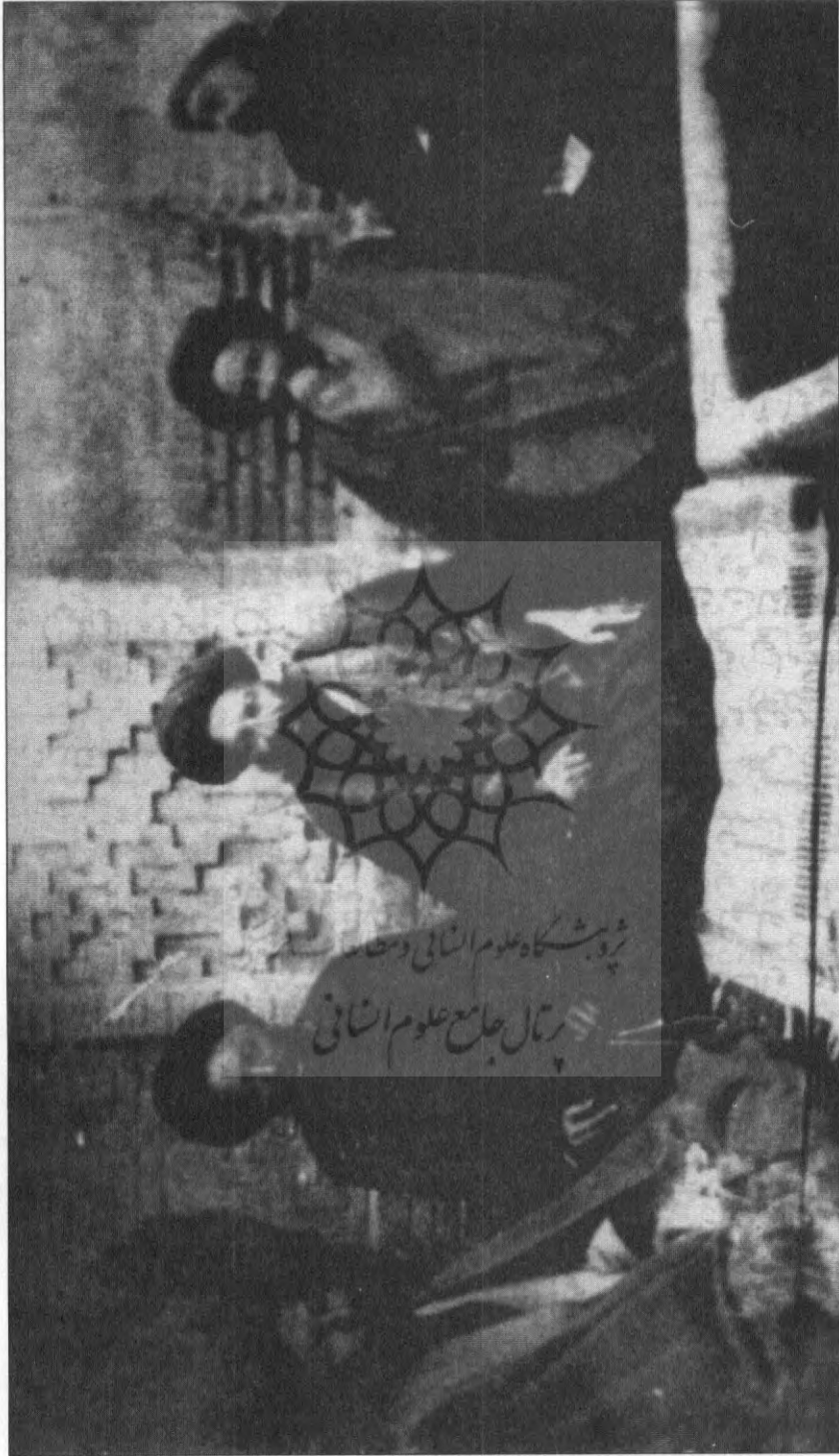
با این همه، چهرهٔ وی — مانند بسیاری از فقیهان همزمانش: حاج شیخ فضل‌الله نوری، آخوند ملا قربانعلی زنجانی و حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی — در هاله‌ای سیاه از نسبتها و اتهامات سوء (و چنانکه خواهیم دید: بی‌بنیاد) فرو رفته و شخصیت وی تصویری گاه صد در صد وارونه یافته است. برای نمونه، سید، با فتاوی و اعلامیه‌های متعدد خود در طول جنگ جهانی اول، دهها هزار تن از عشایر عراق و ایران را (در کنار قوای دولت عثمانی) به عرصهٔ جهاد با قشون بریتانیا (که جنوب ایران و عراق را اشغال کرده بود) کشانید و با این عمل، زمینهٔ شکست فزایندهٔ انگلیس در کوت العماره را فراهم آورد، زمینه‌ای که طلسم شکست ناپذیری امپراتوری بریتانیا را در خاورمیانه باطل ساخت. آنگاه مورخ صاحب‌نامی چون احمد کسروی — از سر عناد با اسلام و روحانیت شیعه — در بارهٔ شخصیتی چنین می‌نویسد: «سید کاظم... در فریفتن مردم و شوراندن عامیان استاد می‌بود...»^۴ یا دیگر مورخ سکولار تاریخ مشروطه، سناتور مهدی ملکزاده، این گونه اهانته‌بار از نفوذ وی سخن می‌گوید: «... سید کاظم یزدی که در ریاکاری بی‌نظیر بود، به قول طرفدارانش، در زهد و تقوی مانند نداشت و مریدان و مقلدان زیاد در ایران داشت...»^۵

مشروطیت، عرصهٔ تقابل و چالش بنیادین میان بینشها و روشهای متفاوت — خصوصاً تضاد میان دو جناح «اسلام‌خواه» و «غرب‌باور» — بود و برای شناخت دقیق و عمیق آنچه که در آن برههٔ حساس و طوفانی از تاریخ بر کشورمان رفت، و پیامدهای آن هنوز هم گریبانگیر ماست، بایستی مبانی فکری و مواضع عملی این دو جناح و رهبران آن (از جمله: صاحب عروه) را، به دور از پیرایه‌ها، و به نحوی



۴. احمد کسروی. تاریخ مشروطهٔ ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰. ص ۳۸۲.

۵. مهدی ملکزاده، همان.



پرویشگاه علوم انسانی و حقوق اسلامی
ایران جلیع علوم انسانی

آیت الله سید محمدکاظم طباطبائی یزدی و نفر سمت چپ ایشان سید محمود فرزند آقا کاظم

کاملاً منصفانه و علمی، مورد بررسی و مذاقّه قرار دهیم تا راه برفهم درست رویدادها و رویداد آفرینان آن دوران گشوده شود و مسیر عبرت‌گیری و نکته‌آموزی از تاریخ معاصر هموار گردد.

این مقاله، که بخشی از پژوهش گسترده‌نویسنده درباره‌ی صاحب‌عروه است، به انگیزه‌ی دستیابی به این مقصود، یا دست‌کم آسان‌ساختن راه دستیابی به آن، فراهم آمده است.

مردان بزرگ و «حجاب معاصرت»

مردان بزرگ تاریخ - به علل گوناگون، و، مهم‌تر از همه، به دلیل فراتر بودن از سطح اندیشه، اطلاعات و تجارب مردم (و حتی بعضاً نخبگان) زمانه‌ی خویش، و شنود و شهود اسرار نهان در خشت خام حوادث - در عصر خود (به رغم شهرت و معروفیت) نوعاً «غریب و ناشناخته» اند. متأسفانه ماجرا بدین‌جا نیز ختم نشده و چه‌بسا ابعادی تلخ‌تر و سوک‌انگیزتر به خود می‌گیرد، و آن، زمانی است که دوران زندگی این مردان بزرگ، با ادوار «بحرانی» تاریخ، مقارن گردد و پای آنان (خواسته یا ناخواسته) به کشاکش‌های سهمگین اجتماعی و سیاسی و فرهنگی روز کشیده شود. در این صورت است که آن «غریب و ناشناختگی»، در اثر جهل دوست و طرّاری دشمن، به «تحریف» مرام و شخصیت، و «بدشناختگی» آنان می‌انجامد و چه‌بسا بازیگران سیاسی که دانش و درایت این بزرگان را سدّ راه مطامع خود می‌بینند، با تبلیغات زهرآگین‌شان، در چشم مردم ساده‌دل، از «میش»، «گرگ» می‌سازند و «شهد» را «شرنگ» می‌نمایانند...

صاحب‌عروه، از جمله شخصیت‌های بزرگ و تاریخ‌سازی است که به دلیل زیستن در کورانِ عصری مه‌آلود و پرتنش، و آکنده از دسیسه‌ها و درگیری‌های نهان و آشکار (=عصر مشروطه) و نیز به دلیل ژرف‌اندیشیها و فراترنگریها و دوربینی‌های خود، چهره‌ی واقعی‌اش در غباری غلیظ از سوء فهمها، بلکه وارونه‌بینی‌ها و وارو - نگاریهای غرض‌آلود فرورفته است.

عبور از حصار این سوء فهمها و وارونه‌نگاریها (که قدمتی ۱۰۰ ساله دارد) و دستیابی به شناخت و تحلیلی درست و دقیق از اندیشه و عملکرد سید، مستلزم آن است که نخست ذهن خود را از همه سخنانی که تاکنون (توسط مخالفان و حتی بعضاً موافقان) در باره‌ی وی گفته شده موقتاً فارغ سازیم. سپس (بر پایه‌ی اسناد و مدارک معتبر موجود) دیدگاهها و مبانی کلان‌نظری و اندیشگی وی را (که به مثابه «اصول راهنمای عمل» با حوزه‌های گوناگون، از جمله: حوزه «اجتماع و سیاست»، در پیوند و داد و ستد است)

دقیقاً معلوم سازیم و، در نهایت، بر بنیاد این دیدگاهها، و آن اسناد معتبر، مواضع عملی وی را، در مراحل و مواقف گوناگون تاریخی، بررسی و تحلیل کنیم.

به عنوان یکی از منابع «مهم و ناشناخته» برای آشنایی با زاویه دید و نوع نگاه و بینش سید صاحب عروه در مسائل اجتماعی - سیاسی سید، باید از کلمات کوتاه و حکیمانه وی یاد کرد که مجموعه آنها در کتابی با عنوان *الکلمة الجامعة و الحکم النافعة* گردآوری شده است.

اصول راهنما

از ویژگیهای صاحب عروه، انشاء عبارات و جملات گوناگون به تازی و دری، و نظم و نثر، در اوقات فراغت بوده است که از جمله آنها می توان به کلمات قصار (کوتاه) اما حکیمانه و پرباری اشاره کرد که به همت شاگرد و دستیار برجسته وی، مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (ادیب و فقیه و مصلح معروف)، گردآوری شده و تحت عنوان *الکلمة الجامعة و الحکم النافعة* به چاپ رسیده است. این کلمات حکیمانه، آینه وار، دریافتها، تجارب، احساسات و فتوحات علمی و معنوی سید را (به نحو بنیادین) در مسائل گوناگون (فکری، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی) نشان می دهد.^۶ ناگفته پیداست که این کلمات زرین حاصل تأمل سید در قرآن کریم و رهنمودهای معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) است و گواه این امر، از جمله، شباهت نزدیکی است که میان آنها - از حیث «صورت» و «مضمون» - با آن دو منبع حکمت و معرفت الهی وجود دارد.

می دانیم که هر کس نوعاً آن گونه عمل می کند که می اندیشد: بگو چه در سر داری، تا بگویم چه خواهی کرد. به دیگر تعبیر: چونان ریشه یک درخت، که شاخ و برگ و بر آن را می سازد و به عرصه ظهور می آورد، نوع نگرش انسان به مسائل گوناگون نیز در شکل گیری و سمت دهی به حرکات و سکنات وی تأثیر شایان دارد. از این رو، برای آشنایی با روش و منش هر کس باید، پیش از هر چیز، نقبی به افکار و دیدگاههای وی زد و از آنجا به تحلیل منطقی رفتار و کردار وی دست یافت؛ و سید نیز از این قانون مستثنا نیست.

تأمل در کلمات قصار سید، که باید گفت از ژرفای جان وی برخاسته، می تواند شروع

۶. آقای کامل سلمان جبوری، پژوهشگر زندگی سید، مجموعه این کلمات را در کتاب خود آورده است: کامل سلمان جبوری. السيد محمد کاظم الیزدی؛ سیره و اضواء علی مرجعته و مواقفه و وثائقه السیاسیه. قم، منشورات ذوی القربین، ۱۳۸۵. ص ۷۵۳ به بعد.

خوبی برای آشنایی دقیق و عمیق با منش و روش سیاسی - اجتماعی او باشد. ضرورت اندیشه و تأمل کافی در مبدأ و مآل امور، توجه به لوازم و عواقب جریانها و تصمیم‌گیریها، رایزنی با اهل نظر در مسائل گوناگون، و پرهیز از خودرایی و همچنین متابعت از رأی عناصر احساسات‌زده و فاقد آگاهی و بصیرت، عدم شتابزدگی در تصمیم‌گیریها و اتخاذ مواضع، و سنجش صحت و سقم اخبار و شایعات رایج برخی از نکات مهمی هستند که به عنوان «اصول راهنمای عمل» با تعابیر گوناگون در کلمات قصار سید، تکرار و تأکید شده‌اند.

برای آشنایی با اندیشه و بینش سید و سیره و روش او در مسائل اجتماعی و سیاسی، سخن را از همین توصیه‌ها و رهنمودها آغاز می‌کنیم که از زبان او در الکلم الجامعة آمده و، بی‌گمان، برای خود وی نیز در عرصه اجتماع و سیاست حکم چراغ راه را داشته است:

۱. ضرورت بهره‌گیری وافر از اندیشه در زندگی

نخستین و ضروری‌ترین شرط دستیابی به اهداف خرد و کلان در زندگی فردی و اجتماعی، بهره‌گیری کافی از اندیشه و تفکر است، و سید در کلمات قصار خود جای جای، بر این نکته تأکید دارد. به دیده او: تفکر چراغ راه پیروزی است، و تفاوت شخص دانا با دیگران در این است که گفتار و کردار وی از اندیشه‌اش مایه می‌گیرد و در زندگی، همواره این منطق عالی را تعقیب می‌کند که: «اول اندیشه، وانگهی گفتار و رفتار»:

التفکرُ مصباحُ النّجاح.

قولُ العاقلِ من عقله و تعقله امام قوله.

عقل و خرد - اگر خوب و به‌هنگام از آن بهره‌گیریم - حلال مشکلاتمان خواهد بود و با آن می‌توانیم گره از هر مشکلی بگشاییم:

مفاتيحُ المشكلاتِ بآیدی التفکر.

۲. لزوم اندیشه در مبدأ و مآل امور

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های تکاپوی خرد اندیشیدن در مبدأ و مآل کارهاست. هنگامی که می‌خواهیم کاری را آغاز کنیم (یا به جنبش و جریانی بپیوندیم) باید در ریشه‌ها، علل و ضرورت‌های انجام دادن آن کار را در نظر بگیریم و نیز در پیامدها و نتایج آن - نیک غور و تأمل کنیم: چرا این کار را انجام می‌دهیم؟ چه حکمت شرعی و چه ضرورت عرفی و عقلانی، ما را به انجام دادن آن فرا می‌خواند؟ و وقوع آن چه آثار و



نتایج مثبت (یا منفی) برای ما و دسته و رسته ما در پی دارد؟

ملاک پیوستن به جنبشها و جریانها کثرت جمعیت، و موج و مُد سیاسی و اجتماعی و فرهنگی رایج نیست؛ ملاک، حکم قاطع خرد به درستی و ضرورت آن است. انسان خردمند، با دیدهٔ تیزبین و پرسشگر خویش، همواره «فرجام» کارها را مدّ نظر قرار می‌دهد و کُنه و باطن امور را با اندیشیدن در منبع و مصدر آنها و ریشه و روندشان درمی‌یابد:

النظرُ الثاقبُ یَرى العواقب.

مجارى الامور تُعرَف بمنابعها.

مصایرُ الامور تُعرَف من مصادرها.

۳. عاقبت اندیش باشیم

حُسنِ عاقبت گوهری بیش‌بهاست که می‌سزد در زندگی فردی و جمعی ما برترین هدف و پرازش‌ترین سود تلقی شود. از این رو، سزاوار است که در شروع هر کار (به‌ویژه در پی افکندن، یا پیوستن به، سهشها و جنبشهای عظیم فرهنگی و اجتماعی و سیاسی) با دیدهٔ حزم و احتیاط، لوازم و عواقب کار را به‌دقت مورد بررسی قرار دهیم و پشت و رو و فراز و فرود آن را نیک بسنجیم، سپس دست به قیام و اقدام زنیم تا بتوانیم در برابر انبوه مشکلات و سؤالات بعدی پاسخهای استوار داشته باشیم:

حُسنِ العاقبة من اهمّ المطالب و اکملها، واتمّ المآرب و افضلها، و ارفع المقاصد و اعلاها، و افخر الفوائد و اولها.

الحازم یرى اللوازم.

عليك فى الامور بتعيين مبادئها فيها ترعف خافيتها و باديها.

عليك قبل العمل بتهيئة الجواب لکل خطأ و صواب كتاب و على کل عمل حساب.

اندیشیدن دربارهٔ کارها (پیش از شروع آنها) تنها راهی است که انسان را از لغزش در هنگام حرکت محفوظ می‌دارد و حتی در سرعت انجام دادن کارها مؤثر است:

من تفکر قبل عمله آمن من زلله.

التفکر قبل العمل عون على سرعة انقضائه.

زندهار و صد زندهار از اقدام در اموری که ماهیت و مبدء و مال آن بر ما مجهول و ناروشن است سخت پرهیزیم که خطری بزرگ در بر دارد؛ چنانکه اقدام در امور مهم و

سرنوشت ساز نیز، پیش از رایزنی با اهل نظر و استمداد از درگاه الهی، شرط عقل نیست: فی الاقدام علی المبهمات خطر عظیم. ایاک و الاقتحام فی الامور العظام قبل الاستشاره من ذوی الاحلام و الاستخاره من الملک العلام.

بیاییم هیچ کاری را پیش از آگاهی کافی به خاستگاه شروع نکنیم، و خصوصاً بپرهیزیم از کوفتن به دری که عرض آن از پهنای قامت ما کمتر است! و از برافروختن آتشی که مهارش از توان ما خارج: لاترد امرأ قبل تعیین مصدره. لاتخض فی غمار الامور قبل ان تعرف مخاضها. لاتلج باباً یضیق عن قطرک. لاتسعر ناراً لاتقدر علی اطفائها.

۴. ضرورت نقد و پردازش اخبار

از دیگر حوزه‌های مهم تکاپوی خرد نقد اخبار و شایعات وارد شده و نپذیرفتن کورکورانه آنهاست.

بهره‌گیری از اخبار - یعنی استماع و انتشار آن در جامعه، و تصمیم‌گیری بروفق آن - واقعیت بل ضرورتی گریزناپذیر در حیات فردی و اجتماعی ماست. اما نباید به هر خبری گوش جان سپرد و بنای تصمیم و عمل خویش را بر پایه آن بالا برد؛ بلکه باید به نقد اخبار و شایعات موجود همت گماشت و هرگز از ارزیابی، طبقه‌بندی، و پردازش اطلاعات غافل نشد. به قول سید: نخست باید صحت و سقم اخبار و شایعات رایج را به دقت سنجید و معلوم ساخت، آنگاه به پخش و تکثیر آنها، یا عمل بر وفقشان، همت گماشت:

إخْتَبِرْ ثُمَّ أَخْبِرْ (نخست بیازمون، آنگاه خبر بده).

لَيْكُنْ إِبْخَارُكَ عَقِيبَ اخْتِبَارِكَ (خبر دادن تو از چیزی باید پس از امتحان و سنجش آن باشد).

این قانون در انتخاب دوستان و اطرافیان نیز جاری است. انتخاب همرازان و همزمان نیز بایستی پس از آزمون و سنجش دقیق مشی و مرام و شخصیت آنان در نشست و برخاستها انجام گیرد:

لا تُجَالِسْ مَنْ تُجَالِسُ الْآبَعْدَ اخْتِبَارِهِ فِي الْمَجَالِسِ.



۵. پرهیز از خودرایی و نیز متابعتِ کمخردان

از خرد خویش باید بهره جست، اما به آن اکتفا نباید کرد؛ بلکه بایستی از اندیشه و تجربه دیگران نیز (البته اندیشه و تجربه دانایان و پختگان قوم) بهره وافی گرفت. قید استفاده از اندیشه و تجربه «دانایان»، از آن روست که «خودرایی» بد است، و یاری گرفتن از آراء خامان و ناپختگان از آن بدتر. دلیلش هم روشن است: اکتفا به رأی و نظر خود (و تن زدن از رایزنی با دیگران)، خاصه در مسائل مهم و کلان اجتماعی، سبب می شود که انسان از زوایای پنهان و ظرائف کار غافل مانده تصمیم گیریها و اقدامات وی فاقد پختگی، بصیرت و جامعیت لازم باشد، و، نتیجتاً در فرجام، آماج سرزنش این و آن (حتی ملامت خام طبعان و تُنک مایگان) قرار گیرد. متقابلاً، عمل به گفته خامان و ناپختگان نیز، در حکم تیراندازی با خدنگ کژ و کوژ است و فرجامی جز گمراهی و باز ماندن از سود و سرمایه در پی ندارد.

راه درست انجام دادن کارها و شیوه صحیح در تشخیص صواب از خطا پرهیز از خودرایی و در عین حال بهره گیری از آراء پخته خردمندان است:

شاور فی الامور تعرف صوابها.

من اکتفی برأیه فی المهمات فقد عرض نفسه للملّمات.

من استعان بالاحمق فقد رمی بسهم افوق.

من استعان بالاحمق فقد املق.

مرغ عقل با دو بال «رایزنی با دیگران» و «تدبیر» خود شخص پرواز می کند؛ و الا، مانند مرغی گرفتار در بند قفس، عاجز از پرواز خواهد بود:

العقل يطير بجناحي: الاستشارة والتدبير؛ والا فهو معقول.

کسانی که با دیده باز و بینا از ظاهراً (بعضاً فریبنده) امور فرا گذشته و نقبی به باطن و فرجام آنها می زنند، درست عمل می کنند؛ و حرکت که درست و به جا بود برکت در چنگ ماست!

النقيب (نقب عن الامور: كنه ياب و باطن كاو و...) مصيب.

نيل البركات بحسن الحركات.

۶. لزوم آشنایی با (بهره گیری از) دانشها و تجارب لازم

با وجود آنچه در محاسن خرد و خردورزی گفتیم، باید بیفزاییم که: تعقل شرط لازم است اما شرط کافی نیست و انسان هدفمند در یافتن و پیمودن راه درست زندگی، افزون



بر خردورزی، باید از دانشها و آگاهیهای لازم نیز برخوردار باشد. لازمه توفیق در هر کار، داشتن علم و آگاهی کافی به شیوه انجام دادن آن، همراه با برخورداری از حلم و حزم و شکیبایی است؛ و ندانستن حکم و موضوع، راه به هیچ جایی نتوان برد. به ویژه، باید از جهل مرکب (جهل نسبت به جهل) پرهیز کرد که بدترین و خطرناکترین نوع بیماری در جهان است؛ زیرا آن کس که نمی داند، ولی به جهل خویش آگاه است، باز راه نجاتی دارد و احساس نیاز به آگاهی، لاجرم او را به سوی کسب آگاهی سوق می دهد. اما امان و صد امان از ناآگاهی از جهل خود که هیچ درمانی ندارد؛ نمی داند و دیگران را نیز نادان می انگارد و می رود تا در بُن چاه تاریک، برای همیشه، ساقط و مدفون گردد...

الجهل بالجهل داء لا دواء له.

الضلالة العمياء جهل المرء بجهله.

لكل داء دواء الا داء الجهل بالجهل فانه عباء.

این علم است که تکلیف ما را، در لحظه لحظه زندگی، با جامعه و تاریخ و طبیعت و خدای جامعه و تاریخ و طبیعت به درستی معین ساخته به ما می گوید: کجا برو، با که برو و کجا از حرکت باز ایست! چگونه برخیز، با که برخیز و کجا و کی بنشین! کجا اوج بگیر و کجا ترمز کن! چگونه سخن بگو، از چه بگو و کجا زبان از گفتار باز دار!... زیرا «سکوت» و «سخن گفتن»، هر یک، جایگاهی ویژه ای دارند و این علم است که معلوم می دارد جایگاه آن دو دقیقاً کی و کجاست، و این دو، به مثابه دو نیمرخ از یک چهره، صورت کامل زندگی را می سازند؟ «بی مایه فطیر است» و بی مایگان، در کار خود لغزش بسیار دارند:

لكل من السكوت والكلام مقام.

من خف عيانه كثر عثاره.

۷. با بال دیگران، نمی توان بر قلّه برآمد!

پیش از شروع هر کار، بایستی دقیقاً تواناییها و امکانات (فردی و گروهی) خود را ارزیابی کرد و تنها زمانی دست به قیام و اقدام زد که از وجود توان و قدرت کافی برای پیشبرد موفق حرکت، مطمئن بود. در غیر این صورت، چون پرنده ای خواهیم بود که بخواهد با بال پرنده دیگر پرواز کند و پیداست که جز سقوط به عمق درّه فرجامی نخواهد داشت:

من طار بجناح غيره فهو في جناح الوقوع.

۸. بهره‌گیری از فرصتها آری، شتابزدگی نه!

فرصتها را - بویژه برای خدمات بزرگ - باید غنیمت شمرد و پیش از آنکه از دست بروند شکار کرد.

عليك بما عليك قبل ان تخرج الفرصة من يدك.

اغتنام فرصت، اما، هرگز به معنای شتابزدگی نیست؛ زیرا شتاب آلودگی نهالی است که میوه‌اش پشیمانی و شرمندگی است. با شتابزدگی، گامها می‌لغزند و چه بسا بازیستادن از کاری، بهتر از انجام دادن عجولانه آن است:

عليك بما عليك قبل ان تخرج الفرصة من يدك.

العجلة تعقب الندم.

العجل يورث الندم و الخجل.

في العجلة مزلة الاقدام و رب احجام خير من اقدام.

دستیابی به هدفها لزوماً در گرو تکاپوی بسیار - آن هم تکاپوی بی حساب و شتابزده - نیست. کسانی شاهد مقصود را در آغوش می‌کشند که با اندیشه تصمیم بگیرند و با تدبیر عمل کنند. و چه بسا آنان که زیاد گرد و خاک می‌کنند، از لغزش ایمن نیستند: من کثر غباره لم یؤمن عثاره.

بایستی از شتابزدگیها و حرکت‌های تندی که سرعت شتاب فزاینده آن، در بین راه، زمام اختیار از کف رهبران جنبش به در می‌برد، شدیداً پرهیز کرد، که خطر در کمین شتابزدگان نشسته است:

في المبادرة مخاطرة.

۹. پرهیز از افراط و تفریط در کارها

اساساً در هر کار باید از «افراط» و «تفریط» پرهیز کرد و همواره در نقطه «تعادل» ایستاد. تجربه و حس چه بسیار نشان داده است که افراط‌گران، پس از چندی، به دنده تفریط افتاده‌اند؛ چنانکه «تفریط‌مآبان» نیز چه بسا فرجام کارشان به افراط کشیده است. به دیده سید: اعتدال در امور، قانونی است عام و فراگیر، که در همه جا و همه وقت و همه کار، برآبی دارد و هیچ‌گاه تبصره یا استثنا بر نمی‌دارد:

حسّن التوسط فی الامور غیر مخصّص.

۱۰. ویژگیها و شرایط یک زعيم شايسته

رعایت نکات فوق بر بزرگان و زعیمان قوم، به ویژه: رهبران دینی جامعه، واجب تر و لازم تر است و اساساً، به گفته سید، ریاست و سروری بر خلق لوازمی دارد که از جمله آنها امور زیر است: کیاست و زیرکی، سیاست و تدبیر، متانت و سنگینی، دیانت و امانت، وقاری که از تکبر به دور باشد، آرامش خاطر، مهابت و صلابت در عین نرمی و امتناع و خودداری در عین تمکین، بصیرت به امور و گزینش اهداف تا هر چیز را در جایگاه شایسته آن نهد و معرفت به طبقات مختلف مردم تا حق هر کس را به خوبی ادا کند؛ و افزون بر این همه: ملاحظه جلال الهی و کبریا و عظمت وی، که همه اعمال آدمی - خرد و کلان - در دیوان او ضبط می شود؛ و بزرگترین مقصد و مقصود آدمی آن است که در جمیع حالات و اوقات، و در تمامی حرکات و سکنات خویش، خدای متعال را در نظر داشته باشد:

لأبدٍ للرياسة من كياسة، و سياسة، و متانة، و وزانة، و دیانة و أمانة، و وقارٍ من غیر استیکبار، و سكينه من غير استینکار، و هیبة فی لین و منعة فی تمکین، و بصیرة بالأمر لئویقعهامواقعهام، و خبرة بالمطالب لیضعها مواضعها و معرفتہ بطبقات لیعطي کلاً حقه، و ملاحظه جلال الله و هیبته و کبریائه و عظمتہ، فإن کتابه لا یغادر صغیرة إلا أحصاها، و المقصد الأقصى و الغایة القصوی مراقبته تعالی فی جمیع الحالات و سائر الاوقات فی كافة الحركات و السکنات.

نکات دهگانه فوق، به خوبی نشان دهنده «زاویه دید» و «نوع نگاه» صاحب عروه به مسائل گوناگون (از جمله: مسائل اجتماعی و سیاسی) است؛ و با دقت در مطاوی این کلمات پر بار می توان، به روشنی، نوع بینش و عملکرد او را در طول حیات اجتماعی - فرهنگی - سیاسی اش، خاصه در برهه حساس و پُر تنش مشروطیت، دریافت. به ویژه پاره ای از کلمات قصار سید - که در فوق ذکر شد - چنان است که گویی آن بزرگ مرد آنها را دقیقاً، با عنایت به تجربه سخت و پیچیده مشروطه و تبعات و پیامدهای عبرت انگیز تاریخی آن، گفته است.

اکنون که با آراء و دیدگاههای کلان و بنیادین سید و سلايق و احساسات او (در پهنه عمل فردی و اجتماعی) آشنا شدیم، نوبت آن است که کارنامه سیاسی و اجتماعی وی را بگشاییم و بر پایه اصول راهنمایی که خود او به دست داده مشی و مرام کلی او را در عرصه اجتماع و سیاست معلوم داریم و سپس به شکل ریزتر و مشخص تر در مواضع فکری و عملی او نسبت به مشروطه آن را دنبال کنیم.

سیره اجتماعی - سیاسی

صاحب عروه ۱۳ سال پایانی عمر خود (فاصله سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۷ق) را، که مقارن با دوران اوج نفوذ و زعامت دینی او در جهان تشیع است، در عصر مشروطیت گذرانده است و در این دوران، به سبب نفوذ شگرف خود در بین شیعیان و پایداری بر سر تشخیص دینی و سیاسی اش، خواه ناخواه یک پای ثابت درگیریها و تنشهای آن روزگار پراشوب بوده است.

نویسندگان تاریخ مشروطه عموماً سید را فردی دور (بلکه پرهیزگر) از مسائل سیاسی، و احياناً هوادار استبداد! خوانده‌اند. در خوش‌بینانه‌ترین توجیه نسبت به این گونه داوریهها، می‌توان گفت که این اظهارات ریشه در عدم درک شیوه «حساب شده، صبورانه، خردمدار، محتاط و حزم‌آمیز» سید در برخورد با مسائل و حوادث کلان اجتماعی - سیاسی دارد و به‌ویژه از بی‌توجهی به پرهیز شدید سید از سطحی‌نگریها، یکسویه دیدنها، جو‌زدکیها و شتابزدکیهای معمول در جاده لغزنده سیاست نشأت می‌گیرد.

حقیقت این است که سید از سیاست دور و برکنار نبود؛ اما در اتخاذ شیوه برخورد (منفی یا مثبت) با جریانها و جنبشهای موجود، و عوامل دست‌اندرکار آن، از اقدامات شتابزده، ناپخته و صرفاً احساساتی و تأثیر پذیرفته از جو و تبلیغات رایج سخت پرهیز داشت و اگر کسانی (چه دشمن و چه حتی دوست) او را در قبال حوادثی که در جوامع اسلامی و جهان تشیع جریان داشت، عنصری بی‌اعتنا! و کناره‌گیر! شمرده‌اند، سخت به خطا رفته‌اند. آخر، چگونه می‌شود فردی نسبت به اوضاع و احوال زمانه خویش بی‌تفاوت و تماشاچی باشد و در همین حال، خود را تا سرحد استقبال از مرگ سرخ با مشروطه‌خواهان تندرو و سکولار درگیر کند؛ و مهم‌تر از آن، در برهه حساسی چون سالهای جنگ جهانی اول، دهها نامه و اعلامیه جهاد بر ضد متفقین صادر کند و حتی فرزند ارشد و نور چشم خود (سید محمد) را همراه اصحاب سرش (شیخ احمد و شیخ محمد حسین آل‌کاشف الغطاء) به خط مقدم جهاد بفرستد؟!

به رغم نسبتها و داوریهای فوق، باید خاطر نشان ساخت که سیره مستمر سید در امور اجتماعی و سیاسی، آن گونه که کراراً در نامه‌های خود به این و آن متذکر شده است، چنین بود: نخست: تحصیل اطلاع دقیق و کامل از ریشه‌ها، لایه‌ها و جوانب پنهان و آشکار حوادث و رویدادهای زمانه، خصوصاً پی‌جویی و پیش‌بینی عواقب و تبعات آنها، همراه با تأمل در انتخاب صحیح‌ترین راه و سنجیده‌ترین نوع برخورد با حوادث و

جریانات و آفرینندگان و صحنه گردانان آنها، و گزینش راه و موضعی که در نهایت، «بد»، «بدتر» نشود و «فاسد» به «افسد» نینجامد؛ و سپس: تصمیم و اقدام قاطع - از سر بصیرت و تدبیر - مبنی بر ردّ یا تأیید حوادث و جریانهای مزبور.

مرحوم صاحب عروه، در بحبوه قیام عدالتخواهی منتهی به مشروطیت و هجرت کبرای علمای تهران به قم، نامه‌هایی خطاب به سه تن از علمای برجسته مقیم (یا مرتبط با) تهران: آقا سید ریحان الله کشفی بروجردی، حاجی میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی و حاج شیخ روح الله دانایی قزوینی، می‌نویسد و در آن نامه‌ها - که از حیث مضمون، به هم نزدیک‌اند - ضمن تفقد از حال مخاطبان نامه و درخواست توفیق خدمت برای آنان، خاطر نشان می‌سازد که: چندی است از آن حدود، پیوسته اخبار وحشت‌آمیز و مراسلاتِ مشتمل بر ذکر ورود هتک حرمت فاحش و اهانات بی‌اندازه از سوی حکومت نسبت به جمعی از علماء عظام می‌رسد و جمعی این جانب را تکلیف به بعضی اقدامات می‌کنند. شما آقایان، که مورد وثوق و اطمینان من قرار دارید، از نزدیک حاضر و ناظر بر قضایای پایتخت می‌باشید و بنابراین ضروری است در این گونه حوادث که «ضررش بر نوع اهل اسلام وارد» شده و به مصالح عامهٔ مسلمین مربوط می‌شود، با ارسال نامه مرا از حقیقت قضایا و جریانات روز مطلع سازید؛ بلکه، فراتر از آن، طریق حلّ و رفع آنها را نیز بیان دارید تا من، که دور از معرکه قرار دارم، از سر بصیرت و آشنایی با حاقّ مسائل، و به دور از ناپختگیها، تکلیف شرعی خویش در قبال آن حوادث را انجام دهم.

نکتهٔ جالب در هر سه نامه: اولاً حساسیت خاص سید نسبت به مصالح مسلمین؛ و ثانیاً تکیه و تأکید ویژه‌ای است که ایشان، بر لزوم آشنایی و بصیرت کافی نسبت به حوادث، و رعایت حدّ نصاب پختگی و متانت لازم در اتخاذ نوع و نحوهٔ برخورد (منفی یا مثبت) با آنها دارد. آن مرجع عالیقدر، حتی در نامه‌اش به آقایان حاجی میرزا ابوتراب و آقا سید ریحان الله، شدیداً گلایه می‌کند که چرا و چگونه، تا این زمان، از نگارش نامه به وی در بارهٔ این حوادث دریغ ورزیده‌اند؟ جان کلام وی در هر سه نامه آن است که: «چون مبنای امورات بر اتقان و تثبّت^۷ است»، و اقدام ناآگاهانه و بی‌بصیرت را مناسب نمی‌داند، و اقدام به اموری که از کمّ و کیف آن، چنانکه شاید و باید، مستحضر نیست «خلافِ وَتیره» و رویّهٔ اوست «و از بس اعمالِ اغراضِ شخصیه در بعض مراسلات شده و بعد از آن خلافش منکشف شده وثوقی باقی نمانده» است؛ لذا بر امثال این بزرگان «که مورد وثوق و اطمینان، و [در صحنهٔ حادثه، از نزدیک] حاضر و بصیر» می‌باشند «لازم

۷. به معنای محکم‌کاری و پرس و جو از صحت و سقم اخبار و شایعات.

است که فوراً بعد از تحقیق، اطلاع بدهند تا از باب آن داخل شده عن بصیرة [از سر بصیرت] اقدام لازم را انجام دهد. «بلکه طریق علاج آن را هم که به نظر» شان «می رسد مرقوم» دارند «تا از روی بصیرت، بر وفق تکلیف» عمل شود.

مرحوم صاحب عروه، با این نامه‌ها، آشکارا نشان می دهد که نسبت به مصالح نوعی و عمومی جامعه اسلامی، حساسیتی خاص می ورزیده؛ و، در عین حال، از اقدام و موضعگیری در برابر رویدادها و جریانات، پیش از کسب اطلاع و بصیرت لازم نسبت به چند و چون حوادث و طریق درست برخورد با آنها، پرهیز داشته و جداً معتقد بوده است که بایستی کاملاً به طور سنجیده و آگاهانه با مسائل روبه رو شد و از خرد و تجربه اهل نظر بهره مند گردید.

اقدام صاحب عروه به انتخاب فقیهان تیزبین و سیاست شناسی چون مرحومان شیخ احمد آل کاشف الغطاء و به ویژه برادر وی: شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (مصلح مشهور جهان اسلام، و پیشگام در عرصه مبارزه با آمریکا و صهیونیسم) به عنوان دستیاران و اوصیای خود؛ و تلاش در جلب مردم به سوی آنان - علاوه بر حسن تشخیص و درایت سید در شناخت رجال زمانه - شاهدی دیگر بر توجه وی به مقوله «التزام و تعهد اجتماعی - سیاسی» است.

مروری کوتاه بر کارنامه این دو شخصیت بزرگ، روشن کننده این نکته اساسی است:

۱. آیت الله العظمی آقا شیخ احمد آل کاشف الغطاء (۱۲۹۲-۱۳۴۴ق) شاگرد برجسته آیات عظام حاجی میرزا حسین تهرانی، آخوند خراسانی، صاحب عروه و حاج آقا رضا همدانی و از مراجع تقلید شیعه است که پس از وفات استادش صاحب عروه (در ۱۳۳۷ق) جمعی از عشایر عراق و مردم ایران و افغانستان مقلد او شدند. به نوشته آیت الله شیخ محمد حرزالدین (از اعلام نجف در عصر مشروطه): شیخ احمد فردی آشنا به امور اجتماعی بود و کافه طبقات به وی علاقه داشتند و احترام می گذاشتند. از صفات فاضله‌ای چون کرامت، جود و حلم بهره داشت و کسانی را که به او بدی می کردند نه تنها می بخشید، بلکه با فضل و بخشندگی خویش شرمسار می ساخت. استادش، صاحب عروه، رویداد مشروطه را در ایران به صلاح مسلمانان ندیده با حامیان آن مخالفت می کرد؛ و شیخ احمد در آن حوادث یار و هم‌رکاب استاد بود. در این زمینه، وی برخی از آشنایان خود را، محرمانه، واداشته بود که از سید در برابر فریب خوردگان سیاست اجانب حراست کنند. نیز به مردم نجف سپرده بود که به یاری و حفاظت از سید برخیزند؛ زیرا وی «در این روزگار، تکیه گاه شیعه و شخصیت شاخص شریعت است». مرحوم سید نیز سپاسگزار اقدامات شیخ احمد و خاندان

جلیل وی می‌بود، و بسیاری از مرافعات مشکل را که به ایشان محوّل می‌گشت به شیخ احمد ارجاع می‌داد تا، بدان وسیله، مقام شیخ احمد را در بین مردم استوار سازد و فضل و دانش و شایستگیهای عرفی و شرعی و دیگر صفات عالیّه وی بر آنان معلوم گردد.^۸

۲. آیت‌الله العظمی آقا شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء نیز، شاگرد برجسته آخوند خراسانی (در اصول فقه) و صاحب عروه (در فقه) است که در عصر پهلوی مرجعیت تقلید جمعی از شیعیان جهان در ممالک و مناطق مسلمان نشین (هند، تبت، افغانستان، ایران، عربستان، مسقط، و عراق) را بر عهده داشت. وی، افزون بر تصدّی مقام مرجعیت، در روزگار خود زعیّم و مصلح دینی جهان تشیع بلکه اسلام محسوب می‌شد و شخصیتی بود که در کنگره جهانی قدس (بیت المقدس، رجب ۱۳۵۰ق) شرکت داشت و در آنجا خطابه‌ای غرّا و پرشور در تحریض مسلمین به قیام بر ضدّ استعمار و صهیونیسم ایراد کرد و شخصیت‌های برجسته جهان اسلام (که در همایش مزبور حضور داشتند) همراه با نزدیک به پنجهزار تن از مسلمانان پشت سر وی نماز گزاردند.^۹ شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء «از شاگردان خاص صاحب عروه و از یاران و پشتیبانان وی در حوادث مشروطیت بود، تا آنجا که صاحب عروه وی را به عنوان یکی از چند وصی خویش برگزید».^{۱۰} شیخ محمد حسین، همچنین، چنانکه خواهیم دید، در جنگ جهانی اول، همراه برادرش (شیخ احمد) از سوی صاحب عروه، در جبهه جهاد با انگلیسیها حضور داشت و بار سنگین تأمین تدارکات، نگارش اعلامیه‌ها و هدایت مبارزان را بر دوش داشت. نقش او و برادرش (احمد) در کمک به ویرایش لفظی و غنای محتوایی کتاب مشهور سید العروة الوثقی نیز یادکردنی است.^{۱۱}

نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

راهبرد عملی

با مروری دقیق بر کارنامه سید از پیش از مشروطه تا جنگ جهانی اول، راهبرد وی در

۸. محمد حرزالدین، معارف الرجال فی تراجم العلماء والادباء، قم، مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵. ج ۱، صص ۸۸-۸۹ درباره او همچنین رک: شیخ آقابزرگ تهرانی، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، نسخه خطی، ج ۱، ص ۱۱۲.
۹. درباره شخصیت، خاندان، آثار و مجاهدات وی رک: محمد حرزالدین، همان، ج ۲، صص ۲۷۲-۲۷۶؛ شیخ آقابزرگ تهرانی، همان، ج ۲، صص ۶۱۲-۶۱۹؛ کامل سلمان جبوری، همان، صص ۶۷۶-۶۷۸.
۱۰. محمد حرزالدین، همان، ص ۲۷۵؛ و نیز رک: شیخ آقابزرگ تهرانی، همان، ص ۶۱۴.
۱۱. رک، حواشی و تعلیقات علی العروة الوثقی، شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، صص ۲۱۴-۲۱۵.

زندگی سیاسی - اجتماعی را می‌توان در چند اصل زیر خلاصه کرد:

۱. حفظ عزت، مناعت و استقلال روحانیت شیعه در برابر حکومتها، و عدم آمیزش و اختلاط (بی حساب و کتاب) علما با صاحبان قدرت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی.
۲. ارتباط و تعامل روحانیت (به عنوان نهادی «متکی به ملت» و «مستقل از حکومت») با حکومتها، به عنوان پاسدار مصالح اسلام و مسلمین، و از موضع «نظارت» دین بر سیاست، به منظور پیشبرد نظریات و اهداف اصلاحی در عرصه‌های گوناگون (اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و...) به نحو مسالمت آمیز.
۳. حفظ روابط مسالمت آمیز با حکومتها؛ و پرهیز حتی الامکان از برخورد تند و خصمانه با آنها، که به ایجاد آشوب و اغتشاش در جامعه و بریدگی دولت از ملت و روحانیت دامن می‌زند و حکومتها را به سمت سرکوب و حشیانۀ مردم و بدتر از آن، افتادن در دامن بیگانگان سلطه‌جو سوق می‌دهد.
۴. اتخاذ طریق مبارزه و ستیز خصمانه با حکومتها (و همچنین با قدرتهای خارجی) در صورتی که بن بست رسیدن تلاشها و اقدامات اصلاحی مسالمت‌آمیز؛ و توسعه و تعمیق بخشیدن به این مبارزه و تقابل، البته به صورت «حساب شده» و «پله پله»، آن هم متناسب با اقتضائات و اوضاع روز، و برپایۀ محاسبۀ دقیق سود و هزینه هر اقدام؛ و بازگشت به برخورد عادی و غیر خصمانه با قدرتهای داخلی و خارجی، در صورت تغییر موقعیتها و اوضاع، و دگرگون شدن هر یک از ضوابط و مؤلفه‌های فوق.
۵. شناخت و رعایت دقیق «ظرفیت، استعداد و آمادگی» اجتماع، و ملاحظه اوضاع، اقتضائات و محذورات زمانه برای انجام دادن اصلاحات و تحولات سیاسی - اجتماعی در کشور، و پرهیز از اقدامات تند و ساختار شکنانۀ نامتناسب با اوضاع فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و حتی اقلیمی جامعه.
۶. پرهیز از تأیید افراد، جریانها و جنبشهای مجهول الحال و المال، که روحانیت را به طور ناخواسته تبدیل به نردبان صعود بازیگران سیاسی و قدرتهای بیگانه با مطامع خود می‌کند.

هشیاری نسبت به دسایس استعمار

در شرح و تبیین سیرۀ اجتماعی - سیاسی سید، نمی‌توان از مواضع هشیارانه و مدبرانه وی از بیگانگان مهاجم سخنی نگفت.
چنانکه پیشتر اشاره شد، جمعی از مورخان سید را در مورد مسائل مهم و کلان

سیاسی زمانه شخصی خاموش و بی‌اعتنا[!] شمرده‌اند، در حالی که مروری بر کارنامه زندگی وی این توهم را به شدت نفی می‌کند. در این باره، می‌توان آن بخش از کارنامه سیاسی سید را شاهد آورد که حاکی از اهتمام وی به دفع تجاوز استعمار و دفاع از استقلال و تمامیت ارضی کشورهای اسلامی است، برای نمونه:

الف) نامه‌نگاری سید به علما و رجال دربار تهران و استانبول مبنی بر اظهار نگرانی شدید از پیامدهای سوء و خطرناک و امگیریه‌های کمرشکن امین‌السلطان (صدر اعظم مظفرالدین شاه) از روس تزاری برای استقلال ممالک اسلامی ایران و عثمانی؛ و مهم‌تر از این:

ب) اقدام به صدور اعلامیه در اعتراض به اشغال ممالک اسلامی از سوی استعمارگران صلیبی (روس و ایتالیا) در سالهای پیش از جنگ جهانی اول، و نیز صدور فتاوی جهاد بر ضد انگلیسیها در جریان اشغال مناطق جنوب عراق و ایران از سوی قوای نظامی بریتانیا (در جنگ جهانی اول).

در زیر، به دو مورد از موضعگیریهای ضد استعماری سید فهرست‌وار اشاره می‌کنیم: در اواخر دوران موسوم به استبداد صغیر، مقارن با ماههای آخر سلطنت محمد علی شاه، روسها، به بهانه حفظ امنیت اتباع خود در تبریز، به آن شهر لشکر کشیدند و این امر، که با حمایت انگلیسیها همراه بود، آغاز اشغال رسمی نقاطی از شمال کشورمان بود که بعدها به گستره آن افزوده شد و، در دوران جنگ جهانی اول، تا اعماق خاک ایران (اصفهان و کرمانشاه) بسط یافت. این امر موجی از نگرانی و اعتراض در بین ایرانیان به وجود آورد که حوزه‌های علمیه عراق (خصوصاً حوزه مرکزی نجف) نیز از آن مستثنا نبود، بلکه بیشترین واکنش را نشان داد. صاحب عروه این تجاوز را به نحوی با سناریوی مشروطه سکولار مرتبط دیده و انگشت بریتانیای نیرنگ‌باز را در تحریک روسها به این کار مؤثر می‌دانست؛ از این رو، نسبت به ماجرا «محتاطانه» برخورد می‌کرد.^{۱۲} اما اشغال یک کشور اسلامی چیزی نبود که وی در برابر آن خاموش بنشیند و از همین روی، سرانجام، مانند آخوندخراسانی و دیگر مراجع بزرگ آن سامان به اعتراض برخاست.

در تلگراف سرگردار لوتر به سر ادوارد گری وزیر خارجه وقت انگلیس (مورخ ۲ ژوئیه ۱۹۰۹) که در همان روزها ارسال شده، چنین می‌خوانیم:

موضوع: ایران.

تلگرام زیر را از نماینده سیاسی و سرکنسول دولت اعلیحضرت پادشاهی [=

۱۲. تفصیل مطلب موكول به فرصت دیگری است.

انگلیس] در بغداد دریافت داشتیم:

معتقدم تا تخلیه ایران از سپاهیان روس که مورد تنفر علما بوده و می‌گویند شومتر از تعلل [محمدعلی شاه] در اعلام مشروطه است، نمی‌توانم انتظار چندان کمکی از علمای نجف و کربلا داشته باشم. به طوری که شنیده‌ام سیدکاظم یزدی که تاکنون در سیاست دخالتی نداشت و اینک هم قطار روسی‌ام به من اطلاع می‌دهد که نفوذ قابل ملاحظه‌ای در قفقاز دارد، تلگرامی به عنوان شاه مخابره کرده و اشغال خاک ایران را توسط سپاهیان بیگانه تقبیح کرده است. درباره این تلگرام من چیزی به کنسول روس نگفته‌ام.^{۱۳}

در اسناد وزارت خارجه ایران تلگرافی با امضای آیات عظام سید محمدکاظم یزدی، آخوند خراسانی، شیخ الشریعه اصفهانی و شیخ عبدالله مازندرانی وجود دارد که توسط یمین الملک (سرکنسول وقت ایران در بغداد) به شاه ایران ارسال گردیده است و ضمن اعلام «وحشت» عموم علمای مقیم عتبات از «اخبار موحشه مداخله اجانب در بلاد اسلامیة، خصوصاً به اشتهاار معاهده میشومه جدیده با دولتین»، و آمادگی علما برای صدور حکم جهاد، خواستار اقدام شاه به بیرون راندن «عساکر اجانب» از کشور و مسدود ساختن ابواب مداخلات بیگانگان شده‌اند.^{۱۴} آقای محمد ترکمان مخاطب تلگراف را، احمد شاه قاجار دانسته و آن را در کنار اسناد مربوط به مخالفت علمای عراق با اولتیماتوم روسهای تزاری (۱۹۱۱م/۱۳۲۹ق) آورده‌اند؛ ولی به گمان ما، این تلگراف به دلایلی^{۱۵} می‌تواند خطاب به محمدعلی شاه صادر شده و مربوط به ماههای آخر دوران موسوم به استبداد صغیر باشد که روسها و انگلیسیها در شمال و جنوب ایران نیرو پیاده کردند و، به‌ویژه، ورود سالداتهای روسی به تبریز موجب بروز حوادثی تلخ گردید که شرح آن در تواریخ مشروطه آمده است.

در تلگراف دیگر نماینده انگلیس (مورخ ۴ اوت ۱۹۰۹) در بغداد به لندن نگرانی روسها را از قول موسیو ماسچکوف - کارمندی از حکومت روس - نسبت به نفوذ سید کاظم یزدی در باکو و قفقاز و امکان گسترش انقلابات در قفقاز را از سوی ایشان علیه

۱۳. تاریخ استقرار مشروطیت در ایران؛ مستخرجه از روی اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان. ترجمه حسن معاصر. تهران، ابن سینا، بی تا. دوره کامل یک جلدی، ص ۱۱۴۹.

۱۴. اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران (۱۶۸۷ تا ۱۶۹۱ ش). به کوشش محمد ترکمان. تهران، امور خارجه، ۱۳۷۰. صص ۱۸۰-۱۸۱.

۱۵. در زمان اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسها، کشور از سوی نایب‌السلطنه (ناصرالملک) اداره می‌شد و نامه‌ها و تلگرافهای سیاسی عموماً خطاب به وی تنظیم می‌شد نه احمدشاه.

روسیه گزارش می‌نماید. در این تلگراف آمده:

موسیو ماسچکوف... به من اطلاع می‌دهد که ملا محمد کاظم خراسانی نفوذ عظیمی در باکو دارد. به طوری که او برایم توصیف می‌کرد باکو یکی از گردنکش‌ترین مراکزی است که در آن تبلیغات انقلابی صورت می‌گیرد. او افزود که متنفذترین شخصیت (روحانی) در خارج باکو در میان مسلمانان قفقاز سید کاظم یزدی است. بنابراین، من فکر می‌کنم که توجه به این نکته مهم است که تاکنون سید کاظم خود را از سیاست کنار نگاهداشته بود ولی اکنون او می‌خواهد نفوذ خود را به کار برد تا روسها را از ایران براند.

سید کاظم یزدی خیلی مورد احترام است و او باید مردی باشد دارای یک شخصیت روحی نیرومند که بتواند در برابر آن همه فشارهایی که بر او وارد آوردند تا او را به جنبش ملی [مشروطه خواهی] ملحق کنند مقاومت کند. بنابراین، اگر او فکر کند که شرکت در امور سیاسی لازم است ممکن است بتواند با دامن زدن به انقلابهای موجود در قفقاز گرفتاری قابل ملاحظه‌ای برای دولت روس فراهم سازد.^{۱۶}

چندی بعد، در جریان اولتیماتوم ۱۹۱۱ روسها، به دولت ایران نیز (که به اشغال بخشهای تازه‌ای از کشورمان از سوی روسها، و اعدام مرحوم ثقه الاسلام تبریزی روز عاشورا در تبریز، انجامید) سید چنین فتوا داد:

امروز اروپاییها به حمله نظامی به کشورهای اسلامی سرگرم هستند. ایتالیا طرابلس [لیبی] را، و روس و انگلیس به ترتیب شمال و جنوب ایران را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند و اسلام رو به نابودی می‌رود. بنابراین، بر همه مسلمانان، چه عرب و چه عجم، واجب است که آماده دفاع از سرزمینهای اسلامی باشند. مسلمانان باید در راه بیرون راندن سربازان ایتالیایی از طرابلس و نیروی نظامی روس و انگلیس از ایران، جان و دارایی خود را فدا کنند.

اکنون بزرگ‌ترین وظیفه مسلمانان این است که ایران و عثمانی را از شر این کفار صلیبی اشغالگر برهانند.^{۱۷}

به رغم مدعیان سکوت و خاموشی سید و دوری وی از سیاست، باید خاطر نشان ساخت که مرحوم سید نسبت به دسایس استعمار و شیوه‌های مرموز نفوذ و رخنه آنان

۱۶. عبدالهادی حائری. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴. ص ۱۱۶.
 ۱۷. جهادیه: فتاوی جهادیه علما و مراجع عظام در جنگ جهانی اول. به کوشش محمدحسن کاوسی عراقی و نصرالله صالحی. صص ۴۱-۴۲؛ عبدالهادی حائری، همان، ص ۱۶۱.



در جامعه اسلامی - که گاه چهره‌ای دلسوزانه و حق به جانب نیز به خود می‌گیرد - سخت حساس بود و مدارای (مشروط و جهتدار) او با حکومت‌های ایران و عثمانی، از جمله، به همین امر بازمی‌گشت و جهتی ضد استعماری (= ضد کفر صلیبی) داشت. به تعبیری روشن‌تر: سید، در عصر خود، دولتهای ممالک اسلامی (در ایران و عثمانی) را ضعیف و شدیداً مورد حمله استعمارگران صلیبی می‌دید و معتقد بود که، در چنان اوضاع و احوال شکننده‌ای، ایجاد درگیری و آشوب (به‌ویژه آشوبها و درگیریهای «بی‌رویه و مهارناپذیر» اجتماعی و سیاسی) بر ضد این دولتها، سرانجام، وضع را از آنچه هست بدتر ساخته پیروزی استعمارگران را در بلع و هضم ممالک اسلامی آسان‌تر و سریع‌تر خواهد کرد. از این رو، با وجود نقصهای بعضاً فاحشی که در حاکمان ممالک اسلامی می‌دید، ایجاد آشوب (خصوصاً آشوبهای کور) بر ضد آنها را به صلاح اسلام و مسلمانان تلقی نمی‌کرد و بر این نظر بود که اهداف اصلاحی را باید از راههای مسالمت‌آمیز پیش برد.

دستخطی که سید در تاریخ ۲۰ شوال ۱۳۳۲، دائر بر حسن سلوک مأموران دولت عثمانی در عتبات نسبت به ایرانیان مقیم یا زائر در عراق، صادر کرده به روشنی گویای همین امر است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

بحمد الله تعالى مأمورین دولت عالیّه عثمانیه، نصرها الله علی الکفار، نسبت به تبعه دولت عالیّه ایران، اعزّ الله بها الاسلام، از ژوار و مجاورین کمال مراعات و حسن سلوک را دارند. نسئل الله تعالى ان يجعل کلمه الاسلام هی العلیا و ان يجعل کلمه اعدائه هی السفلی. الاحقر محمد کاظم الطباطبائی، ۲۰ شوال ۱۳۳۲، محل مهر مبارک.

بگذریم که شدت نمک ناشناسی و نیز جور و استبداد «ترکان جوان» عثمانی از یک سو، و اغفال شهروندان عرب عثمانی به توسط تبلیغات مزورانه انگلیسیها از سوی دیگر، در اواخر جنگ جهانی اول زمینه امکان تداوم مدارا و جانبداری پیشین از دولت عثمانی را از مرحوم صاحب عروه گرفت...

مخالفت سید با مشروطه نیز عمدتاً به این علت بود که دست دشمن را در آستین آن حرکت هویدا می‌دید و دیگ پلوی سفارت را در تأسیس آن عنوان، برپا! و اصولاً، آن دقت نظر و احتیاط ویژه سید - که پیش از این، از آن یاد کردیم - به اینجا، یعنی به عرصه سیاست خارجی، که می‌رسید بیشترین اوج و عمق را می‌یافت. و درست از همین رو بود که آن مجتهد شیعی، از قبول پول «موقوفه اود» هند - که انگلیسیها در پی سلطه بر هند، بر

آن چنگ انداخته بودند و در پخش آن میان طلاب اغراض سیاسی داشتند - سرباز زد و، با این عمل، پای بر جای پای «شیخ انصاری» نهاد که پیش از آن تاریخ، هوشمندانه، از پذیرش آن پول شبهه‌ناک سرباز زده بود.

اود از مناطق شیعه‌نشین در شمال مرکزی هند است که برخی از ثروتمندان آن، از دیرباز، مبلغ پول قابل توجهی را وقف حوزه‌های علمی شیعه در عراق کرده بودند تا با نظارت مجتهدین به مصرف طلاب و روحانیون برسد. انگلیسیها که به مرور بر سرزمین هند، و از آن جمله اود (ایالت اوتار پرادش فعلی) مسلط شدند، چنانکه شیوه آنان بود، روی موقوفه مزبور چنگ انداخته پخش آن در عراق را به عهده کنسولگری خود در بغداد نهادند.

از این پول، در کتب مختلف آن عصر، با عناوین «وجوه هند» یا «پول هند» یاد شده و نام برخی از علما که آن پول را در میان طلاب و مستحقین پخش می‌کردند (و بعضاً خود در فقر و تنگدستی می‌زیستند) در خلال بعضی کتب تراجم نظیر قصص العلماء و کرام البررة و معارف الرجال آمده است. ظاهر کار، خصوصاً در اوایل امر، چندان مشکلی نداشت و تا حدودی طبیعی می‌نمود... چیزی که هست، عوامل کهنه کار استعمار، زیر نقاب تحویل این پول به علما و پخش آن در میان طلاب و مستحقین شهرهای مقدس عراق، مودیان به دنبال پیشبرد اغراض سیاسی خود بودند و اینجاست که مراجع بیدار و تیزبین شیعه همچون شیخ انصاری و صاحب عروه از همین مقدار دخالت دستهای مشکوک در امور حوزه‌ها نیز نگران بودند و سخت از آن پرهیز می‌کردند.

خان ملک ساسانی در کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران می‌نویسد:

مرحوم حاجی محمد صالح کُبه (بر وزن قبه) وکیل و پیشکار مرحوم شیخ الطائفه حاج شیخ مرتضی انصاری که خود نیز از نیکان و اخیار بود، برای پدرم حکایت کرده بود که: روزی قونسول انگلیس در بغداد به منزل شیخ انصاری در کاظمین آمد. سلام ملکه و ویکتوریا را رسانیده و خواهش کرد که از وجوه اوقاف هند قبول بفرمایند. عادت شیخ بر این بود هر وقت که می‌خواست تقاضایی را نپذیرد به درون آستین راست خویش نگاه می‌کرد و جواب می‌داد. همین که شیخ به درون آستینش نگاه کرد، ما متوجه شدیم. پس از لحظه‌ای سر برآورد و فرمود (تکلیفم چیست).^{۱۸}

۱۸. خان ملک ساسانی. دست پنهان سیاست انگلیس در ایران. چاپ سوم. تهران، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۶۲. صص ۱۰۴-۱۰۵. درباب موقوفه اود، و ریشه و روند تاریخی آن، و مواضع علما در برابر آن، به تفصیل در کتاب تراز سیاست: جلوه‌هایی از سیاست و مدیریت شیخ انصاری قدس سره. ج ۲. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۳. صص ۱۰۶-۱۰۵ و ۲۱۳ به بعد بحث کرده‌ایم.

آری، سید نیز (مانند شیخ انصاری) از پذیرش آن وجوه سرباز زد. به نوشته مهدی بامداد: «موقعی انگلیسها برای جلب وی خواستند که پول کذایی هند را که همه ساله در نجف و کربلا بین علمای اعلام تقسیم می شد در دست به او بدهند، سید محمدکاظم از قبولی آن به کلی امتناع ورزید و آن را نپذیرفت».^{۱۹}

وی، همچنین، از قبول پولهای دیگری هم که انگلیسیها به عناوین فریبنده دیگر، گهگاه به محضر وی عرضه می داشتند، و در اظهارات برجای مانده از آنان منعکس است، امتناع کرد.

آیت الله حاج شیخ مهدی امامی مازندرانی، شاگرد وارسته و برجسته صاحب عروه و شریعت اصفهانی و میرزای نائینی، که دوران جنگ جهانی اول در نجف می زیسته و شاهد ماجراهای آن دوران بوده است، داستان عجیب زیر را درباره دیدار و گفت و گوی یک ژنرال انگلیسی با مرحوم سید در اوایل جنگ جهانی اول (سال ۱۹۱۴ میلادی) نقل می کند:

دستور رسید که شیعیان نجف را با ما خوب کنید و، برای این کار، توجه عالم بزرگ نجف، آیت الله سید محمد کاظم یزدی، را به ما جلب کنید. ژنرال انگلیسی، که برخورد با پیشوای شیعیان را کسر شأن می دانست و قعی بر آن نهاد، تا اینکه تلگراف دومی از ناحیه ملکه، با اهانت بیشتر، رسید که چرا با رهبری شیعه تماس نگرفتی؟ ژنرال انگلیسی به سوی منزل سید یزدی حرکت می کند. به نجف می رود؛ از هر کسی سؤال می کند شانه خالی می کردند تا اینکه به یکی چند دینار می دهد تا منزل سید را به او نشان دهد. نزدیک منزل سید مشاهده می کند که مرجع شیعیان جهان نان به دست به سوی منزلش می رود. آن مرد عرب گفت: سید کاظم یزدی خود این شخص است و فرار کرد. ژنرال نگاه می کند که یک پیرمرد خودش به نانوائی رفته و پس از خریدن نان در حال رفتن به منزل است. رهبر و پیشوای شیعیان نمی تواند چنین شخصی باشد. او خیال می کرد که پیشوای شیعیان مثل پاپ و کشیش، رهبر دینی آنهاست که با کالسکه زرین و اطرافیان و با وضع خاصی رفت و آمد می کند... آیت الله در حال داخل شدن به منزل بود که ژنرال انگلیسی به خود گفت پرسشی می کنم شاید که ایشان رهبر شیعیان باشد. جلورفت و سلام کرد. آقا، که وارد منزل شده بود، در را باز کرد و فرمود: سؤالی دارید، بفرمایید! ژنرال گفت: شیعه ای در انگلیس (یا هند) رحلت کرده است که دارای املاک، و میلیونها تومان پول است که در اختیار ملکه انگلیس است. ملکه سلام رساندند و تقاضا داشتند که دستور فرمایید

۱۹. مهدی بامداد. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. تهران، زوار، ۱۳۴۷. ج ۶، ص ۲۵۱.

آن ثروت و اموال و املاک برای شما فرستاده شود تا در بین شیعیان و بر طبق مذهب خود تقسیم کنید.

آیت‌الله العظمی سید محمد کاظم یزدی فرمود: شیعیان احتیاجی به آن مال و پول ندارند؛ به ملکه بگویند آن را به پاپ رهبر خودشان بدهد تا بین مسیحیان و کشیشان تقسیم کند. با این جواب در راست و داخل منزل شد و این جریان انعکاس بسیار مثبتی در نجف داشت.^{۲۰}

سر رونالد استورز (Sir Ronald Storrs) از جمله نظامیان و سیاستمداران برجسته انگلیسی است که دربارهٔ امور مربوط به خاورمیانهٔ عربی، مخصوصاً عربستان، اطلاعات وسیع و عمیقی داشته و در جنگ بین‌المللی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) از بازیگران مهم سیاست انگلستان در عربستان، عامل ایجاد تنفر نسبت به ترکان عثمانی در میان اعراب، و سرپرست کلنل لورنس مشهور (سلطان بی‌جقهٔ انگلیس) بوده است.^{۲۱} زمانی که انگلیسیها در سال ۱۹۱۷ کشور عراق را اشغال کردند، استورز در ادارهٔ کمیساریای عالی انگلستان سمت مشاور داشت و چون زبان عربی را با لهجهٔ اعراب خیلی خوب صحبت می‌کرد، همیشه با رجال و متنفذین آن کشور در تماس بود.

نامبرده خاطرات روزانهٔ خود را در کتابی به نام شیوه‌های خاوری^{۲۲} گرد آورده که بخشی از آن برای مجلهٔ خواندنیها برای اولین بار به فارسی ترجمه و نشر شده است. ژنرال استورز، در خاطرات مزبور، ماجرای دیدار و گفت‌وگوی خود با مرحوم صاحب عروه را این چنین شرح می‌دهد:

روز ۲۰ مه ۱۹۱۷، دو ساعت و چهل دقیقه بعد از ظهر، از کوفه به نجف مراجعت کردیم. پس از کمی استراحت در هوای خنک زیرزمین (سرداب)، در حدود ساعت پنج بعد از ظهر به اتفاق «گاریت» (یکی از ما مورین کمیساریای عالی انگلستان در

۲۰. حاج شیخ می‌فرمود: علما دشمن شناس بودند و با استعمار این‌گونه مقابله می‌کردند. نقل از: رمضان قلی‌زاده. جرعه‌ای از اقیانوس؛ زندگی، اندیشه و اخلاق آیت‌الله العظمی حاج شیخ مهدی امامی مازندرانی. قم، انتشارات مشهور، ۱۳۷۹. صص ۲۲۲-۲۲۳.

۲۱. خواندنیها، س ۶، ۱۳۲۵ ش، ش ۴۸. دربارهٔ مقامات مهم استورز در دستگاه امپراتوری بریتانیا و نیز روابطش با صهیونیسم ر.ک: لورنس. هفت رکن حکمت. ترجمهٔ مسعود کشاورز. تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۹. ج ۱، صص ۱۱۳ و ۱۴۶-۱۴۷ به بعد؛ بذرهای توطئه؛ گزیدهٔ استاد محرماتنه وزارت خارجه انگلیس (از اعلامیه بالفور تا قیمومت انگلیس بر سرزمین فلسطین). ترجمهٔ حسین ابوترابیان. تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶. ص ۲۳؛ عجاج بویهض. پروتکل‌های دانشوران صهیون. ترجمهٔ حمیدرضا شیخی. مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳. صص ۵۳ و ۲۲۵.

22. Sir Ronald Storrs, Orientations, London, 1945.

بغداد) برای ملاقات سید محمد کاظم یزدی، که کلامش از عراق تا اصفهان نافذ است، حرکت کردیم.

مشاورانیه چندان احساسات خوبی نسبت به ما (انگلیسیها) نداشت و حتی هدیه‌ای را که به مبلغ دو بیست لیره قبلاً به او تقدیم شده بود، رد کرده بود. گارنت این مرتبه دستور داشت که با مبلغ یک هزار لیره به او نزدیک شود و با آنکه ناامید بود که باز بتواند وی را به پذیرفتن آن بقبولاند، از من خواهش کرد که در این کار به او مساعدت کنم. من با کمال احتیاط این مأوریت را قبول کردم و پاکت محتوی اسکناس را در جیب خود گذاشتم و به اتفاق گارنت به طرف منزل سید شتافتم. چند دقیقه درب منزل سید منتظر شدیم و سپس طلبه‌ای با کمال وقار به جایگاه او رفته و ورود ما را اطلاع داد.

سید، که بسیار پیر بود و جامه سفید و عمامه‌ای سیاه بر سر داشت و محاسن و ناخنهای وی باحنای قرمز خیلی خوب رنگ شده بود و درخشندگی خاصی داشت، بیرون آمد و با کمال سردی و بی‌اعتنائی به ما خوش آمدگفت و ما را روی حصیری که در بیرون اتاقش افتاده بود نزدیک خود نشانید. در آنجا بود که به سیر تأثیر و نفوذ زیاد و حسن شهرت او پی بردم. در خطوط صورت او قوه جاذبه‌ای وجود داشت و چشمانش خاکستری و خسته می‌نمود؛ و در وجود نحیف و خسته او یک قدرت و نفوذ خارق‌العاده موجود، و بیان او بسیار سحرآمیز بود که من کمتر در کشورهای اسلامی نظیر آن را دیده بودم. پس از سلام و تعارفات معمول، گفتم که هر فرمایشی داشته باشید انجام آن مورد اطاعت خواهد بود. جواب دادند: «عبات مقدسه را حفظ کنید! عبات مقدسه را حفظ کنید!». از اظهارات ایشان این طور استنباط کردم که منظورشان حفظ حرمت عبات مقدسه و آقایان علما و مجتهدین به طور کلی است. سپس گوشزد کرد که در شهرهای شیعه‌نشین عراق، تنها افراد شیعه را به سمتها و مسئولیتها بگماریم و دستور داد که بایستی دکتر مظفر بک و جمال بابا، دو تن از شیعیان را که در بغداد توقیف بودند، آزاد نموده، فرماندار نجف را نیز میرزا محمد قرار دهیم.

در این موقع، معلوم شد آن وضعی که در ابتدای ملاقات داشتند تغییر کرده و تا اندازه‌ای نرم شده‌اند و با کلماتی که بوی رضایت و خوشوقتی از آن می‌آمد با ما سخن می‌گفتند.^{۲۳}

۲۳. خواننده آگاه توجه دارد که با «روایتی انگلیسی» از ماجرا روبه‌رو هستیم و به اصطلاح قلم در دست دشمن است. لذا در مطالعه این گزارش - که طبعاً خالی از تعصب و غرض‌ورزی و، دست‌کم، تسامح نیست - دقت لازم را خواهد داشت. مفاد سفارشهای مرحوم سید (توصیه به اشغالگران انگلیسی مبنی بر پرهیز از خشونت و توهین نسبت به مردم و علما، و عبرت‌گیری از سرنوشت ترکهای عثمانی) کاملاً معلوم است و بی‌دست‌که

بعد به فارسی به یکی از طلابی که در حضور ایشان بود و بعد من فهمیدم، گفتند: «اگر ترکان عثمانی این شیوه رفتار را با مردم پیش گرفته بودند، هیچ وقت ممالک عربی را از دست نمی دادند». من گفتم او امر عالی ایشان را به «سر پرسی کاکس» (کمیسر عالی انگلستان در عراق) اطلاع خواهم داد. بعد به ایشان نزدیک تر شده خواهش کردم که سه دقیقه خلوت کنیم. پس از آنکه تنها ماندیم، موضوع فقرای بی حد و حصر آنجا را پیش کشیده تقاضا کردیم که در این باب با ما مساعدت کنند و سپس پاکت اسکناس را جلوی ایشان گذاشتیم.

سید، با کمال وقار، پاکت را به طرف ما پس زده، با عزم راسخی گفت که: «هنوز موقع آن نرسیده است» و از دریافت مبلغ، معذرت خواست. من ملاحظه کردم که فشار بیش از این، متناسب با مقام شامخ او نیست. ازین رو مجرای صحبت را برگردانده راجع به شریف مکه، که از هواخواهان و دوستان او بود، صحبت را به میان کشیدم. تقریباً در حدود یک ساعت صحبت‌های ما طول کشید و قبل از اینکه از وی خداحافظی کنیم یک مرتبه دیگر، تقاضای خود را تجدید کردم و او با کمال خوشرویی تقاضای ما را رد کرد و گفت: «ممنون می شوم اگر آن چند تقاضای کوچک مرا انجام دهید».

من اطمینان حاصل کردم که با او نمی توان صحبت پول کرد، مقام عالی او قابل خرید و فروش نیست و بسیار خوشوقت است که در این باب با او صحبتی ننمایم و البته چنین وضعی را در کشورهای مصر و حجاز که همه برای پول به دنبال ما می دوند نمی توان یافت.

پس از بازگشت از خدمت سید به منزل سیدعباس، کلیددار نجف، رفته شب را توقف کردیم و فردای آن روز به بغداد بازگشتیم.^{۲۴}

سید، نه تنها پول انگلیسیها، که زور و قدرت آنها را نیز به هیچ می گرفت. مرحوم آیت الله حاج سید مهدی اخوان مرعشی (از شخصیت‌های برجسته حوزه علمیه قم و نجف) در گفت و گو با حقیر اظهار داشتند: «مرحوم آقا سید علی خلیلی، از علمای معمر و کهنسال نجف که همسن آقا نجفی مرعشی بود، نقل کرد که: دیدم آقا سید محمد کاظم یزدی، که باگاری از کوفه می آمد پیاده شد، ژنرال کاکس (فاتح انگلیسی عراق) می

→ آن مرد بزرگ، در آن وانفسای سلطه نظامی بریتانیا بر اعتبار مقدسه، از طریق نفوذ بر زوایای روح و شخصیت صاحبمنصبان انگلیسی و نصیحت ایشان، سعی در تقلیل مظالم قشون فاتح داشته است.
 ۲۴. خواندنیها، س ۶، ش ۴۸، ۱۳۲۵ شمسی؛ و نیز ر.ک: جعفر الخلیلی. موسوعة العتبات المقدسة، ج ۲، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۷ق. ج ۶ (قسم النجف، بخش ۱)، صص ۲۵۸، ۲۵۲؛ علی الوردی. لمحات اجتماعیة من تاریخ العراق الحدیث. قم، المكتبة الحیدریه، ۱۴۱۷ق. ج ۴، صص ۳۶۵، ۳۷۰.

به ایشان تعظیم کرد و سلام داد، و سید به او هیچ‌گونه اعتنا و توجهی نکرد.»

تأیید این مطلب را رسماً در کتاب عقود حیاتی، نوشته آیت الله شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء (مرجع و مصلح مشهور، و دستیار صاحب عروه) می‌خوانیم، آنجا که، ضمن شرح اقدامات تجاوزگرانه انگلیسیها در دوران جنگ جهانی اول در عراق و نجف، می‌نویسد: انگلیسیها، به رغم درگیری با مردم و علمای عراق، مزورانه به اکرام علما و پیشوایان مذهبی، خصوصاً سید استاد قدس سره، تظاهر می‌کردند؛ و این در حالی بود که سید شدیداً آنها را تحقیر کرده و از ایشان کناره می‌گرفت. سر پرسی کاکس مشهور، نابغه سیاسی، فراوان در جسر و نجف به دیدار سید می‌رفت و روی حصیر فرسوده و پاره بیت ایشان می‌نشست و مدتی منتظر می‌ماند تا سید بیرون بیاید و وی مدتی اندک با او بنشینند... ولی سید جز چند کلمه با وی سخن نمی‌گفت.^{۲۵}

سید با سلطه شوم اجانب (خصوصاً استعمار صلیبی) بر جوامع اسلامی به هیچ روی سر موافقت نداشت و هر چیزی که (به گمان وی) می‌توانست هموارکننده راه این سیطره باشد از نظر او حرام و مطرود بود. این مطلب در مجموعه سؤال و جوابهای شرعی که از سید در دست است، به وضوح انعکاس دارد. در یکی از این سؤال و جوابها، از سید می‌پرسند: «از نوکری فرنگی رویه فراهم آورده؛ از آن حج و زیارت کردن چگونه است؟» و ایشان صراحتاً پاسخ می‌دهند که:

نوکری فرنگی به معنی التزام به طاعت ایشان که موجب تقویت شوکت ایشان است حرام است و پولی که از این راه تحصیل کند حرام است....^{۲۶}

داستان زیر، نیز، گویای دقت و احتیاط شدید سید نسبت به تحرکات مشکوک بیگانگان است. شادروان آیت الله حاج سید عبدالعزیز طباطبایی (محقق و کتابشناس بزرگ معاصر، و نتیجه دختری صاحب عروه) می‌فرمود: آقا شیخ بهاء تهرانی (از علمای معمر فعلی تهران) پسر امیرزا آقای تهرانی است که در نجف از اصحاب مرحوم سید بوده است. آشیخ بهاء از قول پدرش نقل کرد:

وقتی که انگلیسیها عراق را اشغال کرده و سلطه شان در همه جا استوار شد، یک روز خدمت آقا [سید صاحب عروه] نشسته بودیم که دیدیم حاکم انگلیسی نجف با مترجم خود به حضور ایشان آمد. حاکم مزبور پس از عرض ادب و اظهار ارادت به محضر سید،

۲۵. محمدحسین آل کاشف الغطاء. عقود حیاتی. ص ۳۷.

۲۶. سؤال و جواب، استفتائات و آراء فقیه کبیر سید محمدکاظم یزدی (طاب ثراه). به اهتمام سید مصطفی محقق داماد. تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۶. ص ۱۳۸. سؤال ۲۳۶.

اظهار داشت:

- آقا، ما می‌ترسیم کشتیهای ما که قرار است از خلیج رد بشود، ایران متعرض آنها شود. لطفاً شما یک چیزی مرقوم بفرمایید که نباید تعرضی به آنها صورت گیرد.

سید رو به مترجم کرده و با لهجه یزدی و بالحن خیلی تند و خشن گفت:

- چه چی مگه؟

مترجم درخواست حاکم را به زبان فارسی تکرار کرد و گفت: از محضرتان تمناً دارند که برای ایمن ماندن کشتیهای انگلیسی از تعرض ایرانیان، لطفاً دستخطی صادر فرمایید.

سید، دوباره، به همان سبک، تند و خشن، فرمود:

- چه چی مگه؟

حاکم انگلیسی فهمید که سید حاضر به اجابت درخواست او نیست و به هیچ‌وجه نمی‌خواهد به خواسته انگلیسیها تن دهد. به مترجم گفت: پاشو برویم؛ و رفتند.

بعد از رفتن حاکم انگلیسی، برخی از ارادتمندان سید که در جلسه حاضر بودند به وی گفتند که: آقا، چرا این‌گونه با حاکم انگلیسی برخورد کردید؟ خوب، مایوسش

نمی‌کردید و یک چیزی می‌نوشتید بهش می‌دادید؛ چرا چنین کردید؟ گفته بود:

- اینها عراق را به زور گرفتند و حالا می‌خواهند ایران را هم، با نوشته من، بگیرند!

کشتیرانی آنها در خلیج فارس، و نحوه برخورد ایرانیان با آنها تابع یک رشته مقررات بین‌المللی است و ربط و نیازی به من و حکم من ندارد. نه! ایرانیها بیخود تعرض می‌کنند

و نه اینها... مقصود انگلیسیها از این خواهش، استفاده سیاسی از نوشته من به سود خودشان است.

مبارزه با استعمار اقتصادی، و حمایت از اقتصاد ملی

مرحوم سید تنها به خطر نفوذ و سلطه سیاسی استعمار و جلوگیری از این نفوذ و سلطه نمی‌اندیشید؛ بلکه از آنجا که وابستگیهای اقتصادی جامعه اسلامی به غرب را مقدمه و زمینه‌ساز اسارت سیاسی مسلمین در چنگ استعمار می‌شمرد، لحظه‌ای از مبارزه با استعمار اقتصادی نیز غافل نبود.

دستخط مرحوم سید خطاب به آقامیرزا رحیم، به روشنی، از توجه اکید و شدید وی به لزوم استقلال و خودکفایی اقتصادی جامعه اسلامی و قطع رشته‌های بستگی به اجانب در امر معاش و تجارت پرده برمی‌دارد. در این دستخط می‌خوانیم:

جناب آقامیرزا رحیم

خداوند عالم بر توفیقات و تأییدات شما و هر کس در ترویج ملبوسات و



صنایع اسلامیة مجدّانه ساعی باشد، بیفزاید.

در این زمان که [دول] خارجه، به انواع حیل، رشته کسب و صنایع و تجارت — که مایه عزت و منشأ ثروت است — از دست مسلمین ربوده و منحصر به خود نموده [اند] و مثل خون در مجاری عروق ایشان راسخ و نافذ شده و شغل اهل اسلام به تدریج منحصر به دلالی و بیع و شراء^{۲۷} اجناس خارجه شده [است]، با آنکه اکثر مواد اجناس از قبیل پنبه و پشم و ابریشم و خاک چینی و غیره، خروار خروار، به ثَمَنِ بَخْس^{۲۸} از بلاد مسلمین جلب می کنند و به الوان^{۲۹} متعدده و اشکال مختلفه به اَعْلَى الْقَیْمِ^{۳۰} در بازار مسلمین، مثقال مثقال، فروش می رود؛ مناسب است مسلمین از خواب غفلت بیدار شوند و به تدریج رفع احتیاجات خود را از خارجه بنمایند و، به تأییدات ربّانیه، از دَلّ^{۳۱} فقر و احتیاج و سؤال و تحمّل عملگی کفّار و تشّت در بلاد کفر برهند.

امیدواریم چنانچه در بدو اسلام، با قَلت عدد، به نصرت الهی مؤید شدند، بر حسب کریمه واذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس فآواکم و ایدکم بنصره و رزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون^{۳۲} در این زمان که بحمدالله تعالی بر عده مسلمین به اضعاف مضاعف^{۳۳} افزوده [شده] از برکات توجّهات ولی الله امام زمان — عجل الله تعالی فرجه — رجاء تأییدات تامه و ترقیات فوق العاده داریم.

این احقر که از بدو عمر تا کنون، اغلب اوقات، لباسم از منسوجات دارالعباده [= شهر یزد] بوده و مکرراً به برادران ایمانی توصیه نموده و گفته ام که لباسی که از ابتداء زرع ماده آن تا غزل^{۳۴} و نسج^{۳۵} و رنگ آن با کلمه طیبه «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» انجام شود و جمعی از مسلمین از آن منتفع شوند کجا، و قماشهای منحوس کم دوام خارجه کجا؟!

و چند ماه قبل، شرحی در جواب استفتای شخص طهرانی، وجوه متعدده در رجحان آن، شرعاً و عقلاً و عرفاً، نوشته ام و اکنون که بحمدالله نوع علما و و طلاب نجف اشرف کرباس اسلامی را پوشیده، امیدوارم اخوان مؤمنین اقتدا و تأسی به رؤسای ملت^{۳۶} نموده بر حسب غیرت اسلامیّت، مهّمّا امکن^{۳۷}، اقتصار به همان

۲۷. بیع و شراء: فروش و خرید.

۲۹. الوان: رنگها. ۳۰. اَعْلَى الْقَیْمِ: گرانترین قیمتها.

۳۱. دَلّ: ذلت و خواری. ۳۲. سوره انفال، آیه ۲۶. ۳۳. اضعاف مضاعف: چندین برابر.

۳۴. غزل: رشتن و تابیدن مو یا پشم. ۳۵. نسج: بافتن.

۳۶. مَلّت به معنی دین است. رؤسای ملت، مقصود، علما و مراجع مذهبی است.

۳۷. مهّمّا امکن: تا آنجا که ممکن است.

ملبوسات اسلامی نمایند؛ بلکه در تمام اثاث البيت خود تا ممکن است اکتفا به مصنوعات اسلامی نموده و در مَلْبَس و مَطْعَم و مَسْلُک^{۳۸} خود از شباهت به کفار بپرهیزند - چنانچه در اخبار شریفه از آن نهی شده - بلکه تمام افعال و اعمال و اخلاق خود را اسلامی نمایند تا کَلِیْتاً ممتاز و در صورت و معنی به هیچ وجه شباهتی به کفار نداشته باشند. ان شاء الله تعالی متدینین تجار هم، بعد از این، اجناس خارجه را به بلاد اسلامیة جلب نکنند تا این یک مشیت به کسب و کار و صنایع بپردازند و تشتت و تفرقه آنها بدل به اجتماع، به قلیل زمانی نتایج حسنه آن را مشاهده نمایند.

نَصَرَ اللهُ مَنْ نَصَرَ الْاِسْلَامَ وَالسَّلَامَ عَلٰی اِخْوَانِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ.

در اینجا به اختصار، توجه خوانندگان را به دستخط دیگری از مرحوم سید صاحب عروه در تأیید «شرکت اسلامیة» اصفهان (که هدف آن مبارزه با استعمار اقتصادی بود) جلب می‌کنیم.

شرکت اسلامیة، شرکتی بود که در تاریخ ذی‌قعدة ۱۳۱۶ق (سالهای پس از پیروزی نهضت تحریم تنباکو) به همت مرحوم آیه‌الله آقاجفی اصفهانی و جمعی دیگر از رجال دینی و اجتماعی اصفهان تأسیس شد. مقصود از تأسیس آن: بسیج نیروها و امکانات موجود جامعه اسلامی برای تولید کالاها و منسوجات وطنی، تشویق و ترویج صنایع و کالاهای داخلی و، در نهایت، تحقق استقلال و خودکفایی صنعتی و مبارزه با استعمار اقتصادی بود. شعبه اصلی شرکت مزبور در اصفهان بود و شعبات فرعی آن در بلاد گوناگون ایران (و حتی خارج از ایران، مثل کشورهای اروپایی از جمله روسیه) قرار داشت. با تأسیس این شرکت و ایجاد شعبات آن در مناطق مختلف، علمای بزرگ وقت ایران و عراق - مانند آیات عظام: محمدحسن مامقانی، شریبانی، آخوندخراسانی، میرزا حسین نوری، میرزا حسین تهرانی و... - از آن حمایت کردند که یکی از آنان نیز مرحوم سید صاحب عروه بود.^{۳۹}

دستخط مرحوم سید، از قرار زیر است:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله على ما أنعم، و له الشكر بما ألهم، و صلى الله على سيدنا محمد وآله و سلم.

۳۸. پوشاک و خوراک و رفتار.

۳۹. ر. ک: موسی نجفی. اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی. چاپ سوم با اضافات. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴. صص ۴۷-۱۱۰.

فوائد و منافع و عواید این انتظام کمال وضوح دارد: حُسن این نظم از بیان مستغنی است. شایسته و مناسب، و به موقع و محل است که عموم مؤمنین، از هر صنف و هر نوع، هر یک به قدر مقدور و به وجه میسور در تشیید اساس و ترویج این امر مهم اهتمام تمام و بذل جهد و صرف همت نمایند و مهما امکن [= تا آنجا که ممکن است] از البسه و اقمشه خارجه متحرز باشند [= دوری گزینند]؛ بلکه سزاوار، این است که در سایر جهات حرکات و سکنات و کیفیات، لباس و طعام و شراب و گفتار و کردار، از وضع و طرز کفار خود را بر حذر و برکنار دارند.

قال الصادق صلوات الله علیه: أوحى الله تعالى الى نبي من انبيائه قل للمؤمنين لا تلبسوا لباس اعدائى و لا تطعموا مطاعم اعدائى و لا تسلكوا مسالك اعدائى فتكونوا اعدائى كما هم اعدائى^{۴۰}. إن الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بأنفسهم.
حرّره الأحققر محمدكاظم الطباطبائى^{۴۱}

مبارزات سیاسی

۱. پیش از مشروطیت

الف. مخالفت با امین السلطان و وام ستانیهایش از روسیه

بر حسب تتبع و اطلاع ما - که مسلماً کامل نیست - قدیمترین اقدام سیاسی سید، واکنش او نسبت به وام ستانیهای دولت ایران از روسیه در زمان مظفرالدین شاه است. میرزا علی اصغرخان ملقب به اتابک امین السلطان، صدراعظم مشهور عصر قاجار و مشروطیت است که در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه روی کار آمد و دست وی به عقد قرارداد ننگین و ایران برپاداده «رژی» با کمپانی انگلیسی آلوده شد و به همین دلیل (مانند عاقدان و حامیان انگلیسی قرارداد) آماج خشم و اعتراض علما و ملت قرار گرفت.

امین السلطان در ایام صدارت خود در زمان مظفرالدین شاه نیز خبط بزرگ دیگری کرد که آن نیز مانند عهدنامه رژی می توانست ایران را به کام جهانخواران بیفکند: اخذ دوبار وام در سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۹ق از روسیه تزاری با شرایط کمرشکنی چون وثیقه نهادن درآمد بخشی از گمرکات ایران در بانک استقراضی روسیه جهت بازپرداخت وام و بهره سنگین آن.^{۴۲} این عمل امین السلطان، همراه با اخباری که از مفساد اخلاقی و

۴۰. امام صادق (ع) فرمود: خدای متعال به یکی از پیامبران خویش وحی فرمود که به مؤمنان بگو: لباس دشمنان مرا نپوشید و خوراک دشمنان مرا نخورید و رفتار دشمنان مرا پیش نگیرید، که در این صورت همچون آنان دشمنان من خواهید شد. ۴۱. نقل از: روزنامه ثریا، س دوم، ش ۱۳، رجب ۱۳۱۷ قمری.

۴۲. درباره استقراض از روسیه و امتیازهای داده شده به آن دولت در زمان امین السلطان، رک: سه مقاله در باره

اقتصادی او به گوش علمای ایران و عراق می‌رسید، موجب قیام آنان (با جلوداری شخصیت‌هایی چون شیخ فضل‌الله نوری و سید محمد طباطبایی) بر ضد وی گردید و، سرانجام، زمینه را برای عزل او و روی کار آمدن رقیبش عین‌الدوله فراهم ساخت.^{۴۳} با این قیام معترضان، مراجع بزرگ نجف نیز همدلی نشان دادند و منابع تاریخی از اقدام آیات عظام: فاضل شریانی، شیخ حسن مامقانی، حاجی میرزا حسین تهرانی و آخوند خراسانی مبنی بر ارسال نامه‌های تهدیدآمیز به شاه در انتقاد «از مفاسد کارهای دولت» امین‌السلطان حکایت دارد.^{۴۴} حتی تکفیرنامه‌ای بر ضد امین‌السلطان در رمضان یا جمادی‌الاول ۱۳۲۱ق به تهران رسید که گفته می‌شد از سوی مراجع یادشده (شریانی، مامقانی و...) صادر شده است^{۴۵} که البته ظاهراً اصالت نداشت و مجعول بود.^{۴۶} بی‌جهت نیست زمانی که امین‌السلطان در ۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۱ از حکومت استعفا داد و مظفرالدین شاه عین‌الدوله را به عنوان وزیراعظم خود برگزید، علما و روحانیون عتبات اظهار سرور کردند و زمامداری عین‌الدوله را تبریک گفتند.^{۴۷} مرحوم سید صاحب عروه نیز از مراجعی بود که در برابر وام‌ستانی امین‌السلطان از بیگانگان، و خطرات مهلک آن برای کیان اسلام و استقلال ایران، خاموش نماند و حتی برای چاره‌جویی جهت دفع پیامدهای خطرناک این امر، دست به ارسال نامه‌هایی به دربار ایران و عثمانی زده و اقدام مشترک آن دو دولت اسلامی را برای اصلاح این امر خواستار شد.

- انقلاب، م. پاولویچ، ترجمه هوشیار، ص ۳۵؛ انقلاب مشروطیت ایران...، زینویف، ترجمه ابوالقاسم اعتصامی، صص ۳۲-۳۱ و ۶۴؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۲۷؛ اسناد سیاسی، گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۱۹۶-۲۱۸؛ کشف تلبیس، صص ۶-۷.
۴۳. ر.ک: تاریخ پیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، بخش اول، قسمت مقدمه، صص ۲۰۹-۲۱۱؛ خاطرات و اسناد حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی، باب دوم و سوم؛ اسناد، صص ۲۶۸-۲۶۹ و ۲۹۷-۲۹۸ و ۳۰۹؛ تاریخ انقلاب ایران، مستوفی تفرشی، مندرج در: مکتوبات، اعلامیه‌ها...، گردآوری محمد ترکمان، ص ۱۶۵؛ حیات یحیی، میرزایحیی دولت‌آبادی، ۳/۲؛ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، صص ۳۱-۳۲؛ عصر بیخبری، ابراهیم تیموری، ص ۷۸؛ عین‌الدوله و رژیم مشروطیت، مهدی داودی، ص ۶۹؛ خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۲۷۱؛ مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، محمدعلی تهرانی (کاتوزیان)، ص ۱۰۰.
۴۴. خاطرات و اسناد حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی. به کوشش معصومه نظام‌مافی و منصوره اتحادیه. تهران، نشر تاریخ، ۱۳۶۱. باب دوم و سوم؛ اسناد، صص ۲۹۷-۲۹۸.
۴۵. عبدالحسین خان سپهر. یادداشت‌های ملک‌المورخین و مرآت‌الوقایع مظفری. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران، زرین، ۱۳۶۸. صص ۴۵-۴۶.
۴۶. خاطرات و اسناد حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه مافی، همان، صص ۳۳۶-۳۳۷ و ۳۴۲.
۴۷. نهضت مشروطه ایران برپایه اسناد وزارت خارجه. تهران، واحد نشر اسناد وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰. ص ۸۸، «گزارش سرکنسولگری ایران در بغداد به وزارت خارجه ایران»، مورخ ۹ رجب ۱۳۲۱.

نامهٔ سید به آیت‌الله میر سید حسین قمی سه ماه و چهار روز پیش از برکناری امین‌السلطان، سوز و گداز دینی، شور ضد استعماری، و بصیرت و آینده‌نگری سیاسی آن فقیه بزرگوار را نشان می‌دهد. نکتهٔ بسیار مهم و درخور دقت در نامهٔ فوق، افزون بر آنچه گفتیم، توجه اکید سید به لزوم اتحاد دولتمردان ایران و عثمانی در برابر استعمار صلیبی و اقدام مشترک آنان جهت خنثی‌سازی توطئه‌ها و دسایس استکباری مغرب زمین است، نکتهٔ اساسی‌ای که آن مرد بزرگ در طول حیات سیاسی خود به آن توجهی مستمر مبذول می‌داشت.^{۴۸}

مخاطب نامهٔ سید، میر سید حسین قمی، از علمای بزرگ و موجه تهران و از زمرهٔ یاران صمیمی صاحب عروه و شیخ فضل‌الله نوری در عصر مشروطیت است.^{۴۹} در نامهٔ سید به وی^{۵۰} چنین می‌خوانیم:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

عرض می‌شود. ان شاء الله تعالی پیوسته کما هو المأمول^{۵۱} در قیام به میهمان مصالح انام و اعلاء کلمهٔ حقّهٔ اسلام، واحد ناس و مغبوط عام و خاص [بوده] همواره اوقات شریفه مخصوص مراضی الهیه و مصروف به تشیید مبانی شرعیّه و تسدید قوائم مایه مؤیداً بالعنایات الغیبیه بوده باشد.

زمانی است از حظوظ استحضار حالات شریفه، جز آنچه از متردّدین و زائرین استفصال گردیده، محروم. داعی هم به عوائق توارث مشاغل موقّق نگردیده؛ اکنون تکلیف فعلی اقتضاء نمود در خصوص موادّ متجدّده و قوانین مستحدثه، که چندی است اخبار موحّشهٔ آن، انتظام امور غالبی را مبدّل به انقصاص نموده، چون داعی استحضار تامّی از مواقع ورود و صدور آن بر نحوی که موافق نظام و محصل مرام است ندارم [که] استکشاف حال و استعمال وظیفهٔ فعلیهٔ آن را از آن جناب نمایم، نظر به جهاتی که معهود و در ورود بر این گونه مواد از آن جناب مشهود بود ان شاء الله تعالی اهتمامی بسزا و تأملی وافی نموده داعی را هم مسبوق دارید. چه، این امور،



۴۸. برای مکتوب دیگری از صاحب عروه به اسلامبول، در ربط با موضوع اتحاد اسلامی بین دو کشور اسلامی

ایران و عثمانی، ر.ک: روزنامهٔ مجلس، س ۱، ش ۶۹، ۲۷ صفر ۱۳۲۵ق، ص ۳.

۴۹. برای تلگراف سید به او در بجاوجهٔ مشروطهٔ اول ر.ک: رسائل، اعلامیه‌ها...ی شیخ شهید فضل‌الله نوری.

گردآوری محمد ترکمان. تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۲. صص ۳۰۴-۳۰۵.

۵۰. انتشار این سند مهم تاریخی را مرهون استاد فقید، آیت‌الله حاج شیخ علی دوانی (مورخ پیشکسوت حوزهٔ

علمیه قم) هستیم که برای اولین بار آن را همراه با توضیحاتی در «تندیس پایداری؛ یادمان سالروز شهادت

آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری (ره)»، ضمیمهٔ روزنامهٔ رسالت، مرداد ۱۳۸۰، ص ۱۷، منتشر کردند. برای شرح

حال آقا سید حسین رضوی صدرالحفاظ قمی، ر.ک: نقباء البشر، ج ۲، ص ۵۳۳.

۵۱. همان‌گونه که آرزو می‌رود.

به نحوی که معهود است، از گوشه و کنار شورشی را موجب گردیده که چنانچه این آشفستگی برقرار و زمانی پراکندگی به استمرار گذرد، واهمه آن است که طائفه بیگانه که زمانی است به انتظار بازار آشفته‌اند وقت را فرصت و خلف را غنیمت شمارند [و] خدای نخواسته، این بقعه مبارکه ایران - که از بین تمامی مملکت وسیعه الهی اختصاص به اهل ایمان داشته - مانند مملکت منیع هندوستان مایه اعتبار^{۵۲} و تاریخ روزگار گردد؛ خصوصاً با بهانه حق الرهانه قرض دولت [از روس و انگلیس] و وسیله حيله معموله در استیلای حدود و ثغور مملکت مقروناً به استقلال تامی که از جهت ایشان مقرر و حسن عشرت و اظهار خدمتی که از آنها مستظهر است.

البته محض رعایت بیضه اسلام و حفظ کلمه حضرت سید الانام استمداد به توجهات حضرت بقیه الله ارواحنا له الفداء جسته به همدستی کسانی از امناء رجال که خیرخواه دولت و در قید اطاعت ملت‌اند از ناحیه داعی یا به هر وسیله که صلاح دانید مفاسد این اضطراب و معایب این انقلاب را، که از عرض آن جز انتظام شوکت و اقتدار یگانه پناه شیعه اثنا عشریه و امتداد دولت ابد آیت که عز این فرقه محقه از امت حضرت خیر البریه است عرضی عاید نبوده، به سمع مبارک همایونی اعز الله بنصره‌الدین رسانید تا در وظیفه دولتخواهی و رعایت حق حضرت رسالت پناهی قصوری نرفته باشد. امید است از ناحیه مقدسه‌اش عنان عنایتی به صوب عموم رعایا توجه یابد و اطمینان خاطری برای فراغت قلب در مقام دعاگویی حاصل آید که ان شاء الله تعالی مزید مزاحمتی لازم نیاید.

نظر به اتحاد کلمه حقه و یگانگی دولتین علیتین [ایران و عثمانی] اعز الله بنصرهما‌الدین و عنایت تامه [ای] که از حضرت باب عالی [دربار عثمانی] در رعایت شوکت اسلام معهود و مشهود بود، مناسب دانسته مختصری به جناب ارفع‌الدوله، سفیر [ایران در] اسلامبول نوشتم که به مقتضای الصلاح^{۵۳} از دربار سلطانی ادام‌الله شوکت استدعایی در این خصوص بنمایند. چنانچه صلاح دانید، سفیر دولت علیه [عثمانی] را که مقیم طهرانند هم چون ترجمان دو دولت متحده و امین کلمه واحده می‌باشند از ناحیه داعی، بعد از تبلیغ سلام و دعا، اظهار فرمایید چنانچه موافق قانون صلاح و دولتخواهی دانند از محضر عطف هر دو یگانه مظهر شوکت احمدیه و حامی شریعت محمدیه علیه و آله آلاف التحية آنچه مناسب این باب باشد استدعا نمایند و چنانچه مزاحمتی جداگانه هم لازم باشد اعلام نمایند، مضایقه نمی‌شود.

الاحقر محمد کاظم الطباطبائی.

ب. در جنبش عدالتخواهی

می دانیم جریانی که به نام «مشروطیت» در تاریخ کشورمان معروف شده، خود به لحاظ زمانی، مسبوق به نهضتی عدالتخواهانه است که درفش رهبری آن بر دوش علمای مبارز پایتخت (سیدین طباطبایی و بهبهانی، و حاج شیخ فضل الله نوری) قرار داشت و مقصد عمده اش نیز تأسیس «عدالتخانه» بود، یعنی تأسیس مجمعی از نمایندگان اصناف و طبقات مردم که به شور بنشینند و، برای دوایر دولتی، قانون بنویسند تا به خودکامگهای دولت و دربار پایان داده شود و خطها و خیانتهایی چون قرارداد رژی و رویتر تکرار نشود....

نهضت مزبور به همین علت در تاریخ، «نهضت عدالتخانه» نام گرفته و مهاجرت کبرای علما به قم در صدر مشروطه در تعقیب همین امر انجام گرفت. چنانکه صدور دستخط تأسیس مجلس شورای اسلامی از سوی مظفرالدین شاه نیز دستاورد همین حرکت بود.

به هر روی، پیرو نامه نگارهایی که، در دوران اوجگیری نهضت یادشده، یعنی در ماههای نخست ۱۳۲۴ق، از سوی شخصیت‌های ایران (به ویژه حاج شیخ فضل الله نوری) به مراجع بزرگ نجف صورت گرفت، مراجع مزبور (از جمله: آخوند خراسانی) در جریان مسائل و مشکلات کشور قرار گرفته به حمایت از رهبران نهضت عدالتخواهی برخاستند، که اخبار آن کمابیش در تواریخ مشروطه آمده است. اسناد و مدارک موجود حاکی است که صاحب عروه نیز از کسانی بود که نسبت به حوادث روز و واکنش نشان داد. مرحوم سید، در تاریخ ۵ جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری (یعنی در بحبوه قیام عدالتخواهی و هجرت علما به قم)، نامه‌هایی قریب المضمون خطاب به سه تن از علمای برجسته وقت مقیم تهران: آقا سید ریحان الله کشفی بروجردی، حاج شیخ روح الله دانایی قزوینی و حاجی میرزا ابوتراب شهیدی دارد که در آنها خاطر نشان می سازد: چندی است از آن حدود، پیوسته نامه‌ها و اخبار وحشت آمیزی به این جانب می رسد که حاکی از هتک و توهین حکومت [عین الدوله] به علمای عظام پایتخت است و جمعی مرا تکلیف به بعضی اقدامات می کنند. از شما به عنوان اشخاص مورد وثوق و اطمینان خویش، و درعین حال حاضر و ناظر بر قضایای تهران، می خواهم که در این گونه حوادث، که زیانش متوجه «نوع اهل اسلام» بوده و به مصالح عمومی مسلمین مربوط می شود، مرا از گزارش واقعیات امر بیخبر نگذارید، بلکه طرق حل مشکلات را نیز آن گونه که به نظرتان می رسد بیان دارید تا من، که از معرکه دورم، بر پایه بصیرت و آشنایی با حاق مسائل، به تکلیف شرعی خویش در قبال آن حوادث عمل کنم.



گزیده متن نامه‌های سید چنین است:

۱. نامه به آیت‌الله حاجی میرزا ابوتراب شهیدی:

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض می‌شود: ... در این اوقات، پیوسته شرح گرفتاریها و اهانات وارده بر حضرات آقایان عظام ایده‌ما [هم] الله تعالی می‌رسد و جمعی این جانب را تکلیف به اقدام می‌نمایند؛ و چون هنوز کم و کیف مطلب مبین نیست، از امثال آن جناب که مورد وثوق و اطمینان می‌باشید در این باب هیچ رقیمه [ای] نرسیده؛ اقدام در آن را، بدون تثبّت، خلاف و تیره‌ی خود دانسته به کلی هنوز اقدامی نشده است؛ ولی، بر فرض صدق و صحت این اخبار، خیلی کوتاهی از امثال آن جناب شده.

چرا در مثل این قضایا، که ضرر آن بر نوع وارد و از امور مهمه است، تاکنون یک کلمه نرسیده باشد؟ البته زوایای مطلب را فوراً مرقوم و از حقیقت مطلب مستحضرم دارید؛ بلکه طریق علاج آن را هم که به نظرتان می‌رسد مرقوم دارید، تا از روی بصیرت، بر وفق تکلیف، معمول دارم. زاد الله تعالی فی تأییداتکم.

پیوسته از احوال خود مستحضرم دارید. و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.
الأحقر محمد کاظم الطباطبائی.

۲. نامه به آیت‌الله آقا سید ریحان‌الله کشفی بروجردی:

بسم الله الرحمن الرحيم

... باعث زحمت آنکه، در این اوقات، مکاتبات و مراسلاتی که متضمنه نزول هتک به حضرات آقایان عظام آن حدود است می‌رسد و جمعی این جانب را تکلیف به بعضی اقدامات می‌نمایند؛ ولی چون اقدام عن غیر بصیرة را مناسب نمی‌دانم و از بس اعمال اغراض شخصیه در بعضی مراسلات شده و بعد از آن، خلافتش منکشف شده و وثوقی باقی نمانده. امثال آن جناب، که محلّ وثوق و اطمینان و حاضر و بصیر هستید، با آنکه وضع و ترتیب امورات این جانب را مستحضر و مسبوق می‌باشید، چرا باید از کم و کیف این مقوله قضایا، که بر فرض صدق و صحت آن، ضرر آن وارد به نوع [اهل] اسلام است، تاکنون مسبوق نفرموده باشید؟ بلکه مناسب امثال آن جناب آنکه بعد از تحقیق و اطلاع بر زوایای قضیه، که راجعه به نوع است، اعلام و طریق علاج آن را هم که به نظر مبارک می‌رسد ابلاغ فرمایید تا، از روی بصیرت، سدّ ثغور آن را نموده به طوری به وظیفه خود معمول و بر حسب تکلیف اقدام تام نموده که مورد اعتراض اطراف هم نباشم.

همواره عزت مسلمین و رونق اسلام و اعلاء کلمه حقّه اسلامی را همیشه سعی بوده و مزید توفیقات را از درگاه حضرت احدیت مسئلت می‌نمایم. ان شاء الله قدوة



مقتدین و اُسوه مهتدین خواهید بود... ادام الله تعالی ایام تأییداتکم، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

الأحقر محمدکاظم الطباطبائی [به ضمیمه نقش مهر مبارک].

۳. نامه به آیت الله حاج شیخ روح الله قزوینی:

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض می شود: مَرْجُو از الطاف و عنایات حضرت اقدس متعال، جَلِّ شأنه، آنکه همواره خاطر عاطر را از انواع ناملايمات مأمون و به مواهب سَنِيَّة خود مقرون بدارد؛ و پیوسته به ترویج دین مبین و تقویت شرع قویم مبین، و تشیید مبانی و ارکان شریعت مقدسه، علی صاعدها آلاف التحية، مؤید و منصور و مکین باشید.

چندی است از حالت افاضات آیت و بشارت سلامتی و گزارشات بی اطلاع. باعث زحمت آنکه: این اوقات، از آن حدود، پیوسته اخبار و حشت آمیز و مراسلاتی که متضمنه بر ذکر ورود هتک فاحش و اهانات بی اندازه نسبت به جمعی از آقایان عظام آیدهما [هم] الله تعالی [است] می رسد و در این قضایا این جانب را به بعض اقدامات تکلیف می نماید و چون مبنای امورات بر اتقان و تثبیت است و علی التحقیق از کم و کیف این قضایا مستحضر نیستم، اقدامی ننموده بر امثال آن جناب که مورد وثوق و اطمینان و حاضر و بصیر می باشید در مثل این قضایا که، بر فرض صدق و واقعیت آن، ضررش به نوع اهل اسلام وارد است؛ مناسب بلکه لازم است که فوراً بعد از تحقیق اطلاع بدهید که از باب آن داخل شده عن بصیرة اقدام داشته باشم... مترصد وصول رقیمه جات و شرح حال و گزارشات بوده پیوسته، در این زاویه مقدسه، متذکر آن جناب هستم و مزید توفیقات و تأییدات آن جناب را مسئلت می نمایم. ایام افادات مستدام. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

الأحقر، محمدکاظم الطباطبائی.

از تأثیرها و پیامدهای این نامه ها، به طور مشخص، اطلاعی نداریم؛ اما پیداست که سید، با درک اهمیت امر، بیکار ننشسته و اقداماتی را در جهت حل مسئله سامان داده است. مؤید این امر برخی از اعلامیه ها است که در صدر مشروطه با امضای مشترک سید و آخوند خراسانی در حمایت از نهضت صادر شده و در اسناد بجا مانده از ایشان وجود دارد.

نامه های فوق، ضمناً، دروازه ورود سید به عصر پرماجرایی مشروطیت بود که بحث انگیزترین و پرچالش ترین دوران حیات اجتماعی و سیاسی او را تشکیل می دهد و در بخش بعد به آن می پردازیم.

۲. در عصر مشروطیت

الف. موضع انتقادی نسبت به مشروطه

مرحوم صاحب عروه، در تواریخ مشروطیت، به عنوان یکی از منتقدان و مخالفان مشروطه (بلکه یکی از عناصر اصلی و محوری گروه منتقد) شناخته می‌شود. مهدی بامداد می‌نویسد:

در قضیه مشروطیت، او موافق نبود و در آنجا جداً مخالفت خود را ابراز و اظهار می‌داشت. برای این موضوع، زمانی قصد کشتن او را داشتند ولی موفق نگردیدند و او، با هیچ‌گونه ترسی، بر مخالفت خود استوار بود (مثل اینکه از جریانات سیاسی آن زمان به خوبی آگاه بوده است).^{۵۴}

نویسنده مکارم‌الآثار نیز می‌نویسد: «در او ان طلوع مشروطه در ایران، بر عکس... [آخوندخراسانی]، خویشان را از ورود در آن برکنار کشید؛ بلکه در برخی از موارد به تنقید و رد آن (کماکان فی الواقع ایضاً کذلک)^{۵۵} کوشید.^{۵۶} البته، موضع سید در قبال مشروطه، از آغاز تا فرجام، یکسان نبود و وی در طول دوران مشروطیت، به تناسب اوضاع و احوال، در مجموع، سه مرحله کلی را از سرگذراند که ذیلاً به آنها اشاره می‌کنیم:

ب. مواضع سید در قبال مشروطه

مرحله اول:

موافقت مشروط با مشروطه

اسناد و مدارک تاریخی حکایت از آن دارد که سید از بدو طلوع مشروطه در کارآیی و سودمندی نسخه وارداتی مشروطه (مشروطه به معنای «حد اکثری» آن، یعنی استقرار «پارلماناریسم گسترده» در کشور عمیقاً استبداد زده ایران به طور یکباره و به اصطلاح بدون طی مراحل‌گذار)، در اوضاع و احوال آن روز ایران، تردید و تأمل داشته است. علت این تردید و تأمل نیز نه، مثلاً، زد و بند با دستگاه استبداد! یا تبانی با روس تزاری! بلکه به دلایل جامعه‌شناختی و روانشناختی گوناگون، و احساس عدم آمادگی کافی در جامعه ایران آن روز برای جهش یکشبه و بدون مقدمه از وضعیت هزاران ساله حاکمیت استبداد فردی به دمکراسی پارلمانی بوده است. افزون بر این، نسبت به روند

۵۴. مهدی بامداد، همان، ج ۶، ص ۲۵۱.

۵۶. محمدعلی معلم حبیب‌آبادی. مکارم‌الآثار در احوال رجال در قرن ۱۳ و ۱۴ هجری. اصفهان، فرهنگ و هنر

استان اصفهان، ۱۳۹۶. ج ۴، صص ۱۳۲۱-۱۳۲۲؛ نیز ر.ک: اعیان‌الشیعه، ج ۴۶، ص ۲۰۷.



طرح عنوان «متشابه، چند پهلو و قابل اتساع» مشروطه، به جای عنوان آشنا و دیرین «عدالت» و «عدالتخانه» در کشور، و ماهیت و مقصد مُبدعان و مبلغان اصلی این عنوان نوظهور در جامعه ایران، به شدت تردید داشت. از این رو، هم به کارآمدی و سودمندی این نسخه وارداتی و نوظهور در حل مشکلات ایران اطمینان نداشت و هم نسبت به صحنه گردانان این امر، و صداقت و اصالت ملی آنان، نگران بود. داستان مناظره خواندنی و شگفت او با حاکم مشروطه‌خواه نجف، (پس از پیروزی «ترکان جوان» عثمانی بر سلطان عبدالحمید ثانی)، در باره مشروطه، در صفحات آینده خواهد آمد. متأسفانه روند بحران‌آمیز و آشوب‌زای مشروطیت در تاریخ ایران نیز بر به جا بودن بیمها و تردیدها و نگرانیهای سید مَهر تأیید زد و نشان داد که اگر جامعه ایران، به جای جهش یکباره از وضعیت قدیم استبدادی به دمکراسی تمام عیار پارلمانی، دوران گذاری چون استقرار «عدالتخانه» و تأسیس «دولت منتظم» را تجربه می‌کرد و سپس به مرحله پارلمانتاریسم مطلقه اروپایی گام می‌نهاد، هم ناچار به پرداخت بسیاری از هزینه‌های سنگین اجتماعی - سیاسی - نظامی بیست سال پس از مشروطیت نمی‌شد و هم پس از طی دورانی از تضعیف «بی‌رویه» دولت مرکزی و تنازعات «کشنده» اجتماعی، به کام حکمه‌پوشی بسیار بدتر از شاهان مستبد قاجار (= رضا خان میرپنج) گرفتار نمی‌آمد.

مع الوصف، اسناد موجود حاکی از آن است که سید در بدو مشروطیت، که نهال آن هنوز بار و بر خود را آشکار نکرده بود (با وجود تردید و تأمل فزاینده‌اش نسبت به کارآمدی و سودمندی نسخه مشروطه) عملاً با اصل تغییر رژیم استبدادی و قانونمند شدن نظام تصمیم‌سازی و اجرا در کشور (در قالب استقرار «مجلس شورا» و تدوین «قانون اساسی») موافقت کرده است. توضیح آنکه:

چنانکه در نامه‌های سید به مرحومان میرزا ابوتراب شهیدی، سید ریحان‌الله کشفی و شیخ روح‌الله قزوینی دیدیم، وی در هنگام مهاجرت معترضانة علمای تهران به قم (که با هدف سرنگونی عین‌الدوله و تأسیس عدالتخانه صورت گرفت) به حمایت از علمای مهاجر و معترض، در برابر دستگاه استبداد، موضع گرفت و با مهاجران قم همدلی نشان داد، همدلی و حمایتی که طبیعتاً نمی‌توانست (هرچند به اجمال) با موافقت نسبت به خواسته اصولی و اصلاحی آنها (یعنی، «تحدید» استبداد و «تعديل» نظام خودکامه) همراه نباشد. صاحب‌عروه، با این پیشدرآمد، گام به عصر مشروطیت نهاد و قاعدتاً وجهه نظر او اصلاح مفاسد و مظالم موجود (در حد امکان و به نحو معقول) بود.

حتی (با توجه به قرائن و شواهدی که ذیلاً خواهد آمد)، به یک اعتبار، می‌توان او را از هواداران اولیه مشروطه (مشروطه بومی شده و مبتنی بر بنیادهای فکری و اجتماعی



«شرقی - ایرانی و اسلامی - شیعی») محسوب داشت. اگر جوهر و روح مشروطیت را «تحدید» رژیم استبداد و «قانونمند شدن» تصمیمات و عملکرد دولتمردان به شمار آوریم و به تعبیر روشن‌تر: اگر لگام زدن بر اراده و تمایلات شخصی و دلخواهانه عمال حکومت به توسط «عقل و خرد جمعی» نمایندگان ملت بدانیم، باید گفت که سید، در اواخر جنبش عدالتخواهی منتهی به مشروطه، با لزوم این تحدید و قانونمندی، به عنوان راه نجات کشور از مظالم و مفسد حکومت، روی موافقت نشان داد و شاهد این امر نیز آن است که: وقتی در صدر مشروطیت، سخن از تأیید مجلس شورا و مصوبات اساسی آن از سوی مراجع نجف به میان آمد، سید نگفت که کشور مجلس شورا و قانون اساسی نمی‌خواهد؛ بلکه اظهار داشت که من باید عملکرد مجلسیان و قوانین مصوب آنان را شخصاً و مشخصاً ببینم تا بر آن مهر تأیید (مطلق) بزنم. و حتی هنگامی که پیش‌نویس متمم قانون اساسی مشروطیت، به توسط فرزندش سید احمد طباطبایی، از تهران برای او ارسال شد، از اظهار نظر اصلاحی و تکمیلی نسبت به مندرجات آن دریغ نورزید و، به منظور تکمیل و تنقیح قانون اساسی، بر مواد آن حاشیه زد که حواشی مزبور، به خط سید، هم اینک موجود است. پافشاری بعدی سید بر لزوم انطباق مصوبات مجلس شورا با موازین شرع و لزوم تصفیة مجلس از عناصر منحرف نیز طبعاً، بدون پذیرش اصل موجودیت مجلس و قوانین، مفهومی نداشت؛ چنانکه حمایتش از شیخ فضل‌الله نوری و هم‌زمان وی در ایام تحصن در حضرت عبدالعظیم (علیه‌السلام) در ببحوحه مشروطه اول، به طور ضمنی بلکه صریح، حمایت از شعار آنان: «مشروطه مشروعه» را در برداشت که مفهومی جز استقرار مشروطه در کشور، با قید اجرای قوانین اسلام، نداشت. (البته، وقتی آخرین موضع سید، در دوران پرنشیب و فراز مشروطه، امتناع از تأیید مشروطیت بود و شد، و بر این موضع نیز تا پایان حیات پایدار ماند، چهره‌ای که نهایتاً از سید، در عرصه سیاسی، در تاریخ به تصویر درآمد و دورین مورخان بر روی آن متوقف شد، لاجرم این تلقی و تحلیل قابل بحث، ماندگار و همه‌گیر شد که سید از ابتدا مخالف مشروطه بوده است؛ به ویژه که مکتب تاریخنگاری مشروطه، برای توجیه جفاها و خشونت‌های خود نسبت به عالمان شریعت خواه عصر مشروطیت، نیاز داشت که منطق درخور ملاحظه این گروه از عالمان در مخالفت اصولی و تدریجی با مشروطه خواهان تندرو و سکولار را مکتوم بلکه محرف گذارد و مانع توجه و دقت نسل‌های این سرزمین به فرایند طبیعی و منطقی برخورد مشروعه خواهان با مشروطه - از سکوت بلکه تأیید اولیه تا هشدار و مخالفت ثانوی - گردد....

ذیلاً به برخی از اسناد تاریخی و نیز روایاتی که حاکی از مواضع سید در بدو

مشروطیت است، اشاره می‌کنیم:

در استفتایی که در ماههای نخست تأسیس مجلس شورای صدر مشروطه از سید در مورد مجلس مزبور شده چنین می‌خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

سیدنا و مولانا، حجة الاسلاما، ملاذ الاناما، ادام الله ظلکم العالی علی رئوس^{۵۷} المسلمین، چه می‌فرمایید در باب مجلس محترم ملی که مقرر شده است در دار الخلافه طهران و سایر بلدان صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان، آیا حضرت عالی حکم به حرمت آن مجلس فرموده‌اید یا خیر؟ مستدعی آنکه به دستخط مبارک جواب مرقوم فرمایید تا آنکه تکلیف معلوم و رفع اشتباه از کافه مسلمین شود. والسلام.

پاسخ سید به استفتاء فوق، موافقت کامل وی با اصل تأسیس مجلس را، البته به شرط دینداری نمایندگان و انطباق مصویبات آنان با شرع محمدی (ص)، نشان می‌دهد:

بسم الله الرحمن الرحيم

در صورت موافقت مجلس با شرع محمدی صلی الله علیه و آله، و اسلامیت و دیانت اهل آن بسیار خوب است. ان شاء الله تعالی عموم مسلمین همراهی خواهند نمود، کما اینکه در سابق نوشته‌ام. الاحقر محمد کاظم الطباطبائی.

جمله پایانی فتوای سید اشاره به نوشته‌ای دارد که وی قبلاً در همین زمینه صادر کرده است. ظاهراً مقصود، تلگرافی است که مرحوم سید، در محرم ۱۳۲۵ق، به شرح زیر در «جواب تلگراف عموم حجج اسلام و علماء اعلام دارالسلطنه تبریز» ارسال داشت:

خدمت علماء اعلام کثر الله امثالهم

تلگراف شما موجب تشویش خاطر همگی گردید. البته، به شرط کمال موافقت مجلس با شرع مقدس محمدی صلی الله علیه و آله و اطمینان به اسلامیت و دیانت اهل آن و عدم ترتب مفسده بر آن، عموم اسلامیان اهتمام به آن خواهند نمود و اعلی حضرت شهریار خلد الله ملکه نیز بذل مراحم ملوکانه می‌فرمایند. احقر محمد کاظم طباطبائی. ۲۹ محرم ۱۳۲۵.

بر پایه آنچه گذشت، می‌توان گفت که: صاحب عروه، در نخستین مرحله از برخورد خود با جنبش موسوم به مشروطه، با مشروطیت دولت (به معنای عام و کلی این واژه



نوظهور، یعنی: تحدید و قانونمندی رژیم حکومت) مخالف نبود، منتها مشروطیتی در مدّ نظر او بود که نمایندگان مجلس شورای آن به احکام و مقررات اسلام پایبند باشند و مصوّبات ایشان با موازین شرع انطباق داشته باشد (و طبعاً در پی تحمیل مدلهای وارداتی و سکولار/لیبرال غربی بر کشور و ملت مسلمان ایران نباشد).

بدین گونه، موافقت سید با استقرار رژیم نوین (مشروطیت)، موافقتی مطلق، بی قید و شرط، و چشم و گوش بسته نبود؛ بلکه شرط داشت و شرط آن نیز، دینداری نمایندگان مجلس و انطباق مصوّبات آنان با موازین اسلام بود. لازمه اطمینان از تحقق کامل این شرط هم، منوط به آگاهی کامل از اندیشه و عملکرد نمایندگان مجلس شورا و مراقبت بر کار آنان و تعقیب جدی روند قانونگزاری در مجلس بود.

داستان زیرگویای احتیاط بجا و مدبرانه سید در برخورد با مجلس شورای صدر مشروطه و پرهیز از شتابزدگی، ذوق زدگی و تأیید چشم بسته و بی حساب و کتاب عملکرد اعضای مجلس است، احتیاطی که دیگران از آن بی بهره بودند و همین تفاوت در سلیقه و رفتار، سنگ بنای اختلاف بین او و آنان را در تاریخ مشروطیت گذارد.

مرحوم آیت الله حاج شیخ جلال طاهر شمس گلپایگانی (از استادان برجسته حوزه علمیه قم و عضو اسبق شورای مدیریت حوزه) نقل کردند: آیت الله بروجردی، برای تلخیص و تهذیب کتاب وسائل الشیعه، با جمعی از فضیلاب وقت حوزه (مانند آقایان حاج شیخ علی پناه اشتهاردی و ثابتی همدانی و...) جلسات بحث و مذاکره داشتند و حقیر نیز در آن جلسات حضور می یافتم. مرحوم بروجردی در یکی از آن جلسات، به مناسبتی، چنین اظهار داشتند:

در صدر مشروطه، زمانی که علما بر ضدّ مظالم دستگاه استبداد به پا خاسته بودند، مرحومان سید محمد کاظم یزدی، و آخوند خراسانی، در حمایت از قیام، با هم اشتراک نظر و همکاری داشتند و اعلامیه‌ها به امضای هر دو بود. زمانی که مجلس شورا در تهران گشایش یافت، مشروطه خواهان استفتایی را، در باب مشروعیت مجلس شورا و لزوم حمایت از آن، نزد آخوند بردند و ایشان، در ذیل نوشته مزبور، مشروع بودن مجلس و مصوّبات آن را امضا کرد و، طبق خواست آنان، حکم به لزوم موافقت با مجلس داد. اما وقتی که همان نوشته را به محضر مرحوم سید صاحب عروه بردند ایشان از تأیید و امضا خودداری نموده فرمود: چیزی را که ماهیت و موضوعش برای من مجهول است و نمی دانم عملکرد آینده اش چگونه خواهد بود، نمی توانم امضا کنم و امضا نمی کنم... در نهایت، پس از اصرار مشروطه خواهان، به شکل کلی و مشروط چیزی نوشته و مرقوم داشتند که، به شرط موافقت مصوّبات مجلس با موازین شرع، ان شاء الله مؤمنین از آن

جمعی از آقایان، که ایراد سید بر امضا و تأیید درست عملکرد نامعلوم اعضای مجلس را منطقاً درست و وارد می‌دیدند، منطق سید در استیحا ش از امضای مطلق مجلس را در محضر آخوند مطرح ساختند و سر تأیید بی‌پروای آخوند را از مجلسی که هویت اعضای آن و نحوه عملکرد آنان بر او کاملاً روشن نبود، جویا شدند.

آخوند، در پاسخ، بر درستی منطق سید مهر تأیید زد و فرمود: بله، من نیز مثل ایشان، از ماهیت وکلای مجلس و نحوه عملکردشان در آینده، کما هو حقّه، مطلع نیستم. اینکه می‌بینید به امضای بی‌قید و شرط مصوبات مجلس تن دادم، برای آن است که شخصی چون حاج شیخ فضل‌الله در مجلس حضور و نظارت دارد و لوایح مجلس، با اطلاع و نظر وی، تهیه و تصویب می‌شود. در مجلسی که حاج شیخ فضل‌الله حضور و نظارت داشته باشد، امکان ندارد که لایحه‌ای برخلاف موازین شرع از تصویب بگذرد. آری، من با اطمینان به حضور و نظارت حاج شیخ فضل‌الله بر مصوبات، بدون قید و شرط، مصوبات آتی آن را امضا و تأیید کرده‌ام....

مرحوم بروجردی افزودند: از آن زمان بود که، اندک اندک، میان آخوند و سید در نحوه موضعگیری نسبت به اوضاع و جریانات مشروطه جدایی افتاد و هر یک، به حسب تشخیص و سلیقه خاص خود، برخوردی متفاوت با دیگری را برگزیدند (پایان کلام آقای طاهر شمس).

خود مرحوم صاحب عروه در نامه به آیت‌الله آخوند ملا محمدعلی رفسنجان (از عالمان بزرگ و وارسته رفسنجان در عصر مشروطه)^{۵۹} ماجرای فوق را چنین شرح می‌دهد:

...در خصوص مجلس شورا از نجف امضا می‌خواستند. چند نفر از آقایان، علی الاطلاق [بدون قید و شرط]، امضا کرده حکم به وجوب [طاعت از مصوبات مجلس] کردند. این حقیر چون از کیفیت اطلاع نداشتم خواستم سکوت کنم، ملجأ [= مضطر و مجبور]م کردند؛ نوشتم: به شرط کمال موافقت با شرع مطهر محمدی

۵۸. در باب سؤال و جواب از آخوند درباره مجلس و امضا نکردن آقا سید محمدکاظم یزدی ر.ک: بوگی از تاریخ معاصر (حیات الاسلام فی احوال الملک العلام). تصحیح ر.ع شاکری. تهران، نشر هفت، ۱۳۷۸. ص ۲۲؛ سیاحت شرق یا زندگینامه آقانجفی قوچانی. تصحیح ر.ع. شاکری. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲. ص ۳۶۶.

۵۹. برای مقامات والای علمی و معنوی و خدمات اجتماعی وی و مکاتبات بزرگان علما (نظیر آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی) با ایشان، ر.ک: نام‌آوران علم و اجتهاد کرمان از قاجار به تاپهلوی. گردآوری و پژوهش مجید نیک‌پور. تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران با همکاری مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۸۳. صص ۲۴۱-۲۴۳.



صلی الله علیه و آله و اطمینان به اسلامیت و دیانت اهل مجلس و عدم ترتب
مفسده‌ای بر آن، مؤمنین اهتمام خواهند کرد؛ و الزام هم نکردم. بر این تقدیر از حقیر
نپذیرفتند.

حال خیلی از اغتشاشات وارد شده است و خیلی از چیزها نقل می‌شود و نوشته
می‌شود که اگر راست باشد: علی‌السلام السلام.
خداوند عالم، به حق صاحب شریعت صلی الله علیه و آله، اسلام و اهل اسلام را
حفظ فرماید. علی‌الظاهر چاره از دست رفته است. علیکم بالدعاء و السلام علیکم و
رحمة الله و برکاته.

تفصیلاتی در بین است که حالت، اقتضای بیان را ندارد. اللهم عجل فرج آل
محمد بمحمد و آل محمد صلواتک علیهم.^{۶۰}

به همین نمط، چنانکه قبلاً اشاره کردیم، زمانی که پیش‌نویس متمم قانون اساسی
مشروطه (به توسط فرزند سید) از تهران برای وی ارسال شد، سید از مطالعه دقیق
مندرجات این متن مهم قانونی و افزودن نظریات اصلاحی و تکمیلی خود در حواشی آن
دریغ نورزید. صدیق معظم، جناب عطاء احمدی، حواشی اصلاحی و تکمیلی
پیشنهادی سید (و دوستانش) بر پیش‌نویس اولیه متمم قانون اساسی را با متن مصوب
نهایی متمم مقایسه کرده و، ضمن بحثی ممتع، نشان داده است که بخش قابل ملاحظه‌ای
از حواشی مزبور، در تصویب نهایی متمم قانون اساسی، ملحوظ نظر نمایندگان
مجلس شورای اول قرار گرفته است.^{۶۱}

جناب احمدی، با اشاره به نسخه‌ای از پیش‌نویس متمم قانون اساسی مشروطه ایران
و یا به تعبیر آن روزها، متمم «نظامنامه اساسی»... که آیت‌الله آقا سید محمد کاظم یزدی،
دیدگاه‌های اصلاحی و تکمیلی خود را نسبت به مواد تنظیمی آن در حاشیه و یا ذیل
سطور متن پیش‌نویس مرقوم نموده است، می‌نویسد: «صاحب عروه - که در عصر خود،
ملجأ و مرجع شیعیان عرب و عجم، و حتی مورد احترام خاص اعظام اهل سنت بوده -
در هر جای از عبارات متن پیش‌نویس، نسبت به اصلاح و یا تکمیل آن نظری داشته، آن
را متذکر شده است». و نکته درخور توجه و تأمل این است که تدوین‌کنندگان پیش‌نویس

۶۰. برای مرحوم مصلحی، فرزند آیت‌الله حاج شیخ محمد علی اراکی، که نسخه‌ای از نامه فوق را در اختیار ما
نهادند، از درگاه الهی طلب غفران و رحمت داریم.

۶۱. ر.ک: «معرفی یک سند تاریخی: (دیدگاه صاحب عروه الوثقی راجع به متمم قانون اساسی مشروطه)، عطا
احمدی، گنجینه اسناد، صص ۵۷-۵۵. آقای احمدی، البته برخی حواشی بر پیش‌نویس را که به خط فرزند
سید (آقا سید احمد طباطبایی) است به خود سید نسبت داده‌اند که توضیح آن مجال دیگری می‌طلبد.

متمم قانون اساسی نیز «در نهایت، رأی و نظری وی را پاس داشته‌اند؛ به طوری که بعداً عبارات اصلاحی ایشان را در مواردی عیناً، و در مواردی با اندک تغییر، در متن نهایی متمم قانون اساسی ایران گنجانده‌اند!». آقای احمدی سپس، به عنوان نمونه‌هایی از این امر، به موارد زیر اشاره می‌کند:

۱. در خصوص تحصیل علوم و معارف برای آحاد مردم، در پیش‌نویس چنین آمده است: "تحصیل علوم و معارف، آزاد است". که صاحب عروه، آن را بدین‌گونه اصلاح نموده است: "تعلیم و علوم و معارف و صنایع، آزاد است مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد". عین این عبارات اصلاحی ایشان، در اصل هیجدهم متمم قانون اساسی، بدون کم و کاست آمده است.

۲. در مورد اصل آزادی مطبوعات، در پیش‌نویس می‌خوانیم که: "مطبوعات به کلی آزاد و ممیزی در روزنامجات و مطبوعات ممنوع است؛ ولی در این مطبوعات اگر چیزی مضر به دین مبین و مشتمل تعرض شخصی و تهمت و توهین یا حاوی هزلیات باشد، به موجب قانون، نشردهنده و نویسنده مجازات می‌شوند". علامه صاحب عروه، عبارات این اصل را - هر چند در آن به منع نشر کتب ضلال اشاره دارد - در قالب عبارت زیر اصلاح نموده است: "عامه مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین و مشتمله بر تهمت و هتک و توهین، آزاد است و...".

که در اصل بیستم متمم قانون اساسی، آغاز عبارت اصلاحی ایشان (قریب به عین آن) به شرح زیر آمده است: "عامه مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است...".

۳. موضوع اصل بیست و یکم در پیش‌نویس این‌گونه شده است: "انجمنها و اجتماعات، به طور مسالمت، در تمام مملکت آزاد است...". عبارت اصلاحی مرجع بزرگ شیعه در این خصوص بدین قرار است: "انجمنها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل به نظم نباشند در تمام مملکت آزاد است...". ملاحظه می‌شود که شکل عبارت و واژه‌های به کار رفته در اصلاحیه ایشان، در متن نهایی کاملاً مورد توجه واقع گردیده است.

۴. اصل بیست و هفتم که راجع به قوای سه‌گانه می‌باشد، عبارت متن پیش‌نویس آن در خصوص قوه مقننه به شرح زیر تنظیم شده است: "قوه مقننه، که ناشی می‌شود از اعلی حضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و مجلس سنا...". آیت‌الله آقاسید کاظم یزدی، عبارت فوق را به شرح زیر اصلاح نموده است: "قوه مقننه که مخصوص است به وضع و تهذیب قوانین عرفیه و این قوه ناشی می‌شود از..."، که عبارت "مخصوص است

به وضع تهذیب قوانین، عیناً در متن نهایی قید گردیده.

۵. در همان اصل یاد شده، عبارت متن پیش‌نویس راجع به قوه قضائیه چنین آمده است: "قوة قضائیه که اِعمال آن مخصوص است به محاکم و دیوانخانه‌ها"، مرجع بزرگ شیعه، اصلاحیه خود را در این خصوص بدین گونه آورده است: "قوة قضا و حکم که عبارت است از تمیز حقوق؛ و این قوه مخصوص است به محاکم شرع در شرعیات و به محاکم عرف در عرفیات".

در عبارت متن نهایی، اصلاحیه ایشان که در واقع بیانگر هدف اصلی تشکیل این قوه و تفکیک وظایف محاکم شرعیه و عدلیه است، به قرار زیر منظور شده است: "قوة قضائیه و حکمیه که عبارت است از تمیز حقوق و این قوه مخصوص است به محاکم شرعیه در شرعیات و به محاکم عدلیه در عرفیات".

۶. صاحب عروه، در خصوص رسیدگی به دعاوی و مرافعات، تأکید بر این دارد که: "فصل خصومات و مرافعات در اموال و حقوق و أعراض و نفوس و اشیاء آنها مختص به محاکم شرعیه مجتهدین عظام است" و "مشاجرات در حقوق سیاسیه، که عبارت است از وظایف دیوانی و امور مالیات و گمرک و مأموریت و امثال اینها، مستقلاً راجع به محکمه عدلیه است، مگر در موقعی که قانون استثناً می‌نماید". این نظر ایشان نیز در اصول هفتاد و یکم و هفتاد و دوم متمم قانون اساسی به نحو بارزی تأمین گردیده است.

در ماجرای حمایت «مطلق» آخوند خراسانی از مجلس شورای صدر مشروطه، که داستان آن فوق‌الگذشت، چنانکه دیدیم، اتکاء آخوند در این امر به مرحوم شیخ فضل‌الله نوری بود که آن زمان در مجلس حضور مؤثر داشت. مع الأسف، مخالفان اسلام، با ترفندهای حساب شده و سازمان یافته خود، تدریجاً حسن نظر و ارتباط اولیه مرحوم آخوند با شیخ شهید نوری را تدریجاً ضعیف و سپس محو کردند و وی را، در اواخر مشروطه اول و خاصه دوران موسوم به استبداد صغیر، به نقطه‌ای کاملاً متضاد با مواضع سیاسی - اجتماعی شیخ در قبال مشروطه کشاندند.

شادروان آیت‌الله حاج شیخ حسین لنگرانی می‌گفت: مرحوم آخوند خراسانی از ایران دور بود و دستهای دشمن می‌کوشید او را (که دستی از دور بر آتش اوضاع ایران داشت) از حقیقت قضایا دور سازد و به نقار و ستیز با مواضع شیخ شهید (که در میانه آتش می‌زیست) بکشاند. ایشان در توضیح نحوه اجرای این ترفند می‌گفت: مثلاً، آخوند نشستته بود، فردی با ظاهر روحانی (عمامه‌ای بزرگ و محاسنی پهن و...) وارد می‌شد و شروع به آه و ناله و وااسلاماه و وامصیبتاه می‌کرد و اینکه: آقا، چه نشستهاید که همه چیز

از دست رفت، مجاهدات شما و دیگر علما تباه گشت و...

آخوند سراسیمه می پرسید مگر چه شده؟ می گفت: آقا...، این شیخ فضل الله نمی دانید دارد چه می کند؟ هر شب با دربار و مستبدین جلسه دارد و علیه مجلس و مشروطه و آزادی توطئه می چیند و چه و چه...

او می رفت و یکی دیگر می آمد با هیئتی مثلاً بازاری؛ و او هم باز سنخ همان ناله ها و گلایه ها و هشدارها و فریادها و مطالب دسته چین شده را تحویل آخوند می داد؛ و روزی دیگر، فردی دیگر، با هیئتی دیگر و باز همان ادا و اطوارها و تیاترها... و این بود که آرام آرام این تصور در ذهن آخوند قوت می گرفت که نکند این شیخ فضل الله حقیقتاً از راه منحرف گشته و به تخریب اساس پرداخته است...؟

مرحوم لنکرانی می گفت: آخوند، پس از شهادت شیخ و کشف قضایا، گفته بود «سرکه انداختیم، شراب شد؛ می روم خمره اش را بشکنم!» نیز از فردی یاد می کرد که صورتاً از هواداران شدید آخوند بود و به عنوان حمایت از آخوند و مشروطه به مرحوم سید محمد کاظم یزدی توهین و اسائۀ ادب می کرد و حتی یک بار ادرار و... را مخلوط کرده و به لباس سید پاشیده بود؛ ولی سید روی مصالح اسلامی به اطرافیان خود (که در صدد تنبیه آن شخص بودند) گفته بود هر کس متعرض وی شود تفسیقش خواهم کرد. به گفته مرحوم لنکرانی، همین شخص، پس از شنیدن آن سخن مرحوم آخوند (سرکه انداختیم...)، آن مرحوم را مسموم کرد و به ایران گریخت و در خدمت دستگاه رضاخان قرار گرفت... (آقای لنکرانی نام او را هم می گفت که چون در تصریح به آن اکراه نشان می داد و می فرمود «چون از خانواده بسیار محترمی است، نامش را نمی برم»، حقیر هم نام نمی برم).

آیت الله آقا میرزا یوسف آقا مجتهد اردبیلی، از مدرسان و الامقام نجف، و از نزدیکان و حواریون آخوند خراسانی بوده اند. نوادۀ ایشان، جناب یوسف محسن اردبیلی، در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۷۵ شمسی، طی نامه ای به حقیر، مرقوم داشته اند:

پدرم (آقا شیخ سلیمان) روایت کردند از پدرشان که فرمودند در کتابخانه مرحوم آخوند با جمعی که در میان آنان آقا ضیاء عراقی، شیخ علی بسطامی، شیخ احمد دشتی و جمعی دیگر از معارف تلامذۀ ایشان حضور داشتند مشغول مذاکره بودیم که تلگراف خبر صلب مرحوم نوری را به دست ایشان دادند. به محض مطالعه تلگراف و اطلاع از مفاد آن، فوق العاده ناراحت شده عمامه خود را از سر برداشته بر زمین زد و با کمال ناراحتی فرمود این چه کار است که می کنند؟! به دستور چه کسی این گونه اعمال را مرتکب می شوند؟! اَنَاللهُ وَاَنَا لیه راجِعُونَ. و می فرمودند آخوند نه

تنها به آقا ضیاء نوری تسلیت گفتند بلکه بارها و بارها من با گوش خود شنیدم که از صلب و شهادت شیخ نوری به عنوان یک ناحیه [فاجعه؟] جبران‌ناپذیر یادآوری می‌نمودند.

صاحب عروه، چنانکه در فصول گذشته دیدیم، به جد معتقد بود که علما باید در اموری دخالت و اقدام کنند که اصول و فروع آن برای آنان کاملاً روشن بوده و از مبدأ و مآل آن به اندازه کافی مطلع و مطمئن باشد.^{۶۲} در غیر این صورت، چه بسا هیمة دیگ فتنه‌انگیزان و بازیگران سیاسی (داخل و خارج) خواهند شد. شیخ‌الرئیس میرزا، شاهزاده فاضل قاجار، می‌نویسد: در دیداری که با صاحب عروه در کوفه داشتم «فرمودند: من به مرحوم آقای [آخوند] خراسانی کراراً گفتم و پیغام کردم که مداخله ماها در اموری که اصول و فروع آن را نمی‌دانیم خوش نتیجه نیست؛ اطرافش نگذارند، شد آنچه که شد».^{۶۳}

آقا سید محمد رضوی (نواب وکیل)، وکیل یزد در مجلس شورای سوم و از همراهان شهید مدرّس در سفر مهاجرت ایام جنگ جهانی اول به غرب ایران و کشور عراق است. مرحوم نواب وکیل در حدود سال ۱۳۳۴ ق به نجف رفته و در آن شهر با صاحب عروه و نیز فرزندان آخوند خراسانی (میرزا مهدی و میرزا احمد) دیدار و گفت‌وگو داشته است. وی می‌نویسد: دیگر از حکایاتی که لازم است بنویسم، حکایت مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی است به سمت ایران. این حکایت را سید حکیم باشی نجف در خانه جناب آقا میرزا مهدی در حضور جمعی صحبت می‌کرد. گفت:

در بدو مشروطیت، جمعی از مشروطه‌خواهان ایرانی آمدند نجف. و اول در درسها حاضر می‌شدند، تا اینکه فهمیدند از علما کدام یک محلّ اعتماد مردم هستند و اطراف آنها چه اشخاصی می‌باشند که خدمت آن آقا محلّ اعتمادند. بعد از آنکه اطلاع به هم رسانیدند، آن وقت اول رفتند نزد آقا شیخ عبدالله مازندرانی و از ایشان حکم گرفتند. بعد رفتند در اطراف جناب آقای آقا سید محمد کاظم یزدی. مشاّرالیه را نتوانستند در دام آورند و فرمودند: حرام است. از آنجا مأیوس شدند و روی به مرحوم آخوند آوردند، ولی از روی علم. از اول، اشخاص محلّ اعتماد را دیدند و آنها را با خود همراه کردند و آنها خدمت مرحوم آخوند، تعریف از دولت مشروطه

۶۲. بر این مطلب، به طور کلی، در کلمات قصار سید نیز که قبلاً مورد بحث قرار گرفت، تصریح و تأکید رفته است.

۶۳. شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزا حیرت قاجار بن حسام‌السلطنه. نافع‌الافهام و رافع‌الاهام. تهران، حاج عبدالرحیم، ۱۳۳۵ ق. ص ۳۷.

کردند: در دولت مشروطه، ایران آباد می‌شود، ملت قوت می‌گیرد، دین اسلام رواج می‌یابد. ملاحظه فرمایید دولت انگلیس، که مشروطه است، اتصالاً دُعَاتِ آنها در اطراف ممالک و دولتها می‌روند از برای دعوت و در هر سال میلیاردها خرج دعوت به دین مسیحی می‌کنند؛ دولت ایران هم بعد از مشروطیت همین طور می‌شود. و قریب شش ماه کارشان این بود و خود حضرات ابدأ خدمت مرحوم آخوند مشرف نمی‌شدند؛ تا اینکه مادّه را پخته کرده، آن وقت خدمت مرحوم آخوند مشرف شده اظهار داشتند که ما دوروز است وارد نجف شده‌ایم و حالا خدمت حضرت آیت‌الله مشرف. و به طور مظلومیت، خود را جلوه داده و از حضرت آیت‌الله حکم را گرفتند. بعد از آنکه در ایران مشروطیت برقرار شد و از اطراف ایران شکایات رسید و از موثّقین به جهت مرحوم آخوند و حضرت آقای آقا سید محمدکاظم یزدی و سایر آقایان. آقای آقا سید محمدکاظم، که از اول قبول نکرده بودند، بیش از پیش مورد توجه گردیده، در ایران و سایر ولایات و ممالک خصوصاً اعراب بادیه گردیدند. و تا به حال عرب از مجتهد عجم تقلید نکرده است و عرب حالا از آقا سید محمدکاظم تقلید می‌کند و روز به روز کار آقای آقا سید محمدکاظم بالا گرفت.

از آن طرف، شکایات معتمدین ایرانی مرحوم آخوند ایشان را متزلزل در حکم کرد. جمعی هم در خیال افتادند که سلطنت ایران را شرعی کنند و به نظر مرحوم آخوند جلوه دادند کارها اصلاح نمی‌شود مگر به حرکت خود [آخوند] به ایران. و به دازدن مرحوم حاج شیخ فضل‌الله مجتهد در تهران... بیشتر اسباب حرف و دستاویز مریدان آقای سید محمدکاظم شد. و خود مرحوم آخوند هم از دازدن آقا شیخ فضل‌الله افسرده بودند. این جملات اسباب شد که مرحوم آخوند عزم حرکت به سمت ایران کردند و جمعی از ایرانیها، که یکی از آنها جناب آقا سید عبدالرسول یزدی است که الآن در کاظمین است،... رفتند درب خانه آقای آقا سید محمدکاظم که: حضرت آیت‌الله آقای خراسانی خیمه بیرون دروازه نجف زده‌اند، بیایید همراه شوید و الافردا می‌آییم و شما را می‌بریم. آقای آقا سید محمدکاظم هم در بالای بالاخانه بودند و ابدأ جواب ندادند. همان روز عصر مرحوم آخوند در خارج شهر نجف چادر زده تشریف بردند. آنچه در نجف قلم‌گیر شد که در خدمت مرحوم آخوند حرکت می‌نمایند قریب شش هزار نفر بودند.

باری، شب، مرحوم آخوند در خیمه خود، خارج از شهر نجف، در نهایت صحت بودند. صبحی، از برای ادای فریضه برخاسته بودند، وضو گرفته ادای فریضه صبح فرموده و یک فنجان آب گرم میل فرموده. پیشخدمت که عقب کاری رفته، برگشته وارد چادر شده دیده بود مرحوم آخوند به طور سجده استراحت فرموده‌اند. گمانش

اینکه خواب رفته. بعد از ساعتی دو سه نفر از مَحَرَمهای مرحوم آخوند وارد می‌شوند و پیش می‌روند. ملاحظه می‌کنند مرحوم آخوند از دنیا رفته‌اند. حالا سکت کرده بودند؟ کسی نمی‌داند؛ به مرضی دیگر فوت شدند یا طوری دیگر شده؟ خدا داناست! به هر حال، روز بعد که قرار بود همه اهل نجف به مشایعت مرحوم آیت‌الله خراسانی از شهر بیرون آیند از برای تشییع جنازه بیرون آمده بودند. حکایت فوت آن مرحوم، دیگر چیزی در نجف اشرف دستگیر ما نشد از اخبار آن دوره....^{۶۴}

مرحله دوم:

چالش فزاینده با جناح تندرو و سکولار مشروطه

به عنوان دومین مرحله از اقدامات سید در دوران مشروطیت، باید از امتناع وی از قبول و تأیید خواسته‌های جناح تندرو و سکولار مشروطه (به رهبری امثال تقی‌زاده)، و مقاومت سرسختانه او در برابر فشارها، آزارها و تهدیدهای آنان یاد کرد. بر اهل نظر پوشیده نیست که: جنبش عدالتخواهی ملت ایران، به رهبری علما و پشتیبانی طبقات مختلف مردم، مراحل شکل‌گیری و رشد خود را در سال ۱۳۲۳ق با قدرت فزاینده از سر گذرانده و در پنجمین ماه از سال ۱۳۲۵ق، با تجمع معترضانة علمای مبارز تهران و برخی از شهرستانها در قم، به عزل عین الدوله (صدراعظم استبداد) و گرفتن دستخط تأسیس مجلس شورای ملی از مظفرالدین شاه نایل شد. اما دستها و دسیسه‌های پنهان و آشکار در صفوف جنبش، که یکی از مهم‌ترین آنها کشاندن بخشی از مردم تهران به تحصن در سفارت انگلیس در صدر مشروطه بود، جنبش دادخواهانه ملت را (که مسامحتاً با عنوان جنبش «مشروطیت» شناخته می‌شود) تدریجاً به سمت جدایی از اسلام، و تقلید کورکورانه از غرب، منحرف ساخت و جناح تندرو و سکولار مشروطه (به رهبری تقی‌زاده‌ها) با کمک سفارتخانه‌های اجنبی، لژهای ماسونی و انجمنهای نیمه مخفی، تمامی توان و تلاش خود را برای انجام سناریوی «انحراف و استحاله» جنبش از سرشت و سرنوشت ملی و اسلامی آن به کار گرفت.

موضع سید صاحب عروه، در این مقام و مرحله، کسب اطلاعات لازم و مطالعه دقیق و صبورانه در مورد تحرکات موجود برای آگاهی کامل از دستها و مقاصد و امتناع هوشمندانه از امضا و تأیید اموری بود که در آن اوضاع و احوال پیچیده و حساس،

۶۴. خاطرات نواب وکیل سید محمد رضوی نماینده دوره سوم در مجلس شورای ملی. به کوشش اکبر قلمسیاه. تهران، گیتی، ۱۳۷۸. صص ۴۹۴-۴۹۶.



مستقیم یا غیر مستقیم، به سود جناح سکولار تمام می‌شد، بی‌آنکه ابتدائاً در برابر آنها «موضع مخالف» بگیرد.

جناح تندرو و سکولار، اما، نیک می‌دانست که اجرای سناریوی مطلوبش در ایران اسلامی، به سبب تضاد بنیادین آن سناریو با باورها و سنت‌های اصیل ملت مسلمان و شیعه ایران، امکان‌پذیر نیست و عملاً هم در هر گام با موانع بسیار روبه‌روست. لذا چنین چاره‌اندیشید که برای پیشبرد موفقیت‌آمیز سناریوی استحاله و براندازی نرم، اولاً در آغاز کار، از شعارهای جذاب و فریبنده و در عین حال کشدار و متشابه مثل «آزادی» و «مساوات» (بدون ارائه تفسیری دقیق، روشن و شفاف از آنها) استفاده کند و پرده‌برداری از آمال و مقاصد سوء اصلی خود را، تا زمان دستیابی کامل به مسند قدرت و امکان قلع و قمع قاهرانه مخالفان، به تأخیر افکند. ثانیاً تا می‌شود به اختلاف فزاینده میان روحانیت دامن زند و، با بزرگنمایی تفاوت‌های جاری (علمی و سلیقه‌ای) بین علما و تفسیر و تبدیل آنها به کشمکش‌های سیاسی کور، به کوبیدن بخش بیدار و توطئه‌شناس روحانیت در پس نقاب حمایت صوری و تاکتیکی از بخش دیگر این صنف پردازد؛ و با این کار، در واقع، با یک تیر چند نشان بزند: هم نیروی روحانیت را (به مثابه «دژ مقاومت ملی» در برابر استعمار، استبداد و غریزدگی) تضعیف کند و رو به تحلیل ببرد و توان رهبری و کنترل جنبش را از کف علمای امت بیرون کند، و هم امکان «استفاده ابزاری» و مزورانه از روحانیت را برای پیشبرد اهداف ضد اسلامی خویش (و حتی خنثی کردن خطر خود روحانیت برای جناح سکولار) فراهم سازد.

اینجا بود که جناح سکولار تنها به تبلیغ و تحمیل دیدگاه‌های خود اکتفا نکرد (و حتی سکوت و بیطرفی مراجع بیدار و متنفذ دینی را نیز به مصلحت خود ندید) بلکه با جو سازی و هیاهو، و حتی تهدید علما به ترور، در مقام گرفتن امضا برای مشروع جلوه دادن آراء و اهداف خود (تحت عنوان «مشروطه» و «مجلس» و «ضدیت با استبداد» و «دفاع از آزادی») برآمد و در این میان، بیشتر از همه، دو فقیه بیدار، استوار و پرنفوذ ایران و عراق: شیخ فضل‌الله نوری و سید محمد کاظم یزدی را آماج فشار شدید و خشونت فزاینده قرارداد.

در این مرحله، صاحب عروه (مانند شیخ نوری) ناگزیر از حالت بیطرفی نسبت به اوضاع و احوال جاری خارج شد و، در برابر حملات اسلام‌شکنانه جناح سکولار، موضع مخالف گرفت و همزمان، با تشدید کنشها و واکنشهای آن جناح، این مخالفت را

اشکارتر ساخت. مع الاسف، از آنجا که، به دلایل گوناگون^{۶۵}، جناح مشروطه خواه متشرع (و در رأس آنها: مراجع مشروطه خواه نجف) صف خود را هنوز، چنانکه باید، از جناح سکولار جدا نساخته و بعضاً حامی آنان محسوب می شد (یا بهتر بگوییم امکان پنهان شدن دین ستیزان را در پشت برخی از دین باوران فراهم می ساخت)، خواهناخواه، پای امثال آخوند خراسانی نیز به درگیری سید و شیخ نوری با تقی زاده ها کشیده یا کشانده می شد و حتی، با تبلیغات کاذب و جو سازیهای دروغین جناح سکولار، موضوع درگیری سید و نوری با آن جناح به صورت درگیری آن دو با آخوند خراسانی و سیدین، «نقاشی» و «بدل سازی» می گردید! - چنانکه بازتاب این امر را به گونه های مختلف (مثلاً طرح حسادت و رقابت شیخ فضل الله نوری نسبت به سیدین طباطبایی و بهبهانی، و صاحب عروه نسبت به آخوند!) در تواریخ مشروطه مشاهده می کنیم؛ و این در حالی است که انزوای طباطبایی و ترور بهبهانی و مرگ مشکوک آخوند خراسانی در مشروطه دوم دقیقاً به دست همان عناصری (تقی زاده و یارانش) صورت گرفت که در طول مشروطه اول و استبداد صغیر از هیچ گونه توهین و تهدید نسبت به شیخ نوری و صاحب عروه دریغ نکرده و سرانجام نیز پیکر شیخ را در آغاز مشروطه دوم بر دار کردند و در مقام نابودی صاحب عروه در عراق برآمدند (که البته خداوند جان سید را حفظ کرد). آن وقت، در تبلیغات سیاسی مشروطه خواهان تندرو در عصر مشروطه (و به تبع این امر در تواریخ مشروطه) با سرپوش نهاده شدن بر تضاد بنیادین فکری و سیاسی تقی زاده و همفکران سکولارش با آخوند خراسانی، اختلاف مشرب و سلیقه صاحب عروه و شیخ نوری با آخوند، تضاد عمده و اصلی! می گردد و همه چیز به پای علما نوشته می شود!

حکایات زیر مربوط به همین مرحله از حیات سیاسی سید در عصر مشروطیت است:

۱. مرحوم حاج سید عبدالعزیز طباطبایی (حفید صاحب عروه) اظهار داشت: این مطلب به تواتر از مرحوم سید نقل شده که، در صدر مشروطه، در تحذیر از آثار و تبعات سوء مشروطیت بارها می گفته اند: اینها می خواهند چادر از سر زنهایتان بردارند، کلاه سرتان بگذارند و چه و چه بکنند...

در ماجرای زیر، مرحوم فاضل قاینی^{۶۶} حاضر و ناظر داستان بوده است. مرحوم

۶۵. از قبیل رو نشدن دست تقی زاده و یارانش در آن برهه برای علمای حامی مشروطه، و نفوذ پنهان و آشکار آنها در دستگاه سیدین طباطبایی و بهبهانی و حتی بیوت مراجع مشروطه خواه نجف، و عدم ارتباط و تعامل و تفاهم کافی بین مشروعه خواهان و مشروطه خواهان متشرع، و...

۶۶. آیت الله شیخ محمد فاضل قاینی از شاگردان مشهور آخوند خراسانی است که در ۱۳۰۳ ق متولد شده و در

قائینی می‌گفت: مرحوم آقای شریعت اصفهانی، در منزل خود در نجف، صبحهای پنجشنبه یا جمعه، روضه هفتگی داشت. منزل ایشان، حیاط کوچکی داشت و چاه آبی و اتاقهایی و ایوانی. سرشناسان و محترمین نجف همه در روضه ایشان شرکت می‌کردند. من آن وقتها نوجوان بودم. یک روز که مرحوم آخوند خراسانی و دیگران در آن روضه حاضر شده و در ایوان نشسته بودند، و من نیز حضور داشتم و در حیاط نشسته بودم، مرحوم سید وارد شد و در حیاط نشست.^{۶۷}

در خلال مجلس، از مسائل روز و اوضاع وقت کشور سخن به میان آمد و، طبق معمول، جمعی از حضار، از مشروطه و محسنات مشروطه (به عنوان حل‌کننده مشکلات) سخن گفتند... ناگهان مرحوم سید تند شد و دستهایش را روی زمین گذاشت و با صدای بلند فرمود:

— آخوندها، اینها می‌خواهند عمامه از سر شما بردارند. اینها می‌خواهند چادر از سر زنهای شما بردارند و...

مرحوم قائینی می‌گفت: بدین گونه، تمام قضایایی را که بعدها واقع شد و ما مشاهده کردیم، عیناً یکی یکی را پیش‌بینی کرد!

حاج سید عبدالعزیز طباطبایی افزود: این نکته را نیز از پدرم، مرحوم آقا سید جواد^{۶۸}، مکرر شنیدم که می‌گفت: آقا بزرگ (یعنی مرحوم صاحب عروه) مکرر می‌فرمودند که: «دلم می‌خواهد سی سال دیگر زنده بشوم وضع ایران را ببینم، نقشه مال سی سال بعد است!»

آقای حاج سید عبدالعزیز توضیح دادند: مشروطه در سال ۱۳۲۴ق تأسیس شد، بنابراین، سی سال پس از مشروطه درست مقارن با سال ۱۳۵۴ قمری می‌شود که برابر ۱۳۱۴ شمسی، سال اجرای کشف حجاب از سوی رضاخان است! پدرم می‌گفت این مطلب را آقا بزرگ، مکرراً می‌گفت که: «دلم می‌خواهد سی سال دیگر زنده بشوم وضع ایران را ببینم؛ نقشه مال سی سال بعد است!»

۲. آیت‌الله العظمی بهجت، مرجع بزرگ معاصر، که حوزه علمیه نجف را در اعصار

→ آغاز مشروطه، وارد بیست و یکمین بهار زندگی خود شده بود.

۶۷. حاج آقا عزیز توضیح دادند: احتمال می‌دهم سید از آن جهت، نشستن در حیاط را ترجیح داده بود که آن زمانها وسایل تهویه امروزی وجود نداشت. و اتاقها و ایوان گرم بود، ولی در حیاط باد می‌آمده و طبعاً هوا خنک بوده است.

۶۸. آقا سید جواد متولد ۱۳۰۶ق و اولین نوه مرحوم سید صاحب عروه بود و حدود ۳۰ سال جدش را دیده بود. (توضیحات حاج سید عبدالعزیز طباطبایی).

نزدیک به زمان مشروطیت درک کرده، اظهار داشت: عده‌ای از علمای مشروطه خواه و طلاب طرفدار مشروطیت در محفل مرحوم آقا سید محمدکاظم یزدی جمع شدند و با شعر و نثر از مشروطه تعریف و تمجید کردند و از استبداد و ظلم قاجار بدگویی نمودند. منتظر بودند مرحوم سید هم مطلبی بفرمایند. ایشان در حالی که دستهای خود را روی عمامه گذاشته بود، با همان لحن و لهجه یزدی فرمود: می‌گویم مواظب عمامه‌هایتان باشید. ۶۹

۳. آیت‌الله آقا میرزا یوسف آقا مجتهد اردبیلی از مدرسان والامقام نجف و از نزدیکان و حواریون آخوند خراسانی بوده‌اند. نواده فاضل و دانشور ایشان، جناب یوسف محسن اردبیلی، در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۷۵ شمسی طی نامه‌ای به حقیر، مرقوم داشته‌اند:

روزی پدرم (آقا شیخ سلیمان) رحمه الله علیه از پدرش، مرحوم آقا میرزا یوسف آقا مجتهد اردبیلی، روایت کردند که در اوایل انقلاب مشروطیت، که هنوز دامنه اختلافات میان دو مرجع بزرگ عالم تشیع چندان مهم نبوده و سوء تفاهماتی وجود داشت، تصمیم گرفتیم واسطه شده کدورت از خاطرشان بزداییم. از سید صاحب عروه اجازه خواستیم تا شرفیاب شده مطالب خود را معروض داشته نظریات ایشان را استماع نموده و به اطلاع آخوند برسانیم. فرموده بودند: بیش از دو نفر نباید بیایند و دو نفر را خودشان تعیین فرموده بودند: از فارسیها آقا ضیاء عراقی، از ترکها من عاصی (یعنی آقا میرزا یوسف اردبیلی). و وقت هم معین فرموده بودند.

در ساعت موعود، به اتفاق آقا ضیاء، جهت شرفیابی با یک دنیا امید عازم منزل ایشان شدیم. وقتی به نزدیکیهای خانه رسیدیم بر خلاف انتظار دیدیم که سراسر کوچه و حیاط بیرونی ایشان انباشته از جمعیت مشروطه طلبان است. وارد خانه شدیم. آقای آسید علی، فرزند سید، ما را به طبقه دوم ساختمان (طاق بالاخانه) راهنمایی کردند. تازه جابه جا شده بودیم که سید وارد شد و شروع به احوال پرسی از ما کرد. در این موقع، هیاهوی جمعیت که بعضی از روحانیان تندرو مشروطه خواه در جلوشان بودند از پایین برخاست و نظر سید را جلب نمود. آقا سید علی را احضار نموده فرمودند: چه خبر است، چه می‌خواهند؟! معروض داشتند: مشروطه خواهان هستند که می‌گویند ما اینان را قبول نداریم و می‌خواهیم شرفیاب حضور شویم و خود صحبت کنیم. فرمودند: مگر از اول قرار نبود که فقط دو نفر آقایان تشریف بیاورند، دیگر اینها چه می‌گویند؟! ۱۸۶

آقا ضیاء عراقی معروض داشتند: ما اطلاعی نداریم؛ خودشان آمده‌اند. عصبانی شدند؛ فرمودند: «من نمی‌گویم مشروطه نباشد؛ من می‌گویم با این اشخاص مشروطه نمی‌شود!» بلند شدند و عذرخواهی نموده با ما خداحافظی کرده تشریف بردند. ما برگشتیم جریان را به عرض آخوند رسانیدیم.

از پیش‌نویس گزارشی که به خط منشی سید درباره درگیری‌های میان سید و مخالفان سیاسی وی در نجف در دست است برمی‌آید که سید، در مقطع تحصن شیخ فضل‌الله نوری و یارانش: آخوند ملا محمد آملی و... (برضد مشروطه خواهان تندرو و سکولار) در حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام، به سکوت و مماشات ممتد خود با جناح آشوبگر و دین ستیز مشروطه پایان داده و گام به عرصه مخالفت آشکار و فزاینده با آن جماعت نهاده است. در گزارش یادشده روند برخورد سید با جماعت مزبور چنین تشریح شده است:

عرض می‌شود: از حضرت اقدس آفریدگار جل جلاله، در این اعتبار مقدسه، مزید تأییدات حضرت مستطاب عالی [را] مسئلت می‌نمایم که همواره مؤید و منصور باشید. مسبوق شدم که جناب شما اظهار میل فرموده بودید که از خصوصیات وقایع نجف مستحضر باشید. از شدت اخلاص‌مندی مناسب دانسته که بعض خصوصیات آن را معروض دارم.

البته، به واسطه شیوع مکاتیب دائره و اشاعه جرائد، هرکس این مطلب [را] موافق غرض شخصی خود به تقریرات مختلفه متباینه به اطراف نوشته و به این جهت وثوق و اطمینانی به مراسلات و نوشتجات باقی نمانده. و در این ضمن، دور نیست از خطوط بعض اشخاص بیغرض هم آنچه واقع شده شنیده باشید. لذا اخلاص‌مند محض بصیرت و اطلاع حضرت عالی آنچه مطابق حق و واقع است اظهار می‌نمایم.

اجمالاً، بعضی از خلق بیکار عراق، که به بعض جهات و شدت احتیاط و مذاقه حضرت آیت‌الله العالمین آقای آقا سید محمد کاظم مد ظله العالی از مساعدت ایشان در مقاصد شخصیه آنها مأیوس شده‌اند، بنای عداوت نهاده. سالها بود موقعی برای اظهار آن نمی‌دیدند و حرف خود را منشأ اثری نمی‌دیدند، ساکت بودند؛ ولی این اوقات در این انقلابات و تأسیسات ایران چون حضرت ایشان مداخله در این امور را خارج از وظیفه خودشان دانسته و فقط هم همیم حضرت شان را اقتصار به قیام [به] وظائف شرعیه و مراسم دینیه می‌دانند، در این مواد تأسیس مشروطیت،

سکوت را اولی و آخری^{۷۰} و خود را از تصدیق و تکذیب و نفی و اثبات آن معاف می‌دانستند و به هیچ وجه یک کلمه در این امر کتباً و لساناً فرمایشی نفرموده.

بلی، در اوایل امر تلگرافی از علماء تبریز به عموم علماء و حجج اسلامیه نجف رسید. در مقام جواب آن، به اصرار جمعی، چند کلمه تصویب آن فرمودند مقید به موافقت آن با شریعت مقدسه. حضرات معترضین سکوت حضرت ایشان را غنیمت شمرده برای اظهار عناد و القاء شبهه و فساد در اذهان عباد، به اطراف بلاد حضرت ایشان را مخالف مجلس مشروطه قلمداد کردند و حال آنکه متوقف کجا و منکر کجا؟ و ساکت از صحت و سقم مطلبی کجا و تسقیم آن کجا؟

در این بینها، به واسطه شیوع کفریات و تجاهر به الحاد و زندقه از متدینین ایران، تشکیات متواتره^{۷۱} به ایشان می‌رسید و بعض کلمات کفریه، که محرک جبال راسیات^{۷۲} است، در بعض لوایح می‌رسید؛ از آن جمله: مورخه هفتم جمادی الاولی [۱۳۲۵ق] پاکتهای سفارشی به امضاء اسدالله الحسینی برای تمام حجج اسلامیه رسید، سر تا پاکفر و زندقه. چه جسارتها نسبت به حضرت ختمی مرتبت (ص) و حضرت مسیح و قرآن مجید کرده بود که: تکاد السموات تنفطرن منه و تنشق الارض^{۷۳} و از قرار نمره آن، ظاهر این بود [که] به تمام بلاد ایران هم عین همان اعلان ملعون خود را فرستاده و دیده‌اند. و این معنی آتش به قلب ایشان [صاحب عروه] زده، در مقام دفع آن متحیر و منتظر موقعی بودند که تلگراف جناب آخوند آملی به عنوان خصوص حضرت ایشان [از تهران، زاویه حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام] به نجف اشرف رسید و جناب ایشان هم تشکی از طغیان زنداقه و دعوات آنها به الحاد و زندقه جهراً و علناً بر منابر فرموده و استغاثه از آن نموده. حضرت آیت‌الله مدظله در مقام جواب، محض حفظ عقاید مسلمین و دفع این مقوله کفریات، جواب آخوند آملی را، چنانچه ملاحظه فرموده‌اند، مطابق آن تلگراف فرمودند. حضرات معاندین سکوت در آن مواد و اقدام در این موقع را تخریب امر مجلس قلمداد نموده بلکه صورتهای مختلفه با تحریفات منکر و اکاذیب و مفتریات به حضرت ایشان بسته، به الفاظ قبیحه، صورت جعلی درست کرده به اطراف بلاد نوشتند و بعض مقدمات و مؤخرات و ترهات هم به آن منضم نمودند. بالطبع قلم دست معاندین افتاده، آنچه توانستند کوتاهی نکردند. بعض

۷۰. بهتر و سزاوارتر. ۷۱. شکایتهای پیاپی و از همه سو.

۷۲. کوههای استوار.

۷۳. برگرفته از آیه قرآن: نزدیک بود آسمانها و زمین در اثر آن (جسارتها و گستاخیاها به ساحت وحی و انبیاء عظام الهی) شکاف بردارند و تکه تکه شوند.





جاها هم، که جلوگیری از اشاعه آن اکاذیب نداشته، بلکه منتظر چنین مواقع است که صفحات روزنامه خود را به انجام برساند [و در نتیجه] از نوشتن هر رطب و یابس مضایقه ندارند، طبع و اشاعه کردند. و حضرت ایشان غیر از تحمل و صبر، که شیمه کریمه اولیاء الله است، اقدامی نفرمودند و در مقام مؤاخذه و انتقام برنیامدند. این است که اذهان عوام الناس را همین روزنامهجات خراب کرده...^{۷۴}

محمدعلی تهرانی (کاتوزیان)، از فعالان جنبش مشروطه و مخالفان سیاسی شیخ و سید، نیز در تاریخ خود کراراً این نکته را مطرح می‌سازد که صاحب عروه نسبت به مشروطیت، در اوایل امر، بیطرف بود، و با ورود شیخ فضل الله نوری به پهنه مخالفت با مشروطه خواهان، او نیز به مخالفت با مشروطه و مشروطه خواهان پرداخت و در این راه، تا پایان، استوار ماند.^{۷۵}

بر آنچه گفتیم باید افزود که موضع سید، در دوران تحصن شیخ نوری و هم‌زمانش (با شعار «مشروطه مشروعه») در حضرت عبدالعظیم (ع) نیز، نسبت به اساس مشروطیت (مشروطیت به معنای «تحدید نهادینه و قانونمند» استبداد) موضع موافق بود و همچنان که حمایت از هواداران مشروطه مشروعه، اقتضای موافقت با اساس مشروطیت را داشت، هنوز مشروطه و مجلس را (منتها با قید انطباق عملکرد آن دو با احکام و موازین اسلام) می‌خواست و تنها بر تہذیب و تصفیة آنها از عناصر و مواد ضد اسلامی پای می‌فشرد. این معنا را به وضوح در نامه دوم رجب ۱۳۲۵ آقا سید علی طباطبایی (فرزند و دستیار صاحب عروه) از نجف به برادرش سید احمد (که در تحصن حضرت عبدالعظیم علیه السلام همراه شیخ نوری بود) مشاهده می‌کنیم؛ آنجا که ضمن گزارش سوء قصد مشروطه خواهان تندرو نجف به صاحب عروه و مقاومت شگرف وی در برابر آنان، به سید احمد توصیه می‌کند:

شما و سایر مقدسین از اهل علم، جلوگیری از کفر و الحاد زناده بنمایید که ان شاء الله امر مجلس موافق رضای خدا و رسول و مطابق شریعت مطهره اقامه شود و منافعی با شرع نباشد و دین مردم و معرفت الله جل شأنه، که اصل غرض از بعث انبیاء و مرسلین است از بین نرود و زحمات اجداد طاهرین و شهادت خود و اصحاب، که برای حفظ دین و هدایت مردم بوده، از دست نرود.^{۷۶}

۷۴. نوشته ناتمام است.

۷۵. رک: محمدعلی تهرانی. مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. با مقدمه ناصر کاتوزیان. تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۹. صص ۴۴۳ و ۵۹۶ و ۵۹۸.

۷۶. این نامه، همراه با چند نامه دیگر از صاحب عروه و منشی وی در همین زمینه، از سوی تحصن‌کنندگان در



امتناع از تأیید مشروطه و ارداتی (به دلیل بحران‌زایی آن در ایران آن روز)

چنانکه پیش از این دیدیم، سید از بدو طلوع مشروطیت، در مفید و شفاعت‌بخش بودن نسخه و ارداتی مشروطه، (آن هم مشروطه به معنای «حدّ اکثری» آن: پارلمان‌تاریسم گسترده اروپایی) برای ایران عهد قاجار، تردید داشت و نگران بود که مبادا این آتش به جای آنکه گرمی بخش محیط خزان‌زده اجتماع و سیاست ایران باشد ته‌مانده هستی او را نیز در لهیب قهر خود بسوزاند. بی‌جهت نیست که در همان پاسخ صدر مشروطه به تلگراف علماء تبریز راجع به مجلس شورای ملی، موافقت خود با مجلس را، علاوه بر کمال موافقت آن با شرع اسلامی، منوط به عدم ترتّب مفسده بر آن در کشور کرده بود. متأسفانه، وقوع بحرانها و آشوبهای پیاپی و فزاینده سیاسی - اجتماعی - فرهنگی در کشور پس از تأسیس مجلس شورای ملی و استقرار مشروطیت در دوران مشروطه اول، (که به انحلال خونین مجلس و سوختن خشک و تر با هم انجامید) و به‌ویژه حمایت کاملاً بودار و سؤال‌برانگیز همسایگان سلطه‌جو و فزونخواه ایران در شمال و جنوب این کشور (استعمار تزاری و امپریالیسم بریتانیا) پس از انحلال مجلس از تجدید مجلس و مشروطیت (به شکل بحران‌زای آن در مشروطه اول)، نشان داد که تردید و تأمل دیرین سید در مورد کارایی و سودمندی مشروطه برای ایران آن روزگار، بیجا نیست و این تجارب تلخ، او را در عدم تأیید مشروطه و ارداتی راسخ و پابرجا ساخت. توضیح بیشتر مطلب از قرار زیر است:

دخالت بی‌رویه و مخرب جناح تندرو و سکولار در امر مشروطه و مجلس در دوران مشروطه اول (یعنی در فاصله تأسیس مجلس تا انحلال خونین آن)، جامعه ایران را به سرعت و به نحوی غم‌انگیز و فاجعه‌آمیز در موجی دامن‌گستر از اختلافها، کشمکشها، آشوبها و کشتارهای فزاینده فرو برد و چهره‌ای ناخوشایند از مشروطیت و استقرار پارلمان‌تاریسم اروپایی در ذهن صاحب‌نظران دلسوز و وطنخواه ترسیم کرد.

از روز نخست پیدایش مشروطه و قربانی شدن عدالتخانه در پای آن، کم نبودند صاحب‌نظرانی که استحاله عدالتخانه به مشروطه را امری مشکوک و غیرطبیعی می‌دیدند و استقرار دفعی و یکباره پارلمان‌تاریسم غربی را، در کشوری که هزاران سال با سیستم حاکمیت اراده فردی اداره شده بود و حالا یکشبه! قرار بود پوست بیندازد، چندان به صلاح ایران و اسلام نمی‌دیدند و معتقد بودند که تغییر رژیم کهن استبداد در ایران به



دمکراسی تمام عیار و گسترده پارلمانی، بایستی به طور تدریجی و از طریق اجرای یک سیستم و مدل حکومتی واسطه و میانه متناسب با مرحله گذار (که همان عدالتخانه باشد) صورت گیرد؛ زیرا (مثلاً) دمکراسی کنونی انگلیس حاصل فرایندی ۴۰۰ ساله بوده و سیر غنی سازی و نهادینه شدن تدریجی آن پشتوانه چند قرن کشش و کوشش فرهنگی، علمی، اجتماعی، سیاسی و حتی نظامی و هنری را همراه داشته تا بدینجا رسیده و چنین کامل و نهادینه شده است (که تازه در کمال و نهادینگی آن، در خود انگلیس نیز، جای حرف است و حدیث دمکراسی رأسها و رأیها، و نقش نهان و آشکار سرمایه سالاری در شکل دادن به آراء مردم حدیث مشهوری است). آن وقت چگونه می توان مدل دمکراسی انگلیسی را به صورت فابریک و آکبندا، آن هم به طور ناگهانی و یکشبه، در کشوری استبداد زده مثل ایران وارد و پیاده کرد، در عین حال آب هم از آب تکان نخورد و کشور دچار مخاطرات اساسی و احياناً بازتولید استبداد (در شکلی مهیب تر همچون «دیکتاتوری رضاخانی») نشود، چنانکه شد.

خاصه آنکه، در عصر مشروطیت، کشورمان به لحاظ وضعیت داخلی (پایین بودن سطح سواد در مردم، تکثر قومی و نژادی و زبانی و فرهنگی و...، ضعف حکومت مرکزی، و فقدان ارتش مقتدر در پایتخت و نقاط حساس کشور) و خارجی (عقد قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ روس و انگلیس، و تکاپوی شبانه روزی و همه جانبه آنان برای بلع ایران و محو اسلام) در موقعیت بسیار آسیب پذیر و شکننده ای قرار داشت و استقرار مشروطه تمام عیار و بی حد و مرز در کشور در حکم وارد ساختن شوک به سلسله اعصاب کسی بود که از بیماری قلبی رنج برده و مستعد یک انفاکتوس حسابی است!

صاحب عروه و شیخ نوری از این گونه صاحب نظران بودند که از همان آغاز، استقرار رژیم مشروطه اروپایی را (به رغم تبلیغات وسیع و فریبنده ای که در مورد آن صورت می گرفت و بسیاری از دلها را هم برده بود) چندان بر وفق صلاح ایران و اسلام تلقی نمی کردند؛ و زمانی که بروز و ظهور آشوبها و اغتشاشهای گشوده و فزاینده در ایران در طول مدت مشروطه اول (با پایان خونینی که داشت) عملاً صحت این نظر و نگرانی را به اثبات رساند، مخالفت خود با این رژیم نوپدید را از حد انتقاد از عملکرد جناح سکولار فراتر برده به مخالفت با اساس مشروطه و ارداتی پرداختند و استقرار آن را - به فرض هم که از اشکالات گوناگون شرعی بری باشد - با اوضاع اجتماعی - فرهنگی وقت ایران ناسازگار خواندند و، در خوشبینانه ترین توجیه، مشروطه را در حکم چلوکباب مقوی و لذیذی شمردند که در کام کودکی شیرخواره بریزند؛ که ریختن همان و گلوگیر شدن

همان! و صد البته که این مخالفت، به معنای هواداری از ظلم و خودکامگی نبود. از این رو، شخصیتی چون شیخ فضل الله نوری که در دوران موسوم به استبداد صغیر، در تهران درفش مخالفت با مشروطه را بر دوش داشت، از تشکیل «مجلس شورای مملکتی» (۱۳۲۶ق) - که در صورت اجرای درست می توانست گزینه خوبی برای جایگزینی مشروطیت (به معنای حد اکثری و بحران زای دوران مشروطه اول) باشد و سیستم مناسبی برای اداره کشور به وسیله خرد جمعی (و در واقع، استقرار مشروطیت به معنای حد اقلی و مناسب با دوره گذار) - سخن به میان آورد.

سید، خود در پاسخ به استفتایی که در محرم ۱۳۲۷ق (یعنی اواخر دوران موسوم به استبداد صغیر) راجع به موضع ایشان در برابر مشروطه و استبداد شده، دیدگاه خود را به روشنی بیان کرده است. متن استفتاء مزبور و پاسخ سید چنین است:

به عرض محضر انور آن قبله و کعبه و مقام، حضرت آیه الله علی الانام، حامی الشریعة و حجة الاسلام، آقای سید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی مد ظلاله العالی می رسانیم:

در این دو سه ساله که صحبت مشروطیت دولت ایران است در جرائد، ترجیح جانب استبداد را به آن مرجع عباد نسبت می دهند و بیباکی و هتاک می نمایند. تجزیات آنها باعث افسردگی خاطر و تکثر قلوب شیعیان و مخلصین آن مقتدای مسلمین شده؛ استدعا می نمایم آنچه رأی مبارک است صریحاً بیان فرمایید. علی ای حال مطیع و منقاد هستیم.

سید در پاسخ می نویسد:

بسم الله الرحمن الرحيم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم

سابقاً نوشته ام که آنچه مطابق قوانین محکمۀ کتاب الله و شریعت مقدسه محمد صلی الله علیه و آله بوده باشد و مفسده دیگر بر آن مترتب نشود صحیح و متبع است. و چون اقدام در امور عظیمه، قبل از تبیین جهات صلاح و فساد، از رویۀ عقلاء و اهل دیانت خارج است، به مقتضای تکلیف شرعی، این جانب در صدد فحص از این امر مستحدث برآمده از کسانی که حاضر و ناظر قضیه بوده اند استفسار نمودم. سوای اخبار متعارضه متناقضه، که باعث مزید تحیر است، به دست نیامد و هنوز در تصویب و تکذیب آن متوقف می باشم. بدیهی است که هیچ جاهلی ظلم را بر عدل ترجیح ندهد؛ ولی با این اوضاع فعلیه ایران - از سفک دماء کثیره و هتک اعراض محترمه و نهب اموال جزیه - تکلیف خود را غیر از سکوت ندانسته و دخول در این مخاطره را نفیاً و اثباتاً خلاف وظیفه خود می دانم. چنانچه در اخبار کثیره منقول



است که در وقت وقوع فتنه و هیجان خلق، کونوا احراس بیوتکم و البدوا البادا.....
 لذا کناره جویی کرده منتظر فرج آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستم و غیر از
 توقف و سکوت، آنچه به این جانب نسبت داده شود افتراء بِّین^{۷۷} و بهتان عظیم
 خواهد بود. در این مدت آن قدر اکاذیب و مجعولات به حقیر نسبت دادند، بلکه
 تهدید به قتل نمودند، که خدا می داند. در حفظ دین و ترک تعدی از مقدار تکلیف و
 صبر بر ایذانات و تحمل شداید آن به حضرات اجداد طیبین (ص) تأسی می نمایم و
 احتسبه عند الله انّ ربی لبالمرصاد و افوض امری الی الله انّ الله بصیرّ بالعباد^{۷۸} ... و
 السلام^{۷۹} علی من اتبع الهدی و جانب الرّدی، و کان ذلک فی ۲۵ شهر محرم الحرام
 سنه ۱۳۲۷.

حکایات زیر بازنمای موضع سید در این مرحله از روند مشروطیت است:

۱. مرحوم حاج سید عبدالعزیز طباطبایی اظهار داشت: پس از مشروطه شدن کشور
 عثمانی، فشار روی مرحوم سید - برای اینکه از مشروطیت تأیید و تقویت به عمل آورد،
 زیاد می شود. از آن جمله، یکی این بود که حاکم جدید عثمانی، همراه با مرحوم آخوند
 خراسانی و نیز یکی از فرزندان مرحوم آیه الله شیخ محمد حسن ممقانی بزرگ (آقا شیخ
 عبدالله صاحب تنقیح المقال) نزد سید می آیند و حاکم مزبور، فصلی مُشبع در انتقاد از
 اوضاع سابق و تعریف از فواید و محاسن مشروطه (بویژه شعار آزادی و برابری و...) بیان
 می دارد، ولی سید در جواب سکوت می کند.

مرحوم آخوند، دستها را بر زمین نهاده و خطاب به سید، با صدای غرّایی می گوید:

- آقا، توجه فرمودید؟

یعنی، جواب بدهید. اما سید همچنان به سکوت خود ادامه می دهد و مطلبی
 نمی گوید. بعد از چندی، مرحوم آخوند دوباره به همان حالت درآمده و می گوید:

- آقا، توجه فرمودید؟

چند بار این قضیه تکرار می شود و بالاخره، در نهایت، مرحوم سید ناگزیر از پاسخگویی
 می شود. وی در پاسخ چنین می گوید:

- شما مطالب زیادی را بیان کردید و همه آنها هم عمدتاً به مسئله آزادی و برابری و
 برادری باز می گشت. حال بهتر است همین سه مسئله را بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم و

۷۷. آشکار.

۷۸. یعنی: (شاید و مصائبی را که در این راه دیده و کشیده ام) به حساب (معامله با) خدا می گذارم، که
 پروردگارم در کمین (ستمگران) نشسته است، و امورم را به خداوند تفویض می کنم که بینا به (حال) بندگان
 خویش است.
 ۷۹. در اصل: السلم.

بینیم که چیست؟ از آزادی شروع می‌کنیم: ماشیعه‌ایم و در قلمرو حاکمیت شما زندگی می‌کنیم. درس و بحث و اقامه نماز جماعت داریم، زیارت می‌رویم، شعائر حسینی (دسته‌های سینه‌زنی و روضه و...) برگزار می‌کنیم و مأذنه‌های ما اشهد أنّ علیاً ولی الله می‌گویند و... معامله و کسب و کار و تجارت می‌کنیم و با ایران روابط داریم و در انجام همه این امور آزادیم. برادران اهل سنت نیز در شعائر و رسوم خود آزادند...

حال از شما می‌پرسم: این حرّیت و آزادی‌ای که الآن موجود نیست و با مشروطه می‌خواهد تأمین شود چیست؟ اگر مقصود از حرّیت، که شعارش را می‌دهید و از آن دم می‌زنید، همین چیزهایی است که بر شمرديم (آزادی در انجام مراسم مذهبی و معاملات و...) خوب، همه اینها که تأمین است و نیاز به چیز دیگری نیست، و اگر مقصود، چیزی غیر از اینهاست و بایستی صرفاً از طریق استقرار رژیم مشروطه آنها را پیاده و تأمین نمود، از شما می‌پرسم که چیست؟

پس، در نتیجه، باید گفت که مقصود از آزادی، آزادی ما شیعیان (که بالفعل حاصل است) نیست، بلکه مراد از این آزادی، آزادی کفار و غیر مسلمانهاست.

حاکم مزبور از پاسخ به استدلال سید عاجز ماند و خواست بحث را به عنوان برادری و... بکشاند که سید فرمود: خیر! فعلاً همین مشکل را حل کنیم، بعد به سایر مسائل می‌پردازیم!... و مجلس، بی‌نتیجه، پایان یافت (پایان اظهارت حاج آقا عزیز).

۲. داستان زیر نیز، که قاعدتاً مربوط به همان ایام است، شنیدنی و درخور تأمل است: مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ فضائل فضائلی، از دانش آموختگان حوزه درس آیت الله خویی در نجف و از عالمان برجسته شهر ابهر، سالهای اول پیروزی انقلاب، در تهران، در حضور حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ فرج الله واعظی و نیز حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ کاظم صدیقی (خطیب مشهور پایتخت و از ارکان دادگستری جمهوری اسلامی ایران) اظهار داشت که:

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم زنجانی معروف مدتی را در حوزه درس و دستگاه مرحوم سید صاحب عروه حضور داشت و با آن مرجع بزرگ ارتباطی نزدیک به هم زده بود. حاج شیخ عبدالکریم برای من نقل کرد: در دوران مشروطه، به مرحوم سید فشار زیادی وارد می‌شد که از مشروطیت جانبداری کند و این فشار، با تحولاتی که به نفع مشروطه در عراق و عثمانی صورت گرفت، افزایش بسیار یافت؛ زیرا حالا دیگر، خود حکومت عثمانی نیز رسماً از مشروطه و مشروطه‌خواهان حمایت می‌کرد. یک روز شخص حاکم، در حالی که مسلح بود، با جمعی از اطرافیان خود نزد سید آمد و سید به ما و جمعی از یاران خود اشاره کرد حاضر و گوش به زنگ باشیم که اگر مسئله‌ای پیش

آمد و مثلاً خواستند سید را جلب و دستگیر سازند، یا سوء قصدی نسبت به ایشان صورت گیرد، قضیه به سادگی برگزار نشود.

باری، جلسه در جوّی رُعب انگیز تشکیل شد و حاکم شرحی مبسوط در فواید مشروطه و قبح استبداد بر زبان راند و، با اشاره به تأیید برخی از علما و شخصیتها از مشروطیت، سید را به ترک مخالفت با مشروطه و اقدام به تأیید آن فرا خواند. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم می‌گفت: حاکم به اسلحه کمربندی مسلح بود و در خلال صحبت و استدلال در فواید مشروطه، آن را بیرون آورده کنار خود، روی فرش، در معرض دید سید و دیگران، گذاشته بود که ضمناً گفته باشد اسلحه هم در کار است و ما «برهان قاطع»! نیز داریم! همه‌اش گفت و گو نیست!

سخن حاکم که تمام شد، سید شروع به صحبت کرد و رشته کلام را به عدم آمادگی مردم و محیط برای پیاده شدن اصول مشروطیت وارداتی کشاند و نتیجه گرفت که، در اوضاع و احوال کنونی استقرار چنین رژیم، به عوض منفعت، زیان خواهد داشت. آن گاه برای توضیح بیشتر مسئله، مثالی مطرح ساخت و به من گفت: این مطلب را من به تو می‌گویم و تو، به گونه‌ای که اینها جان کلام مرا در باب مشروطه خوب بفهمند و هضم کنند، برایشان تشریح کن.

حاج شیخ عبدالکریم می‌گفت: مرحوم سید اشاره به مهمانی گرم و صمیمانه یکی از مقلدان و ارادتمندان خود در نجف کرد که فردی متعین و متمکن بود و سالی یک بار سید را به خانه خود دعوت می‌کرد و در پذیرایی از وی، سنگ تمام می‌گذاشت: بهترین نوع برنج و روغن و سایر مخلفات را از بازار می‌خرید، یا از جاهای دور سفارش می‌داد و سپس با سلیقه خاصی، پلوی چرب و لذیذی فراهم می‌کرد. همچنین گوسفندی شیشک را می‌خرید و ذبح می‌کرد و گوشت سینه و راسته آن را جدا می‌کرد و حتی رگه‌های ظریف آن را با حوصله تمام، یک یک بیرون می‌کشید و بر آتشی مناسب، که نه سیخ بسوزد و نه کباب خام بماند، برشته و بریان می‌کرد و با برنج و دیگر مخلفات نزد سید می‌آورد و، خلاصه، چنان غذایی می‌پخت که هضم آن، جویدن چندانی نیاز نداشت و خود به خود در دهان آب می‌شد...

می‌گفت: سید به یکایک این مراحل و خصوصیات اشاره کرد و حتی از کشیدن رگه‌های ظریف داخل گوشت نیز سخن گفت و سپس افزود:

اگر این غذای لذیذ و مقوی و اشتهاآور را، با همه محسنات و فوایدی که دارد و همه هم در جای خود درست است، در کام یک کودک شیرخواره (که معده‌اش تنها قادر به هضم شیر است) بریزیم، چه وضعی پیش خواهد آمد و چه خواهد شد؟!

پیداست که او را خفه خواهد کرد! قصه مشروطه هم از همین قرار است: نظام مشروطه ممکن است در برخی جاها (نظیر اروپا) با خصوصیات و مقتضیات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آنجا سازگار بوده پیاده شدنش در آن مناطق مفید باشد و مشکلات را حل کند؛ اما در جامعه ما چنین نیست. مشروطه، صرف نظر از اشکالات شرعی و دینی‌ای که بر آن وارد است، غذایی است که معده و جهاز گوارش مردم ما هنوز آمادگی برای جذب و هضم آن ندارد و جز ناراحتی و تفرقه و آشوب و اغتشاش ثمره‌ای نخواهد داشت.

تو خوب فهمیدی که چه می‌خواهم بگویم. حال برای این آقایان خوب تشریح کن تا کاملاً به نظر و داوری ما در باب عیوب اجرای رژیم مشروطه در شرایط فعلی و قوف یابند و این همه برای تأیید آن به ما فشار نیاورند...

وقتی که حاج شیخ عبدالکریم سخنان سید را برای حاکم نقل می‌کند او پاسخی نداشته که بدهد و بَهْتِ اَلذی کَفَر می‌شود و... سکوتی رعب آمیز مجلس را فرا می‌گیرد. بعد ظاهراً جمعی از اصحاب سید از پشت بام به بیرون منزل می‌روند و مردمی را که در خارج از خانه تجمع کرده و انتظار می‌کشیده‌اند در جریان امر قرار می‌دهند و، با تجمع مردم، خطر رفع می‌شود و حاکم و اطرافیان‌ش خانه سید را ترک می‌کنند. اظهارات زیر از دیگر شاهدان عینی، ناظر به همین مرحله از حیات سیاسی سید در عصر مشروطیت است:

۱. آیت‌الله شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (مرجع و مصلح مشهور شیعه در عصر اخیر، و شاگرد و دستیار صاحب عروه) در کتاب عقود حیاتی (ص ۱۹ به بعد) درباره حوادث و کشمکشهای نجف در عصر مشروطیت می‌نویسد:

از آنجا که علما و مراجع، خصوصاً علمای نجف، در بین ملت ایران نفوذی عظیم‌تر داشتند؛ زیرا نفوذ دینی از هر نفوذی قوی‌تر و عمیق‌تر است، لذا هر یک از دو جناح متخاصم (مشروطه و مستبد) می‌کوشیدند که علما را به جانب خود بکشانند... و، به همین منظور فرستادگان و نوشته‌های زیادی در این زمینه استفاده شد... سید کاظم از مشروطیت کناره گرفته بود، ولی هواداران مشروطه اصرار می‌ورزیدند که با آن موافقت کند و او بر امتناع پای می‌فشرد؛ زیرا می‌گفت: این چیزی است که عاقبت آن بر من روشن نمی‌باشد و روا نیست که من با امر مجهولی موافقت کنم؛ بلکه چه بسا نظر خود را آشکار ساخته می‌گفت: مشروطه چیزی جز ضرر و فساد برای ملت مسلمان، در پی ندارد؛ مع الوصف، نسبت به آن نه ممانعت می‌کنم و نه موافقت؛ ولی جناح مقابل، به عدم موافقت سید با مشروطه جنبه مخالفت داده او را رئیس مستبدان قلمداد می‌کرد. از این

روی، تمامی سعیشان را در جهت توهین و سب و طعن سید به کار بستند؛ تا آنکه گذشت زمان، فراست و هوشمندی وی را نشان داده ژرفای نگاه و عمق دید وی را بر همگان آشکار ساخت.

مرحوم کاشف‌الغطاء در ادامه مطلب، با اشاره به عزل سلطان عبدالحمید ثانی به دست «ترکان جوان» عثمانی و خلع محمدعلی شاه به توسط مشروطه‌خواهان تندرو در ایران، و حمایت رژیم جدید ترکیه و حاکمان منصوب از سوی آن در عتبات عالیات از مشروطیت، می‌نویسد:

پس از گذشت دو سال از فوت مظفرالدین شاه و انقلاب مشروطیت ایران، در کشور عثمانی انقلاب شد و عبدالحمید ثانی از سلطنت خلع گردید. در پی خلع سلطان عثمانی، محمد علی شاه نیز برکنار شد و نظام حکومتی در عثمانی، مشروطه شد. در نتیجه این امر، فشار بر سید کاظم یزدی شدت گرفت و دولتهای عراق و ایران از هر دو سو به وی فشار آوردند که با رژیم جدید موافقت کند و بر صحت اعمال آنان مهر تأیید زند. بدین منظور، سید را به انواع آزارها و تهدیدها گرفتار کردند که کمترین آنها ورود عزیزبیک قائم مقام نجف به خانه سید بود که (در آنجا) برخی از شیاطین مشروطه‌خواه بر روی سید ششلول کشیدند و حضار مجلس بین آنها و سید حایل شدند؛ ولی سید در برابر همه این فشارها همچون کوهی استوار ماند و خود را برای تحمل هر بلا و گرفتاری آماده کرد.

جناح مشروطه‌خواه، که اکثریت داشتند و حکومت‌های عثمانی و ایران نیز پشتیبان آنها بودند، تمامی تلاش و کوشش خود را مصروف حکم بر ضد سید: قتل یا تبعید او، نمودند ولی به این هدف نایل نشدند. در این اثنا، جمال پاشای خونریز، به حکومت عراق منصوب گردید. او از بزرگ‌ترین رجال حزب اتحاد و ترقی ترکیه و از ارکان انقلاب عثمانی محسوب می‌شد و قرین دولتمردان عالی رتبه‌ای چون طلعت پاشا، انورپاشا و جاوید پاشا به شمار می‌رفت و از خشن‌ترین رجال مشروطه عثمانی بود. با روی کار آمدن جمال پاشا در عراق، جناح مخالف سید یقین کردند که به هدف خود درباره وی خواهند رسید. سخن چینی بر ضد سید نزد حاکم جدید بالاگرفت و آتش غیظ وی بر ما و سید شدت یافت. قائم مقام نجف ناجی السویدی بود و او به ما پیغام داد که حاکم، جمال پاشا، شما را نزد خود در بغداد احضار کرده است. ما نزد وی در بغداد رفتیم و او نسبت به ما از در خشونت و تهدید درآمده و گفت: یا سرورتان (سید) را متقاعد می‌کنید که کتباً موافقت خود را با مشروطیت اظهار دارد و یا همه تان را تبعید خواهم کرد... متعاقب این امر نیز، تعداد بیش از ۲۰ تن از نزدیکان و ملازمان سید را به نقاط مختلف تبعید کردند.



نتیجه:

سید با مشروطیت صحیح مخالف نبود

روشن است که سید صاحب عروه با مشروطه اصیل ایرانی (مشروطه منطبق بر برنیادهای فکری و سنن ملی و اسلامی ایران) مخالف نبود؛ مخالفت وی، در واقع، متوجه مشروطه سکولار، یعنی مشروطه‌ای بود که تقی‌زاده‌ها سنگش را به سینه می‌زدند و متأسفانه، با جوسازیها و غوغاگرهای خود، برخی از عناصر صادق در بین روحانیت ایران و عراق را نیز، خواه و ناخواه، به دنبال خود می‌کشاندند. چه، آن را هم به زیان اسلام می‌دید و هم به زیان ایران.

دستیار و عقل منفصل ایشان، و مرجع و مصلح مشهور شیعه در عصر اخیر: آیت‌الله شیخ محمدحسین آل‌کاشف‌الغطاء در کتاب خود، عقود حیاتی، راجع به روند انحرافی جریان مشروطیت در ایران، سخنی در خور تأمل دارد: «و لو أنّها خرجت من الاستبداد الی دستوریة صحیحة لكانت حياة سعيدة لتلك الامة، و لکنها خرجت من استبداد سيء الی فوضى الی استبداد اسوء الی دکتاتوریة تعیسة كما هی علی فی عصرنا».^{۸۰} (یعنی، اگر رژیم حکومتی حقیقتاً از استبداد به نظام قانونی و مشروطه صحیح تبدیل می‌شد همانا این امر حیاتی سعادت‌مندانه را برای مردم به ارمغان می‌آورد؛ ولی این آرمان محقق نشد؛ بلکه رژیم حکومتی از «استبداد پلید» به آنارشسیسم و هرج و مرج انجامید و هرج و مرج نیز استبدادی بدتر و نهایتاً دیکتاتوری‌ای شرور و مهلک را در پی داشت، چنانکه در عصر ما وضع بدین منوال است).

در اسناد بجا مانده از سید، نامه‌های متعددی از مردم به وی وجود دارد که اظهار داشته‌اند در اوایل مشروطه، تحت تأثیر تبلیغات، از ایشان بدگویی کرده و حتی از تقلید از ایشان روی گردانده‌اند ولی اکنون، با گذشت زمان و رو شدن دستها و دسیسه‌ها، فهمیده‌اند که خطا کرده‌اند و، حال، ضمن درخواست حلالیت، اجازه می‌خواهند که مجدداً از وی تقلید کنند.

برای نمونه، در نامه حاج سید محمود شبستری از شبستر به سید، مورخ دوازدهم صفر ۱۳۲۸ق، می‌خوانیم که پس از درخواست محفوظ بودن «آن وجود مبارک، مع سائر علماء عظام... از بلیات سماوی و ارضی» از درگاه خالق بیچون، می‌نویسد:

... چه می‌فرمایند علماء اثنی عشری در اینکه کسی تقلید به جناب عالی داشت، در این دو سال که فقره مشروطه اتفاق افتاده این قدر یغما و چپاول و قتل نفوس شد،

۸۰ نقل از: یادداشت‌های حاج سید عبدالعزیز طباطبایی.



آن را هم سببش را گفتند که جناب آقای یزدی مشروطه را تصدیق نکرده و سائر علماء کرده، اینکه اهالی دو فرقه شده این جور شد؛ اگر چه ما اهالی معنی مشروطه و غیر مشروطه را ندانسته‌ایم ولی بعضی از محسنات مشروطه [را] شنیده مایل شده بودیم؛ بنابراین، بعضی از اشخاص و حتی خود بنده از تقلید آن جناب، از جهت افتراهایی که نسبت به آن جناب، داده بودند، عدول و به سائر مجتهد [ین] تقلید نموده بودیم. و بعد از چند مدت و تفتیش که آنها هم دروغ، و این جانب از کرده خود پشیمان، باز به جناب شما دوباره تقلید نموده‌ام.

اما در ظرف مدت مزبور عمل عبادت این جانب و سائر اشخاص مزبور چطور است؟ بیان فرمایید که مبتلا شده‌ایم، که عمل چطور خواهد شد...

کسروی، که عناد بیمارگونه‌اش با اسلام و روحانیت مشهور آفاق است، انگیزه سید را در مقابله با مشروطه سکولار، ریاست طلبی می‌شمارد!^{۸۱} در حالی که تراجم‌نگاران معتبر در اعتقاد به زهد و تقوای سید متفق‌اند. در بخشهای پیشین ملاحظه شد که مخالفت اصولی او با مشروطه صرفاً ریشه در تشخیص قاطع دینی و سیاسی او داشته است. از نامه‌هایی که از سید در دوران مشروطه به افراد مختلف فرستاده شده به روشنی بر می‌آید که وی، «دفع کفریات و حفظ عقیده و اجرای قوانین محکمه قرآنی و شریعت ابدیه محمدیه» همراه «با ملاحظه جهات موجبات صلاح و صیانت دین و دماء^{۸۲} مسلمین» را «اهم فرائض رناتین علماء» می‌دانست^{۸۳} و تقابلی با مشروطه خواهان سکولار نیز از همین امر منشأ می‌گرفت. در آن زمان نیز که گروههای ترور، در بحبوحه مشروطه، به تهدیدش برخاستند، صریحاً فرمود:

[این] امر، راجع به دین اسلام است و حفظ نفوس و أعراض^{۸۴} مسلمین باید بشود و حفظ شوکت مذهب جعفری صلوات‌الله علیه و علی آبائه الطاهرین و ابناؤه المعصومین و دماء باید بشود؛ و این معنی، جز به مطابقت با شریعت مطهره نخواهد شد. و از کشتن هم باک ندارم؛ چیزی از عمر من باقی نمانده که از آن خائف باشم و از دین خود دست بردارم...^{۸۵}

نامه بسیار خواندنی و تکان‌دهنده‌ای هم که شهید شیخ فضل‌الله نوری در دوازدهم محرم ۱۳۲۷ق، یعنی یک ماه پس از ترور نافرجام و شش ماه پیش از اعدام خود، و در

۸۱ احمد کسروی، همان، ص ۳۸۱.

۸۳ محمد ترکمان، همان، ص ۲۴۰، تلگراف مرحوم سید به آخوند ملا محمد آملی.

۸۴ أعراض: نوامیس، آبروها. ۸۵ همان: ص ۳۰۸.

کوران فشار و آزار مشروطه خواهان تندروی نجف به مرحوم سید، خطاب به سید نگاشته گواه پایمردی و خلوص سید و شیخ در پاسداری از ساحت اسلام و تشیع است. شیخ نوری در این نامه، که سرشار از شور مقاومت و شهادت جویی است، بی آنکه از زخم اصابت گلوله بر خود بنالد، بر صدمات وارده بر وجود سید مویه می کند. آن روزهای طوفانی را جزو «ایام الله» و پایمردی در دین را «جهاد اکبر» می نامد. از «رضا» به قضای الهی و «صبر» بر بلای او گفته سرفصل دانش را شناخت حق، جلّ جلاله، به جلوه «جباری» می داند و میوه آن را واگذاری امور به او؛ یعنی همان درسی که، در بدو تحصیل، به طلاب شیعه می آموزند: «اول العلم معرفة الجبار و آخره تفویض الامر الیه!» زمان را عاشورا و زمین را کربلا می بیند. اما شگفت آنکه خود ادعایی نداشته، حدّ خود را در قبال مقام بیهمتای سالار شهیدان نگه می دارد و نمی گوید: من حسین زمانم! در واقع، تکرار عاشورا در عصر خود را تنها در وجه سوزناک و فجیع آن هجوم بلهوسان به ساحت دین مطرح می کند: «آن روز فاش و فاش، هجوم بر هلاکت امام مبین کردند؛ امروز هجوم بر اضمحلال کتاب و دین مبین نموده اند!» در بخشی از نامه چنین می خوانیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

... عظم الله اجورکم و شکر الله سعیکم و جزاکم الله عن الاسلام و أهله خیر الجزاء، ان شاء الله تعالی.

... مرقومه شریفه، مبنی بر اظهار محبت و تفقد صمیمانه، هفته رفته زیارت گردید. از اینکه بر صحت و استقامت مزاج شریف حکایت داشت کمال مسرت حاصل شد. امیدوارم همواره وجود مبارک حضرت مستطاب عالی [را] در ترویج شریعت مطهره و حمایت کلمه جامعه مقدسه اسلامیه مظفر و منصور بدارد. از اینکه شرحی مندرج صدمات وارده بر وجود شریف بود، نهایت تأسف ... حاصل گردید. البته خاطر شریف بهتر از همه کس مسبوق است که در طی این مراحل، که جزء ایام الله معدود است، جهاد اکبری است از امثال حضرت عالی در اعلائی کلمه حقّه؛ بدیهی است صدمات و لطماتی هم دارد که باید تأسیباً بالأسلاف تحمل نمود و رنج را برای بزرگی مطلب و مقصد راحت شمرد. به صاحب شرع اقدس نبوی [قسم] که بعد از خوردن گلوله منافقین، مکرر در مکرر، در قلب خلجانی شد که کاش کاری شده و مرا راحت نموده بود. و باز، خود را ملامت کرده گفتم چه آرزویی است؟! با تو کارها دارند، که شاید این وقعه یکی از هزار و اندکی از بسیار باشد، اول العلم معرفة الجبار و آخره تفویض الامر الیه. این همان داعیه کربلا است. آن روز، فاش و فاش، هجوم بر هلاکت امام مبین کردند؛ امروز هجوم بر اضمحلال کتاب و دین مبین



نموده اند. تصور فرمایید در آن آستان قدس و جوار امیرالمؤمنین آن نمره مردم، که آن طور با تیشه هوا و هوس ریشه اسلام و اسلامیان ممتحن القلب را درآرند، در ایران چه خواهد بود؟! ولیکن هیئات تَضْرَبَ بالحديد البارد، اِنَّ للبيت رَبًّا^{۸۶}... به هیچ وجه از استقامت و همتی که فرموده اید خسته نباشید. اِنَّ الَّذينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا...^{۸۷}

آیت الله حاج سید جواد مدرسی (عالم فقیه یزد) می نویسد: شنیده ام و به ظنّ اطمینانی از مرحوم آقای آسید هاشم بن سید عبدالحی [طباطبایی یزدی] بوده... که یکی از اشرا در قضیه مشروطه سید را در خلوت ناگهان ملاقات می کند [و] می گوید: یا امضا بکن یا این اسلحه آتشین [را] به روی تو می گشایم. سید با جواب منفی سینه خود را هدف قرار می دهد و می فرماید: جان فدا کردن پیش من آسان تر از امضا کردن این مشروطه است.^{۸۸} تهدیدها، آزارها و توهینهایی که سید در عصر مشروطیت دید و کشید داستان مفصل و عبرت انگیزی دارد که شرح آن از ظرفیت محدود این مقال خارج است.

استواری سید بر مواضع خود، و تحمل سخت ترین رنجها و آزارها در این راه، خود گواهی بارز بر پاکی ساحت او از تمنیات نفسانی است. آیت الله کاشف الغطاء در خاطرات خود راجع به ایشان می نویسد:

كان قوئى الشخصية، صلب الارادة، صعب المراس، شديد الشكيمة، فى غاية الحذر، و سوء الظن، لا يغرر ولا يتخدع.^{۸۹}

انسانی بود دارای شخصیت نیرومند، اراده پولادین، جوهره استوار، شدیداً انقیادناپذیر، و در غایت احتیاط و سوء ظن؛ نه غافل می گشت و نه فریب می خورد.

آیت الله حاج سید موسی شبیری زنجانی (مرجع تقلید بزرگ معاصر) نیز در یازدهم

۸۶ آهن سرد می گویند، خانه را صاحبخانه ای است.

۸۷ برای کل نامه ر.ک: خانه بردامنه آتشفشان، از همین قلم.

۸۸ النجوم السرد بذکر علماء یزد، نسخه خطی، ص ۲۰۳. صدیق معظم و پژوهشگر ارجمند، جناب حسین مسرت نیز می نویسند: یکی از روحانیون نامی یزد نقل می کرد: روزی یکی از اهالی یزد به بهانه پرسیدن مسئله خدمت سید یزدی می رسد، به محض حضور، نامه ای دال بر تأیید مشروطه جلو ایشان نهاده و با تهدید اسلحه خواستار امضای آن می شود. سید سینه را سپر کرده و می گوید: من سالها است آماده شهادتم. ر.ک: محمود رهبران. شکوه پارسایی و پایداری (زندگی، مبارزات و آثار آیت الله العظمی سید محمدکاظم طباطبایی یزدی). یزد، فرمانداری یزد، ۱۳۷۵. صص ۱۹-۲۰.

۸۹ کامل سلمان جبوری، همان، ص ۱۳۶.

مهر ۱۳۷۹ راجع به صاحب عروه به این جانب فرمودند: مرحوم آقا سید محمدکاظم یزدی چند خصوصیت مثبت داشته که از جمله آنها ثبات قدم و استواری وی بوده است. ایشان در مبانی و مواضع خود، اعم از علمی و سیاسی، خیلی محکم بوده است. آنجا که مطلبی را به نحو قاطع تشخیص می داد، محکم ایستادگی می کرد و هرگز نمی هراسید و، به اصطلاح، از میدان در نمی رفته است. مصداق آیه شریفه «لایأخذنه فی الله لومة لائم» بود و مطلقاً اهل اینکه هر روز یک طرف بچرخد و رنگی تازه بزند نبود.

برخلاف نظر کسروی، تلقی مورخانی چون مهدی بامداد، معلم حبیب آبادی، و مؤلف احسن الودیعة درباره سید حاکی از آگاهی و بصیرت وی در مواضع انتقادی اش نسبت به مشروطیت است. سخن بامداد و حبیب آبادی را در آغاز بحث درباره موضع انتقادی سید نسبت به مشروطه آوردیم؛^{۹۰} اینک، سخن را با گواهی دو تن از شاهدان عینی حوادث آن زمان به پایان می بریم.

۱. صاحب احسن الودیعة، با اشاره به رویداد مشروطیت و پیامدهای سوء آن در تاریخ، از تلاش جناح سکولار مشروطه برای استفاده از علمای نجف (از جمله، سید صاحب عروه) برای پیشبرد اهداف ضد اسلامی خود سخن می گوید و می نویسد:

شیاطین روزگار به سراغ سید صاحب عروه آمدند تا او را در حزب عاطل خود که کلمه حق را مستمسک اهداف باطل خویش قرار داده و مایه غفلت جمعی از معاصران سید شده بودند وارد سازند؛ ولی سید بزرگوار، که احوال حزب مشروطه را از بعضی از اهالی موثق شهرهای ایران سرّاً استفسار کرده و آنان حقیقت امر را برای وی نوشته بودند، داخل حزب مزبور نشد و از همکاری با آنان پرهیز جست. پس نگران و هراسان از تعرض آنان در خانه نشست و آنان قصد قتل وی کردند؛ ولی رؤسا و شیوخ عرب نجف، که اهل غیرت و حمیت و دیانت و جوانمردی بودند؛ گرد وی را گرفته و مانع سوء قصد مخالفین شدند. و من می پندارم که اگر سید در تهران بود [هنگام فتح تهران و سلطه مشروطه خواهان سکولار بر آن دیار] بر او همان می رفت که بر شیخ فضل الله نوری رفت؛ و کاش جمعی از اهالی نجف که حافظ جان سید در برابر تروریستها شدند در تهران

۹۰. بامداد می نویسد: «در قضیه مشروطیت، او موافق نبود و در آنجا جداً مخالفت خود را ابراز و اظهار می داشت. برای این موضوع، زمانی قصد کشتن او را داشتند ولی موفق نگردیدند و او، با هیچ گونه ترسی، بر مخالفت خود استوار بود (مثل اینکه از جریانات سیاسی آن زمان به خوبی آگاه بوده است)» (مهدی بامداد، همان، ج ۶، ص ۲۵۱)؛ حبیب آبادی نیز خاطر نشان می سازد: «در او ان طلوع مشروطه در ایران، بر عکس... [آخوند خراسانی]، خویشتن را از ورود در آن برکنار کشید، بلکه در برخی از موارد به تنقید و رد آن (کماکان فی الواقع ایضاً کذلک) کوشید» (محمدعلی معلم حبیب آبادی، همان، ج ۴، صص ۱۳۲۱-۱۳۲۲).

می بودند و جلو جنایت قتل شیخ را می گرفتند.

[سید از ترور و قتل به سلامت جست] اما اندوهها و ناراحتیها، و [غصه] مرگ فرزندان و برادران، و کثرت دشمنان و کمبود یاران، او را کشت و بعدها حقایق برای دیگران آشکار شده و به ندامت افتادند، که البته دیر بود... و بعضی از ثقات برای ما نقل کردند که سید شهید سید عبدالله بهبهانی، که یکی از ارکان جنبش مشروطیت بود، در تهران بالای منبر رفته و، با بانگ بلند، برای جمعیتی انبوه از مردم سخنانی گفت که مضمون آن چنین بود: هان ای مردم، زمانی که ما این امر [مشروطه] را بررسی کردیم دیدیم که روند آن چیزی غیر از آن است که ما [در صدر نهضت] خواستار آن بودیم. دیروز ما مشروطیت را حزبی میهنی، سیاسی، اخلاقی، دینی می شناختیم و امروز آن را حزبی لادینانه [سکولار]... زمانی که [عناصر سکولار و دین ستیز] سخنان بهبهانی را شنیده و بر حقیقت حالش وقوف یافتند، بعضی از مفسدان وارد خانه اش شده و دست به قتل او گشودند. خبر مرگ وی که به شیخ ما آخوند خراسانی رسید، از این امر سخت اندوهگین و متأسف گردید و برای وی در نجف مجلس ترحیم گذارد...^{۹۱}

۲. آقای محمد واعظ زاده خراسانی، از قول پدرشان (شیخ مهدی واعظ خراسانی، خطیب بزرگ مشهد در عصر مشروطه) ماجرای جالبی را از مبارزه آخوند (پس از قتل شیخ فضل الله) با جناح تندرو مشروطه نقل می کند که در آن اشاره ای نیز به درایت و روشن بینی سید شده است. واعظ زاده، با اشاره به پدر خود (شیخ مهدی واعظ)، می نویسد:

ایشان با مشروطه مخالف بودند و علیه آن در مسجد گوهرشاد سخن می گفتند. از مرحوم سید محمد کاظم یزدی، صاحب عروة الوثقی، که از علمای مخالف مشروطه بود، به خوبی یاد می کردند. وی می گفت: اگر مرحوم سید محمد کاظم یزدی نبود، حالا اسمی از اسلام نبود.

البته بعدها مشخص شد که هدف مشروطه خواهان چه بوده است؟ از این روی، بسیاری از علمای طرفدار مشروطه، وقتی نیرنگها را فهمیدند، با مشروطه مخالفت کردند و از طرفداریهای خود پشیمان شدند. پس از استقرار مشروطیت و تشکیل مجلس، نامه ای سرّی از طرف مرحوم آخوند خراسانی، حامی مهمّ مشروطیت، به مشهد رسید. آن نامه حدود شش ماه در راه بوده تا به دست علمای مشهد رسیده بود.

۹۱. محمد مهدی موسوی اصفهانی. احسن الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعه یا باقیات الصالحات فی تتمیم روضات الجنات. بغداد، مطبعة النجاح، بی تا. ج ۱، ص ۱۸۹.



من آن نامه را دیده‌ام. اکنون اگر آن نامه موجود باشد، جزء مأخذ مهمّ سیاسی است. آخوند در آن نامه نوشته بودند: هدف ما از مشروطیت، برقراری عدالت و ترویج اسلام بود، نه اینکه مالیاتهای سنگینی برای مردم وضع کنند و... بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که با مشروطیت مبارزه کند.

پس از اینکه نامه آخوند به مشهد رسید، برخی از علمای مشهور مشهد از ایشان خواسته بودند منبر برود و نامه آخوند را برای مردم بخواند! مرحوم ابوی به شوخی گفتند: «آن وقت که حضرات منبری تلگرافهای علما را می‌خواندند و جایزه می‌گرفتند، که ما نبودیم! اکنون که این نامه را هر کس بالای منبر بخواند زنده از منبر پایین نمی‌آید و موافقین مشروطیت قطعه قطعه‌اش می‌کنند، از ما برای منبر دعوت می‌شود. در عین حال، من منبر می‌روم و نامه را هم می‌خوانم؛ اما به شرط اینکه شما حضرات علما بیاید پای منبر بنشینید».

اما علما نیامدند و این شرط تحقق پیدا نکرد. از این روی، نامه مرحوم آخوند خراسانی هم هیچ‌گاه در مجامع عمومی خوانده نشد.^{۹۲}



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی